



مرکز مطالعه‌های فرهنگی و اسلامی  
مؤسسه پژوهشی ایرانی‌دانش



# پژوهش‌های زبانی - ادبی

## قفقاز و کاسپین

### فصلنامه تخصصی

سال اول • شماره چهارم • بهار ۱۳۹۹



## پژوهش‌های زبانی-ادبی قفقاز و کاسپین سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)  
مدیرمسئول: امیر ضیعی (دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان)

سردبیران: گارنیک آساطوریان (استاد دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان)، نادره نفیسی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی).  
مشاور سردبیر: امیر ضیعی (دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان)

هیئت تحریریه: ژاله آموزگار (استاد دانشگاه تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)، دونالد استیلو (استاد انستیتوی مکس پلانک)، حبیب برجیان (راتگرز، دانشگاه ایالتی نیوجرسی)، اووه بلزینگ (استاد دانشگاه لیدن)، آنتونیو پائائینو (استاد دانشگاه بولونیا)، میخائیل پلوین (استاد دانشگاه سنت پترزبورگ)، جیوستو ترائینا (استاد دانشگاه سوربن)، زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، جهان دوست سبزعلیپور (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، یوست گیپرت (استاد دانشگاه گوته فرانکفورت)، کثایون مزدایور (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).

شورای مشاوران: ویکتوریا آراکلو (استاد دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان)، پائولو اونبینه (استادیار دانشگاه بولونیا)، واهه بویاجیان (استادیار دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان)، زاگرس زند (دانشگاه خوارزمی)، عنایت‌الله مجیدی (مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)، ویدا نذاف (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی)، محمد رضا نصیری (استاد دانشگاه پیام نور، فرهنگستان زبان و ادب فارسی).

ویراستار روسی: گوهر هاکییان (دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان)  
ویراستار انگلیسی: پرستو مروستی (کالج دانشگاهی لندن)  
حروف نگار و صفحه‌آرا: نگس عباسپور  
طراح جلد: مزدک کیانی ناظر چاپ: حسین میرزاحسینی  
چاپ و صحافی: مجتمع چاپ دیجیتال ایران کهن

نشانی دفتر تهران: نیاوران، کاشانک، نرسیده به آجودانیه، شماره ۲۱۰، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

نشانی دفتر ایروان: خیابان هوسپ امین، شماره ۱۲۳، دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، دانشکده شرق‌شناسی.

نشانی پست الکترونیکی: [orientinstitute@rau.am](mailto:orientinstitute@rau.am) / [caspian.philology@gmail.com](mailto:caspian.philology@gmail.com)

وبگاه: [www.orient.rau.am](http://www.orient.rau.am) / [www.cgie.org.ir](http://www.cgie.org.ir)

کدپستی: ۱۹۵۶۷۶۴۶۵۷ صندوق پستی: ۱۹۵۷۵/۱۹۷

تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶ دورنگار: ۲۲۲۹۷۶۶۳

همای تک‌شماره: ۳۰۰۰۰۰ ریال

## راهنمای نگارش مقالات

فصلنامه پژوهش‌های زبانی- ادبی قفقاز و کاسپین به چاپ مقالات مرتبط با زبان‌ها و گویش‌های کرانه کاسپین و منطقه قفقاز، و یا پژوهش‌های ادبی این گستره که صبغه زبان‌شناختی داشته باشند، اختصاص یافته‌است. هدف از تأسیس این فصلنامه که به دو زبان فارسی و روسی منتشر می‌شود آشنایی پژوهشگران و محافل دانشگاهی ایرانی با تحقیقات انجام‌شده در کشورهای پسا شوروی و بالعکس است؛ البته چاپ مقالاتی که به زبان فارسی نگاشته شده باشند در اولویت خواهد بود.

مقاله‌ای که به دفتر نشریه ارسال می‌شود باید دربرگیرنده نکات تازه، کلیدی و حاصل پژوهش مستقیم نویسنده یا نویسندگان باشد؛ به همین سبب، نشریه از چاپ مقالات مروری یا ترجمه‌ای معذور است. بدیهی است مقاله‌ا‌ی‌ا‌ر‌سالی نباید پیش از این، در جایی چاپ و یا همزمان برای مجله دیگری ارسال شده باشد.

مقاله دریافتی، پیش از داوری با نرم‌افزار مشابهت‌یاب بررسی خواهد شد؛ در صورت محرز شدن سرقت علمی، مقاله مورد نظر رد می‌شود و هیئت تحریریه از پذیرش مقالات بعدی نویسنده یا نویسندگان مزبور اجتناب خواهد کرد. شایان ذکر است که دفتر مجله از چاپ مقالاتی که تعداد نویسندگان آنها بیش از دو نفر باشد، معذور است.

پذیرش نهایی و چاپ مقاله، منوط به تأیید شورای داوران و در صورت نیاز، اعمال نکات پیشنهادی داوران توسط نویسنده یا نویسندگان است. نتیجه نهایی داوری مقالات حداکثر چهار هفته پس از اعلام وصول به اطلاع نویسنده مسئول (نخستین نام درج‌شده در صفحه مشخصات نویسندگان) خواهد رسید. بدیهی است هیئت تحریریه در رد، اصلاح و ویرایش مقالات دریافتی بر اساس ضوابط علمی و سیاست‌های نشریه آزاد است. مسئولیت صحت و سقم مطالب مندرج در مقاله، از نظر علمی و حقوقی بر عهده نویسنده مسئول است.

### نکات ضروری در نگارش مقاله

- نویسندگان باید از اصول دستور خط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیروی کنند. مطابقت املائی کلمات با فرهنگ املائی خط فارسی (مندرج در وبگاه فرهنگستان) ضروری است.

- مقاله باید در نرم‌افزار ورد (Word) با قلم Arabic Typesetting و اندازه ۱۶ برای فارسی، و قلم Brill و اندازه ۱۲ برای روسی و انگلیسی، حروف‌نگاری و به همراه فایل پی دی اف (pdf) به نشانی الکترونیکی مجله (caspian.philology@gmail.com) ارسال شود. برای درج اشعار و داده‌های زبانی نیز ترجیحاً از جدول استفاده شود.
  - مشخصات کامل نویسنده یا نویسندگان شامل نام و نام خانوادگی (فارسی و لاتین)، مرتبه علمی، نام دانشگاه یا مؤسسه، نشانی، کدپستی، شماره تماس و نشانی پست الکترونیکی در صفحه‌ای مجزا درج شود.
  - مقاله باید دارای ۱۵۰-۲۰۰ کلمه چکیده به فارسی یا روسی (بسته به زبان مقاله) و ۳ تا ۵ کلمه کلیدواژه باشد. چکیده انگلیسی نیز برای تمامی مقالات ضروری است. هر یک از چکیده‌ها باید در صفحه‌ای جداگانه درج شود.
  - حجم مقاله حداکثر ۷۰۰۰ کلمه باشد.
  - نقل‌قول‌های کوتاه، داخل «گیومه» و نقل‌قول‌های بلند در پاراگرافی جداگانه و با اندازه ۱۵ آورده شود.
  - صورت لاتین واژگان خارجی اعم از اسامی و اصطلاحات در اولین موضع در پاورقی درج شود. شماره پاورقی‌ها در هر صفحه مجزا و از عدد یک (۱) شروع شود.
  - عنوان کتاب‌ها، نشریات، دانشنامه‌ها داخل متن به صورت مورّب (ایرانیک/ایتالیک) و عنوان مقالات، اشعار، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها در داخل «گیومه» قرار گیرد.
  - ارجاع به منابع به شیوه درون‌متنی و به این ترتیب باشد: (نام خانوادگی یا نام اشهر نویسنده، تاریخ چاپ اثر: شماره جلد/ شماره صفحه یا صفحات). ارجاع به منابع لاتین به خط لاتین درج شود. اگر تعداد نویسندگان بیش از یک نفر باشد، نام خانوادگی آنها با خط مورّب (/) از یکدیگر جدا می‌شود.
  - اگر از دو اثر یک نویسنده با سال چاپ یکسان استفاده شده‌است، پس از تاریخ چاپ و درون پرانتز با درج شماره، آثار از هم متمایز شود.
  - اطلاعات کتاب‌شناختی منابع فارسی و لاتین، جداگانه و به ترتیب حروف الفبا، در انتهای مقاله به صورت زیر درج شود:
۱. کتاب: نام خانوادگی، نام (سال نشر)، عنوان کتاب، به کوشش ... / ترجمه ...، محل نشر: ناشر. در منابع لاتین، نیازی به ذکر نام ناشر نیست، مگر در مواردی که شهر محل چاپ مشخص نباشد.
  ۲. مقاله (در مجلات): نام خانوادگی، نام (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان نشریه، ترجمه ...، دوره / سال، شماره نشریه: شماره صفحات آغاز و انجام مقاله.
  ۳. مقاله (در مجموعه مقالات یا دانشنامه‌ها): نام خانوادگی، نام (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان مجموعه یا دانشنامه (شماره جلد)، به کوشش ... / ویرایش ...، محل نشر: ناشر.



## به نام خدا

### فهرست

- ۷ ساختار داستانی رستم و زَتون از شعر گاهانی تا روایت گورانی آرش اکبری مفاخر
- ۴۷ مآخذشناسی پژوهش‌های زبان مازندرانی (معرفی پایان‌نامه‌های سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۹۴) محمد صالح ذاکری
- ۷۹ نکاتی در باب اسطوره‌های ایرانی در روایات ارمنی (ترجمه و تحشیۀ دو حکایت عامیانه ارمنی) امیر ضیغی
- ۹۳ ترجمه و بررسی یک متن غیردینی سغدی (نامه پنجم سغدی) سعید نظری
- ۱۰۹ نکته‌ای درباره جایتام «دیلَم» ایشخان لؤنیان



## سخن رئیس دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

مجله پژوهش‌های زبانی- ادبی قفقاز و کاسپین از نتایج ارزشمند همکاری، میان مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و دانشگاه روسی- ارمنی (اسلاونی) کشور ارمنستان است. هدف از این همکاری، شناسایی اشتراکات فرهنگی میان ایران و قفقاز و ایجاد پیوندهای بیشتر در این حوزه است. اشتراکات تاریخی، زبانی و ادبی در این منطقه، ریشه‌ای بس کهن دارد؛ پژوهش در این حوزه‌ها نه تنها به نتایج درخشان علمی در زمینه‌های مزبور خواهد انجامید که سبب همبستگی بیشتر اقوام همسایه خواهد شد. فرهنگ به عنوان مجموعه درهم تنیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات و عادات می‌تواند زیرساخت اشتراکات جوامع و زمینه‌ای برای صلح و آشتی اقوام شود که نتیجه‌اش ثبات، آرامش، رشد اقتصادی و توسعه پایدار کشورها خواهد بود. امیدواریم چاپ و انتشار این مجله یکی از گام‌های مؤثر در جهت تحقق این اهداف باشد.

کاظم موسوی بجنوردی

رئیس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

(مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)



تاریخ دریافت: ۹۹/۰۳/۰۸

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۲۰

(ص ۷-۴۶)

## ساختار داستانی رستم و زَنون از شعر گاهانی تا روایت گورانی

آرش اکبری مفاخر\*

### چکیده

داستان رستم و زَنون از شاهکارهای ناب ادب حماسی ایران به زبان گورانی است که نمونه‌ای در متون اوستایی، پهلوی، فارسی زردشتی، حماسه‌های ملی، روایت‌های گفتاری حماسی چاپ‌شده و متون نقالی ندارد. این داستان را می‌توان به دو بخش کلی «ماجرای رستم و زَنون» و «ماجرای عظیم‌شاه» تقسیم کرد. از این داستان دستنویس‌ها و روایت‌های متفاوتی وجود دارد که عدم شناخت کاتبان و راویان از ساختار پیوسته داستان باعث شده تا دستنویس‌ها و روایت‌های آن در دو بخش مستقل از یکدیگر ارائه شوند. کامل‌ترین روایت از این داستان، در دستنویس هفت‌لشکر گورانی در ۲۷۲۲ بیت آمده‌است. این داستان از ساختاری بسیاری منسجم و دقیق برخوردار است. ساختار بیرونی داستان با چرخه پادشاهی طوس در توران‌زمین آغاز شده و با پادشاهی دوباره وی در توران‌زمین به پایان می‌رسد. ساختار درونی داستان نیز با آمدن و بازگشت افراسیاب، رستم و کیخسرو رویکرد تقارنی دوگانه دارد. کلیت داستان پس

از مقدمه با یک داستان آغازین شروع می‌شود. سپس دو داستان اصلی با یک داستان میان‌پیوند به هم متصل می‌شوند و در فرجام، داستان با یک پایانه داستانی به سرانجام می‌رسد. ساختار کلی داستان به صورت یک چرخه دایره‌ای و ساختار عمودی داستان به صورت مقدمه، داستان آغازین، داستان اصلی یکم، داستان میان‌پیوند، داستان اصلی دوم و پایانه داستانی همراه با سرودهای کوتاه، خرده‌داستان‌ها و روایت‌های فرعی دیگر در جای‌جای داستان، در ادب حماسی ایران بی‌نظیر است. در کل، ساختار بیرونی و درونی داستان از رویکردی تقارنی برخوردار است. این ساختار تقارنی را در نبردهای پهلوان‌محور، نیایش‌ها و کردارهای ترجیع‌بندی دوگانه، نبردهای تناوبی و ماریجی پهلوانان، رویکرد نمایشی تناوبی و دایره‌ای سخنان رستم و نیز در نبردهای شاه‌محور می‌توان دید که ظاهراً در ادب حماسی نمونه‌ای ندارد. کهن‌ترین و نادرترین نوع این کاربرد، ساختار ترکیب‌بندی قرینه‌ای گاهانی است؛ در هر سرود گاهانی، الگویی از هم‌مرکزگرایی بنیادی دیده می‌شود که در آن تمام بندهای سرود با توجه به بندهای میانی به صورت متقارن به هم پیوسته‌اند.

### کلیدواژه‌ها: ساختار، ساختارشناسی، رستم و زنون، گاهان، گورانی

#### مقدمه

رستم و زنون<sup>۱</sup> از آثار بارزش و ناب ادب حماسی ایران‌زمین با بنیادهای اصیل اساطیری و ساختارهای حماسی ویژه به زبان گورانی<sup>۲</sup> است. در متون اوستایی، پهلوی، فارسی زردشتی، حماسه‌های ملی، روایت‌های گفتاری حماسی چاپ‌شده و متون ثقالی - در حد بررسی‌های نگارنده - از پهلوانی انیرانی به نام **زنون** و داستان وی سخنی به میان نیامده‌است.<sup>۳</sup> کامل‌ترین روایت از این داستان روایتی است منسوب به الفت که در منظومه هفت‌شکر

<sup>۱</sup> Zaniün

<sup>۲</sup> برای آگاهی از زبان و ادبیات گورانی، نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۸: ۲۸-۳۷.

<sup>۳</sup> برای آگاهی بیشتر، نک: هو، ۱۳۹۵: ۴/ ۵۰۱-۵۰۳.

گورانی به تاریخ ۱۳۴۹ق/۱۳۰۹ش کتابت «ملاعزیز ولد الفت از طایفه کهر» آمده است.<sup>۱</sup> احتمالاً این روایت، یک مادرروایت است که از روی نسخه‌های مادر رونویسی شده یا راوی از روی دستنویسی کهن‌تر خوانده و کاتب آن را نوشته است و دیگر روایت‌ها از همین مادرروایت اصلی سرچشمه گرفته‌اند. این منظومه با عنوان «داستان جنگنامه رستم و زنون» از برگ ۱۲۱ب تا برگ ۲۰۶ب هفت‌لشکر را در بر دارد؛ در ساختار مثنوی و وزن ده‌هجایی با يك تکیه در میان هجای پنجم و ششم و شامل ۲۷۲۲ بیت است. این داستان، در هفت‌لشکر گورانی الفت میان داستان‌های «رستم و برزو» و «جنگنامه هفت‌لشکر» آمده است و این در حالی است که در طومار ثقالی شاهنامه ۱۱۳۵ق، هفت‌لشکر فارسی ۱۲۹۲ق، طومار سعیدی- هاشمی، طومار کهن شاهنامه، طومار شاهنامه ثقالان به روایت زریری اصفهانی و همچنین رستم‌نامه‌های خطی و چاپی (نک: کتابنامه) پس از داستان «رستم و برزو»، داستان «هفت‌لشکر» آغاز می‌شود و اشاره‌ای به داستان «رستم و زنون» نیست. داستان «رستم و زنون» را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم کرد: بخش نخست، رویارویی رستم با زنون است که با پیروزی رستم و مرگ زنون و با یک داستان میان‌پیوند<sup>۲</sup> به آغاز بخش دوم متصل می‌شود. بخش دوم، تاخت و تاز و کین‌خواهی بُهتون<sup>۳</sup> به ایران و نبرد وی با فرامرز و رویدادهایی دیگر از جمله نبرد رستم با تقارون دیو و عظیم‌شاه است.

از بخش نخست این داستان، رونوشتی در ۱۲۳۴ بیت در کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه وجود دارد که آن را اسدالله صفری به تاریخ ۱۳۸۰ش همراه با چند داستان دیگر از روی دستنویس‌های پوسیده و کهن‌تر رونویسی کرده است.<sup>۴</sup> همچنین روایتی منسوب به الماس‌خان کندوله‌ای (زنده در ۱۱۸۰ق و درگذشته در حدود ۱۲۰۰ق، نک: سلطانی، ۱۳۶۴: ۱۰۲/۱-۱۰۰) در ۱۱۲۷ بیت موجود است که یزدان‌پناه آن را با توجه به دو دستنویسی که در اختیار داشته در سال ۱۳۸۴ش، همراه با مقدمه، ترجمه کلی و آوانگاری چاپ کرده است.

<sup>۱</sup> درباره این دستنویس، نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۷.

<sup>۲</sup> میان‌پیوند، اصطلاحی است که نگارنده برای یک داستان فرعی که در بین دو داستان اصلی قرار می‌گیرد و آن دو را به هم پیوند می‌دهد، به کار برده است.

<sup>۳</sup> Buhtiin

<sup>۴</sup> رستم و زنون و بیژن و منیژه، رونوشت اسدالله صفری، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۸۰.

اگرچه این روایت به الماس‌خان کندوله‌ای منسوب است، اما زبان روایت، تازه‌تر از روایت منسوب به الفت است. روایت دیگری را نیز همزه‌ای (۱۳۹۳: بخش ۲، ۷۵/۱-۱۳۴) در ۱۱۶۸ بیت در ۱۳۹۳ ش به الفبای کردی همراه با ترجمه آزاد و خلاصه‌ای آزاد به چاپ رسانده‌است. چمن‌آرا (۱۳۹۰: ۱۳۷) نیز روایتی ۱۲۰۰ بیتی از این داستان معرفی کرده‌است. از بخش دوم، دستنویسی در ۴۴ برگ و در ۱۴۸۰ بیت به تاریخ کتابت ۱۲۸۸ ق در کتابخانه مجلس وجود دارد.<sup>۱</sup> این دستنویس در آغاز و میانه برگ‌ها افتادگی دارد و برخی از برگ‌های آن جابه‌جا شده‌اند. ابیات افزوده‌ای که سروده راوی است، در متن دیده می‌شود که معمولاً با پیکره اصلی ابیات پیوندی ندارد و نقش آتها، توضیحی و توصیفی است. از منظر واژگانی، نویسه‌های ساده فراوانی نسبت به روایت الفت در آن دیده می‌شود و واژگان و صورت‌های فارسی نیز در آن به‌کار رفته‌است؛ بنابراین اگرچه نسبت به روایت الفت دارای تاریخ کهن‌تری است، اما از نظر فنی و اصالت متن و روایت در درجه پایین‌تری قرار دارد. روایت دیگری را نیز همزه‌ای (۱۳۹۳: بخش ۲، ۱۶۳/۱-۲۱۱) در ۹۶۱ بیت در ۱۳۹۳ ش به الفبای کردی، همراه با ترجمه آزاد و خلاصه‌ای آزاد به چاپ رسانده‌است.

گذشته از این روایت‌ها، دستنویس‌های دیگری نیز از این داستان (بخش نخست و دوم) موجود است. شریفی (۱۳۷۴: ۲۵۲-۲۵۸) مجموعه‌ای متعلق به ۱۳۲۷ ق با عنوان «کنیزک و یازده‌رزم» را که داستان رستم و زنون نیز در ضمن آن آمده، معرفی کرده‌است. لطفی‌نیا (۱۳۸۸: ۱۳۳-۱۳۶) این معرفی را در کتاب خود درباره حاسه‌های کردی آورده‌است. همچنین شریفی (۱۳۷۴: ۹۵۱-۹۵۲) به روایت دیگری از «کنیزک و یازده‌رزم» به تاریخ ۱۲۹۹-۱۳۰۶ ق اشاره کرده که احتمالاً داستان رستم و زنون هم در آن موجود باشد. این داستان در دستنویس «هفت‌لشکر رستم و زنون دیو»<sup>۲</sup> کتابخانه برلین آمده و احتمالاً در دو دستنویس «هفت‌لشکر»<sup>۳</sup> و «هفت‌رزم»<sup>۴</sup> این کتابخانه نیز موجود باشد (Fuad, 1970: Nr. 16, 43, 46).

حضور نام‌های ناشناخته‌ای چون **زنون**، **غورث**، **بهتون** و ...، در این داستان بسیار چشمگیر است که می‌تواند راهنمای ما به سرچشمه‌ای دیگر از ادب حاسی ایران باشد.

<sup>۱</sup> دستنویس مثنوی شاهنامه با لهجای ناشناس، کتابخانه مجلس، شم ۱۶۵۵۹.

<sup>۲</sup> Ms. or. oct. 1192.

<sup>۳</sup> Ms. or. oct. 1161.

<sup>۴</sup> Ms. or. oct. 1198.



## رگه‌های یونانی داستان رستم و زنون

وجود دو نام یونانی شناخته‌شده برای دو شخصیت محوری در داستان اصلی یکم؛ یعنی **زنون** و **غورث**، به همراه تعدادی نام‌های دیگر که شاید یونانی باشند، بیانگر این نکته است که این حماسه در سپهر مکانی دیگری غیر از سپهر مکانی شاهنامه شکل گرفته و بازتابی از نبردهای ایرانیان با اقوامی غیر از اقوام شرقی ایران است؛ بنابراین داستان رستم و زنون می‌تواند در مناطق غربی ایران به وجود آمده و خاطراتی از نبردهای ایرانیان با یونانیان باشد. از روزگار داریوش یکم هخامنشی پیشروی‌های ایرانیان به سرزمین یونان آغاز شد. این روند که گاه با پیروزی و گاه شکست همراه بود، در روزگار کمبوجیه و خشایارشا ادامه یافت تا آنکه با قدرت‌گرفتن اسکندر مقدونی و ضعف داریوش سوم هخامنشی در ۳۳۱ پ.م یونانیان بر ایرانیان پیروز شدند و در پی آن پادشاهی هخامنشیان به پایان رسید و تسلط یونانیان بر ایران آغاز شد.

به هر روی، این نکته به خوبی روشن است که نبردهای گوناگونی میان سپاهیان یونانی و ایرانی درگرفته که گاه با پیروزی و گاه با شکست همراه بوده و سرانجام، این نبردها با شکست ایرانیان پایان یافته‌است. احتمالاً یکی از این نبردها میان سپاهی از یونان به فرماندهی شخصی به نام **غورث** و سرداری به نام **زنون**، با سپاهی از ایران به رهبری سرداری برجسته از هخامنشیان روی داده باشد. بدیهی است که مقاومت سردار هخامنشی در این نبرد به کشته شدن و شکست وی منجر شده، اما خاطرات آن در ذهن و یاد مردم باقی مانده و از طریق گوسان‌ها و قصه‌گوین روایت می‌شده‌است.

داستان زنون با سردار هخامنشی در گذر از دوران هخامنشی به اشکانی، و شهرت و محبوبیت رستم در میان مردم، جای خود را به رستم و به‌طورطبیعی، پیروزی یا شکست سردار هخامنشی نیز جای خود را به پیروزی نهایی رستم داده‌است، اما خاطرات تلخ ناشی از ناتوانی یا شکست سردار هخامنشی، همچنان در ناتوانی و درماندگی رستم در برابر زنون درون متن باقی مانده‌است. کلیت داستان یونانی- هخامنشی نیز در ساختار داستان‌های تورانی- ایرانی شخصیت‌های شناخته‌شدهٔ افراسیاب و پیران، در برابر کیخسرو و طوس روایت شده‌است. به نظر می‌رسد این روال در بخش دوم داستان که در آن با پهلوانانی احتمالاً دارای نام یونانی چون بهتون و تقارن روبه‌رو هستیم نیز مصداق دارد. خلاصهٔ دگرگونی نبرد رستم و

زنون را می‌توان در جدول زیر نشان داد:

جدول ۱: دگرگونی‌های احتمالی داستان رستم و زنون

| دوران       | سردار یونانی | سردار هخامنشی |
|-------------|--------------|---------------|
| هخامنشی     | زنون         | (؟)           |
| اشکانی      | زنون         | رستم          |
| پس از اسلام | زنون         | رستم          |

### خلاصه داستان رستم و زنون

**بخش الف:** داستان با پادشاهی طوس نوذر در مرز ایران و توران و تاخت‌وتاز افراسیاب آغاز می‌شود. **زنون** جادو به دستور افراسیاب به ایران می‌تازد و ایرانیان به سختی شکست می‌خورند. زال در دو خواب پیاپی از شکست ایرانیان آگاه می‌شود و زرعلی خبر این شکست را به **رستم** می‌رساند. طوس نیز پیکي به سوی کیخسرو می‌فرستد. رستم به‌سوی جیحون حرکت کرده و سپاه هراسیم دیو را سرنگون می‌کند. سپس با سپاه صد هزار نفری زنون رویارو می‌شود. رستم فیل زنون را کشته و او را سرنگون می‌کند، اما سپاهیان زنون هجوم آورده و او را نجات می‌دهند. رستم شبانه به‌طور ناشناس به چادر زنون رفته و او را درحال باده‌نوشی نظاره می‌کند. در آن هنگام پیران، رستم را برای زنون توصیف می‌کند و او از شنیدن نام رستم به هراس می‌افتد. روز بعد رستم که بدون رخس به نبرد با زنون پرداخته‌است، خسته شده و از نیروی جادویی وی **بیمناک** می‌شود. زال، رخس را با خود به هامون برده و برای پیروزی رستم نیایش می‌کند. از آن‌سو، شخصی **ققابوش** به یاری رستم می‌آید و با زنون به مبارزه می‌پردازد. روز سوم، رستم سوار بر رخس به نبرد با زنون می‌پردازد. دو پهلوان پس از مدتی به کشتی گرفتن می‌پردازند، اما نیروی جادویی زنون بی‌اندازه است. رستم که در برابر وی هابند هامونی است در برابر کوه، در آستانه شکست قرار می‌گیرد. زال دیگر بار، همراه رخس به بیابان می‌رود؛ سر بر خاك می‌نهد و نیایش می‌کند. او در میان اشك و

ناله به خواب می‌رود. سام به خواب زال می‌آید و مژده پیروزی رستم و آمدن سپاه کیخسرو را به وی می‌دهد. کیخسرو از راه می‌رسد و با شنیدن خبر درماندگی رستم سر و پا برهنه به نیایش می‌پردازد تا اینکه ندایی از آسمان خبر پیروزی رستم را به او می‌دهد. رستم که با دیدن کیخسرو و سپاهش جانی تازه گرفته، با نام و یاد خدا زنون را بر زمین می‌کوبد و سر از تنش جدا می‌کند. او پیروزی خود را از نیایش و بخت و اقبال کیخسرو می‌داند. پس از شکست زنون افراسیاب به میدان می‌آید. کیخسرو برخلاف خواسته زال به میدان می‌رود. افراسیاب در آستانه شکست قرار دارد که ناگهان **غورث‌شاه** و سپاه دیوانش به میدان می‌آیند. رستم به مقابله با آنان می‌پردازد. رستم و کیخسرو شکست می‌خورند، اما ایرانیان با یاری **دو نقاب‌پوش**، سپاه غورث‌شاه را شکست می‌دهند. روز بعد ایرانیان از همان دو نقاب‌پوش به سختی شکست می‌خورند. رستم برای مبارزه با نقاب‌پوشان به میدان می‌رود، اما آن دو از نبرد با رستم سر باز می‌زنند. زال شبانه به چادر دو نقاب‌پوش رفته و **جهان‌دار و جهان‌بین** را که به ترتیب فرزندان سهراب و فرامرز هستند، می‌شناسد و آن دو به سپاه کیخسرو می‌پیوندند.

**بخش ب:** سپاه **غورث‌شاه** شکست می‌خورد و از راه دریا می‌گریزد. افراسیاب با **عظیم‌شاه** متحد شده و پهلوانی به نام **بهتون** را با یکصد هزار نفر به نبرد با ایرانیان می‌فرستد. رستم با سپاهی گران به یاری ایرانیان آمده و آنان را آزاد می‌سازد. سرانجام بهتون به دست فرامرز گرفتار و کشته می‌شود. در این نبردها، **بازَیون** زنون نیز شرکت دارد. عظیم‌شاه، **تقارون دیو** را سوار بر فیل به میدان می‌فرستد. نبرد سختی میان او و رستم درمی‌گیرد. هر دو از فیل و اسب پیاده می‌شوند. رخس به نبرد با فیل می‌پردازد و فیل می‌گریزد. رستم که خسته و ناتوان شده، با نیایش کیخسرو پیروز می‌شود. سپیده‌دم روز بعد کیخسرو در جنگ زخمی می‌شود و زرعلی این خبر را به رستم می‌رساند. با یاری رستم و دیگر پهلوانان، سپاه نیرومند عظیم‌شاه شکست می‌خورد و می‌گریزد. عظیم‌شاه به دست رستم گرفتار می‌شود و او به دستور کیخسرو سر از تن وی جدا می‌کند. افراسیاب می‌گریزد و به **حجام** جادو در کوه بلور پناه می‌برد. طوس نیز دیگر باره پادشاه توران می‌شود.

ساختار داستانی جنگنامه رستم و زنون (بر پایه دستنویس آستان قدس رضوی و تصحیح نگارنده)

بخش الف

### (۱) داستان آغازین

- ۱-۱-۱. مقدمه داستان: پادشاهی طوس در توران (ب ۲۰-۱) ← بند ۵-۲.
- ۲-۱-۱. آمدن پیک و آوردن خبر هجوم سپاه افراسیاب به فرماندهی زنون جادو (۲۱-۲۴) ← ۵-۳
- ۳-۱-۱. توصیف سپاهیان افراسیاب (۵۵-۲۵)
- ۴-۱-۱. آمادگی سپاه ایران (۷۷-۵۶)
- ۵-۱-۱. نامه نوشتن طوس برای کیخسرو (۸۲-۷۸)
- ۶-۱-۱. سپاه آراستن طوس به پیش‌قراولی زواره (۸۳-۱۰۱)
- ۷-۱-۱. نیایش زواره (۱۱۲-۱۰۲)
- ۸-۱-۱. رسیدن خبر آمادگی سپاه ایران به زنون و اردو زدن وی (۱۱۳-۱۴۲)
- ۹-۲-۱. نبردهای سه‌گانه زواره:
  - ۱-۲-۱. نبرد زواره و صمصام (۱۸۶-۱۴۳)
  - ۲-۱-۲-۱. توصیف کار و کردار سپاهیان ایران و توران (۱۸۷-۲۳۲)
  - ۲-۲-۱. نبرد زواره و قهار قهرین (۲۵۶-۲۳۳)
  - ۱-۲-۲-۱. توصیف کار و کردار سپاهیان ایران و توران (۲۵۷-۲۶۹)
  - ۳-۲-۱. نبرد زواره و سالوس (۳۰۵-۲۷۰)
- ۱-۳-۱. جنگ انبوه سپاه افراسیاب و طوس با یکدیگر، شکست و گریز ایرانیان (۳۴۰-۳۰۶)
- ۲-۳-۱. توصیف شب و آمدن روز (۳۴۱-۳۵۰)
- ۳-۳-۱. توصیف شکست سپاه ایران و عقب‌نشینی از جیحون (۳۵۱-۳۶۳)

### (۲) داستان اصلی یکم (رستم و زنون)

- ۱-۱-۲. خواب دیدن زال (۳۶۴-۳۸۷)
- ۲-۱-۲. دستور زال برای آمدن رستم (۳۸۸-۴۰۰)

- ۳-۱-۲. دیدار زال و رستم (۴۰۱-۴۴۲)
- ۴-۱-۲. رفتن زال و رستم به میدان نبرد (۴۴۳-۴۵۷) ← ۳-۱۹؛ ۴-۵
- ۵-۱-۲. دیدار رستم و زرعلی (۴۵۸-۴۷۵)
- ۶-۱-۲. آمدن گیو از سوی کیخسرو (۴۷۶-۴۹۶)
- ۷-۱-۲. نامه نوشتن زال به کیخسرو و آگاه کردن وی از شکست (۴۹۷-۵۰۶)
- ۱-۲-۲. به راه افتادن سپاه رستم به سوی جیحون (۵۰۷-۵۱۸)
- ۲-۲-۲. توصیف شب و مجلس بزم سپاهیان رستم (۵۱۹-۵۲۴)
- ۳-۲-۲. توصیف سحر (۵۲۵-۵۳۰)
- ۴-۲-۲. نیایش راوی از زبان مؤذن (۵۳۱-۵۴۲)
- ۵-۲-۲. دیدار رستم با طوس و زواره (۵۴۳-۵۵۷)
- ۶-۲-۲. حرکت دوباره سپاه به سوی جیحون (۵۵۸-۵۶۸)
- ۱-۳-۲. نبرد سپاه هراسم با ایرانیان (۵۶۹-۵۸۵) ← ۴-۲-۵
- ۲-۳-۲. نبرد هومان با سام ثانی (۵۸۶-۶۱۶) ← ۴-۲-۴
- ۳-۳-۲. نبرد سام ثانی با قلون قطران (۶۱۵-۶۲۴) ← ۳-۲-۴
- ۴-۳-۲. رفتن زال به میدان نبرد (۶۲۴-۶۳۲)
- ۵-۳-۲. دیدار زال و رستم (۶۳۳-۶۵۴)
- ۶-۳-۲. رفتن رستم، زرعلی، زال و طوس به میدان نبرد (۶۵۵-۶۷۲) ← ۲-۴-۲
- ۱-۴-۲. آغاز رویارویی رستم و زَنون، نبرد تن به تن، سرنگونی زَنون و هجوم دیوان (۶۷۳-۶۸۹)
- ۲-۴-۲. توصیف نبرد زرعلی (۶۹۰-۶۹۲) ← ۶-۳-۲
- ۳-۴-۲. ادامه نبرد سام با قلون (۶۹۳-۶۹۸) ← ۳-۳-۲
- ۴-۴-۲. ادامه نبرد هومان و سام ثانی و رها شدن هومان از درخت (۶۹۹) ← ۲-۳-۲
- ۵-۴-۲. ادامه نبرد سپاه هراسم و ایرانیان و پیروزی سپاه هراسم (۷۰۰-۷۰۱) ← ۱-۳-۲
- ۶-۴-۲. نبرد سپاه ایران با سپاه غورث (۷۰۲-۷۰۸)
- ۷-۴-۲. توصیف شب، بزم باده، گفتگوی زال و رستم و طوس و دیگر پهلوانان (۷۰۹-۷۶۴)
- ۸-۴-۲. رفتن شبانه رستم و چند تن از پهلوانان به اردوگاه غورث و دیدن زَنون (۷۶۵-۸۵۱)

- ۹-۴-۲. آمادگی رستم و پهلوانان در برابر شبیخون زنون (۸۵۲-۸۷۳)
- ۱۰-۴-۲. شبیخون زنون و دیگر سرداران غورث به ایرانیان (۸۷۴-۸۸۸)
- ۱۱-۴-۲. نبرد پهلوانان ایران و توران با یکدیگر (۸۸۹-۹۱۱)
- ۱-۵-۲. رویارویی و نبرد رستم و زنون (۹۱۲-۹۲۱)
- ۲-۵-۲. ادامه نبرد پهلوانان ایران و توران با یکدیگر (۹۱۳-۹۲۴)
- ۳-۵-۲. پیروزی جهانگیر بر کلباد (۹۲۵)
- ۴-۵-۲. پیروزی فرامرز بر سام سیامک (۹۲۶-۹۲۹)
- ۵-۵-۲. نیایش زال برای پیروزی رستم بر زنون (۹۲۹-۹۳۵)
- ۶-۵-۲. نبرد طوس با افراسیاب و یاری زال و فرامرز به طوس (۹۳۶-۹۷۰)
- ۷-۵-۲. گرفتاری برزو به دست جادوان و آزادی وی به دست زرعلی و فرامرز (۹۷۱-۹۸۶)
- ۱-۶-۲. ادامه نبرد رستم و زنون (۹۸۷-۱۰۱۳)
- ۲-۶-۲. رفتن زال همراه با رخس به هامون و نیایش برای پیروزی رستم (۱۰۱۴-۱۰۲۷)
- ۳-۶-۲. گفتگوی زال و طوس درباره آمدن مرد نقابی به یاری رستم (۱۰۲۸-۱۰۳۹)
- ۴-۶-۲. گفتگوی زال و رستم درباره نقابی و پیشنهاد رستم برای فراخواندن او به مهمانی (۱۰۳۹-۱۰۶۱)
- ۵-۶-۲. پیشنهاد پیران به غورث برای به مهمانی فراخواندن نقابی (۱۰۶۲-۱۰۸۴)
- ۶-۶-۲. رفتن فرامرز به فرمان زال به نزد نقابی برای دعوت از وی (۱۰۸۵-۱۱۲۱)
- ۷-۶-۲. گفتگوی نقابی و زنون و پایان دادن به کارزار برای آسودن از نبرد (۱۱۲۲-۱۱۲۶)
- ۸-۶-۲. آمدن پیران از سوی غورث و دعوت از نقابی (۱۱۲۷-۱۱۴۵)
- ۹-۶-۲. آمدن نقابی به مهمانی طوس (۱۱۴۶-۱۱۵۷)
- ۱۰-۶-۲. گفتگوی رستم و نقابی درباره نژاد وی (۱۱۵۸-۱۱۸۶)
- ۱۱-۶-۲. گفتگوی پیران و غورث (۱۱۸۷-۱۱۹۸)
- ۱۲-۶-۲. توصیف شب و طلوع خورشید (۱۱۹۹-۱۲۰۷)
- ۱۳-۶-۲. نیایش سحرگاهی ایرانیان (۱۲۰۸-۱۲۱۷)
- ۱۴-۶-۲. آراستن سپاه از دو سو، رفتن رستم و زنون برای نبرد (۱۲۱۸-۱۲۳۸)
- ۱-۷-۲. نبرد پایانی رستم و زنون (۱۲۳۹-۱۲۵۲)

- ۲-۷-۲. نیایش زال برای پیروزی رستم (۱۲۵۳-۱۲۵۹)
- ۳-۷-۲. درماندگی رستم در نبرد با زنون (۱۲۶۰)
- ۴-۷-۲. پرسش زال از زمان آمدن کیخسرو (۱۲۶۱-۱۲۶۳)
- ۵-۷-۲. یاری خواستن زال از نقابی و مخالفت جهانگیر (۱۲۶۴-۱۲۷۶)
- ۶-۷-۲. رفتن زال همراه با رخس به هامون و نیایش برای پیروزی رستم (۱۲۷۷-۱۲۸۸)
- ۷-۷-۲. آمدن کیخسرو، آگاهی از اوضاع، شیون وی و ایرانیان برای رستم (۱۲۹۷-۱۲۸۹) ← ۲۱-۳؛ ۵-۴
- ۸-۷-۲. دیدار زال و کیخسرو (۱۲۹۸-۱۳۰۱)
- ۹-۷-۲. نیایش کیخسرو و سپاهیان برای پیروزی رستم (۱۳۰۲-۱۳۱۰)
- ۱۰-۷-۲. رفتن کیخسرو و پهلوانان ایران به میدان نبرد (۱۳۱۱-۱۳۲۲)
- ۱۱-۷-۲. پایان نبرد و کشته شدن زنون به دست رستم (۱۳۲۳-۱۳۲۹)
- ۱۲-۷-۲. شادی ایرانیان و گفتگوی رستم و کیخسرو (۱۳۳۰-۱۳۵۱)
- ۸-۲. نبرد کیخسرو با افراسیاب و گریختن افراسیاب (۱۳۵۲-۱۳۹۸)
- ۹-۲. پیروزی سپاه ایران بر سپاه غورث و شادمانی آنان (۱۳۹۹-۱۴۱۶)

### ۳) داستان وارهٔ میان پیوند (نبردهای دو نقابدار و پهلوانان ایرانی)

- ۱-۳. توصیف شب، بزم کیخسرو، طوس، زال و پهلوانان ایران (۱۴۱۷-۱۴۳۵)
- ۲-۳. توصیف بزم مغربی (۱۴۳۶-۱۴۳۹)
- ۳-۳. طلوع خورشید و آمدن مبارزی از سوی دو نقابی (۱۴۴۰-۱۴۴۲)
- ۴-۳. گفتگوی کیخسرو و زال و فرستادن برزو به میدان (۱۴۴۳-۱۴۴۴)
- ۵-۳. گفتگوی جهاندار و جهانین (دو نقابی) و آمدن جهاندار به میدان نبرد (۱۴۴۵-۱۴۵۰)
- ۶-۳. نبرد جهاندار نقابی با برزو و گرفتار شدن برزو (۱۴۵۱-۱۴۷۳)
- ۷-۳. رفتن جهانبخش برای نبرد با جهاندار و ناتوانی وی (۱۴۷۳-۱۴۷۵)
- ۸-۳. رفتن فرامرز به یاری جهانبخش و گرفتار شدن وی (۱۴۷۶-۱۴۸۶)
- ۹-۳. رفتن جهانگیر به جنگ جهاندار و گرفتار شدن او (۱۴۸۷-۱۴۹۴)
- ۱۰-۳. رفتن سام یل به میدان و گرفتار شدن او به دست جهانین (۱۴۹۵)

- ۱۱-۳. رفتن گیو برای نبرد با جهان‌دار و گرفتار شدن او (۱۴۹۶-۱۵۰۱)
- ۱۲-۳. رفتن رستم برای نبرد و نیامدن دو نقابی به میدان (۱۵۰۲-۱۵۱۹)
- ۱۳-۳. بازگشت رستم، برپایی بزم، توصیف برآمدن خورشید (۱۵۲۰-۱۵۲۷)
- ۱۴-۳. آمدن جهان‌دار و جهان‌بین به میدان و رویارویی طوس و گرگین با آنان (۱۵۲۸-۱۵۵۰)
- ۱۵-۳. بازگشت طوس، برپایی بزم، گفتگوی رستم و کیخسرو (۱۵۵۱-۱۵۷۲)
- ۱۶-۳. رفتن رستم به میدان، رویارو نشدن دو نقابی با وی، بازگشت رستم (۱۵۷۳-۱۶۰۰)
- ۱۷-۳. برپایی بزم، رفتن زال به چادر دو نقابی به‌طور پنهانی و شناختن آنان (۱۶۰۱-۱۶۱۹)
- ۱۸-۳. رفتن کیخسرو و رستم به چادر دو نقابی و پیوستن آنان به سپاه ایران (۱۶۲۴-۱۶۲۰)
- ۱۹-۳. شادی سپاه، دستور کیخسرو به زال و رستم برای بازگشت به ایران (۱۶۲۶-۱۶۲۸) ← ۱-۲-۲
- ۲۰-۳. سرهنگی فرامرز در توران (۱۶۲۹-۱۶۳۰)
- ۲۱-۳. بازگشت کیخسرو به ایران، شادمانی بیژن و شیران ایران برای پیروزی (۱۶۳۱-۱۶۳۲) ← ۷-۷-۲

## بخش ب

### ۴) داستان اصلی دوم (داستان عظیم‌شاه)

- ۱-۱-۴. شکست سپاه غورث و بازگشت از دریا (= جیحون) (۱۶۳۲-۱۶۳۵)
- ۲-۱-۴. آمدن عظیم‌شاه به یاری افراسیاب (۱۶۳۶-۱۶۴۲) ← ۳-۵
- ۳-۱-۴. پرسش عظیم‌شاه از پیران درباره کیخسرو، رستم و ماجرای زنون (۱۶۴۳-۱۶۶۱)
- ۴-۱-۴. پاسخ پیران و معرفی کیخسرو، رستم و دیگر پهلوانان، بازگویی ماجرای زنون (۱۶۶۲-۱۶۸۴)
- ۱-۲-۴. فراخواندن بهتون از سوی عظیم‌شاه برای نبرد با ایرانیان (۱۶۸۵-۱۶۸۸)
- ۲-۲-۴. حرکت سپاه بهتون و اردو زدن در سرقان (۱۶۸۹-۱۷۰۰)
- ۳-۲-۴. آگاهی فرامرز از آمدن سپاه بهتون (۱۷۰۱-۱۷۰۹)
- ۴-۲-۴. آمدن بیژن با نامه باج‌خواهی فرامرز به سرایده بهتون (۱۷۱۰-۱۷۵۷)
- ۵-۲-۴. بازگشت بیژن و توصیف سپاه بهتون برای فرامرز، برپایی بزم (۱۷۵۸-۱۷۷۵)



- ۶-۲-۴. رفتن شبانه یاران فرامرز به سپاه بهتون (۱۷۷۶-۱۷۸۴)
- ۷-۲-۴. گرفتاری دَه تن ایرانی به دست قرطوس و گریختن بنارش (۱۷۸۵-۱۸۰۲)
- ۸-۲-۴. نبرد فرامرز با قرطوس، گرفتار کردن وی و آزاد کردن یاران (۱۸۰۳-۱۸۱۹)
- ۹-۲-۴. رفتن فرامرز به چادر بهتون و درگیری وی با جادوگر و مقرون (۱۸۴۵-۱۸۲۰)
- ۱۰-۲-۴. نبرد شبانه سپاه بهتون با سپاه فرامرز، پیروزی ایرانیان (۱۸۴۶-۱۸۶۶)
- ۱۱-۲-۴. رسیدن خبر پیروزی فرامرز به کیخسرو، زال و رستم (۱۸۶۷-۱۸۷۹)
- ۱۲-۲-۴. آمدن بیژن به ایران و آوردن اسیران از جمله مقرون و قرطوس (۱۸۸۰-۱۸۸۶)
- ۱-۳-۴. رفتن برزو با سپاهی انبوه به فرمان کیخسرو برای نبرد با بهتون (۱۹۲۳-۱۸۸۷)
- ۲-۳-۴. آمدن سپاه بهتون برای نبرد با سپاه فرامرز (۱۹۲۴-۱۹۳۲)
- ۳-۳-۴. نبرد فرامرز با دواس و پیروزی فرامرز (۱۹۳۳-۱۹۶۲)
- ۴-۳-۴. رسیدن سپاه برزو به نزد فرامرز (۱۹۶۳-۱۹۷۳)
- ۵-۳-۴. نامه بهتون به عظیم‌شاه (۱۹۷۴-۱۹۸۴)
- ۱-۴-۴. آمدن یک ترک به فرمان عظیم‌شاه برای یاری بهتون (۱۹۸۵-۱۹۹۹)
- ۲-۴-۴. نبرد ترک با برزو (۲۰۰۰-۲۰۱۲) ← ۴-۴-۴؛ ۷-۴-۴
- ۳-۴-۴. نبرد بهتون با فرامرز (۲۰۱۳-۲۰۳۰) ← ۵-۴-۴؛ ۸-۴-۴
- ۴-۴-۴. ادامه نبرد ترک با برزو (۲۰۳۱) ← ۲-۴-۴
- ۵-۴-۴. ادامه نبرد بهتون با فرامرز (۲۰۳۲) ← ۳-۴-۴
- ۶-۴-۴. جنگ انبوه دو سپاه با یکدیگر (۲۰۳۳-۲۰۳۴)
- ۱-۷-۴-۴. ادامه نبرد فرامرز با بهتون (۲۰۳۵ یکم)
- ۲-۷-۴-۴. ادامه نبرد برزو با ترک (۲۰۳۵ دوم)
- ۸-۴-۴. گرفتار شدن برزو در کمند جادوگران (۲۰۳۶-۲۰۴۵) ← ۲-۴-۴؛ ۴-۴-۴
- ۹-۴-۴. ادامه نبرد فرامرز با بهتون و اسیر شدن بهتون (۲۰۴۶-۲۰۵۷) ← ۳-۴-۴؛ ۶-۴-۴
- ۱۰-۴-۴. آمدن ترک به یاری سپاه بهتون و نبرد او با فرامرز (۲۰۵۸-۲۰۶۰)
- ۱۱-۴-۴. آمدن جهان‌دار به یاری فرامرز (۲۰۶۱-۲۰۶۶)

- ۴-۱۲. ادامه نبرد فرامرز با ترک (۲۰۶۷-۲۰۶۹)
- ۴-۱۳. واگذاری نبرد با ترک از سوی فرامرز به جهان‌دار (۲۰۷۰-۲۰۷۲)
- ۴-۱۴. آگاهی فرامرز از گرفتار شدن برزو، نیایش فرامرز (۲۰۷۳-۲۰۹۲)
- ۴-۱۵. ادامه نبرد جهان‌دار با ترک و پیروزی جهان‌دار (۲۰۹۳-۲۰۹۹)
- ۴-۵. نبرد کاهول با جهان‌دار و پیروزی جهان‌دار (۲۱۰۰-۲۱۳۰)
- ۴-۱۶. نبرد بازون با فرامرز (۲۱۳۲-۲۱۴۱)
- ۴-۲. نبرد جهان‌دار با زوباد و گرفتار شدن زوباد (۲۱۴۲-۲۱۶۶)
- ۴-۳. گرفتار کردن فرامرز از سوی بازون و بردن وی به چادر شاه (۲۱۶۷-۲۱۷۰)
- ۴-۴. آگاهی عظیم‌شاه از گرفتاری زوباد (۲۱۹۸-۲۲۰۲)
- ۴-۵. هجوم عظیم‌شاه و سپاهیان به ایرانیان (۲۲۰۳-۲۲۱۹)
- ۴-۶. نبرد بازون با جهان‌دار و پیروزی جهان‌دار (۲۲۲۰-۲۲۳۸)
- ۴-۷. آمدن طوس به یاری جهان‌دار و شکست سپاه دشمن (۲۲۳۹-۲۲۵۱)
- ۴-۸. فرستادن زوباد همراه با پیک به نزد کیخسرو از سوی جهان‌دار (۲۲۵۲-۲۲۵۵)
- ۴-۹. کشته شدن زوباد به دست سام یل (۲۲۵۶-۲۲۵۷)
- ۴-۱۷. آمدن رستم، کیخسرو و سپاهیان و اردو زدن در میدان نبرد (۲۲۵۸-۲۲۸۰)
- ← ۴-۵
- ۴-۲۷. معرفی خیمه‌ها و درفش‌های ایرانیان به دست پیران به عظیم‌شاه (۲۲۸۱-۲۳۱۲)
- ۴-۳۷. رفتن رستم و پهلوانان ایران به میدان نبرد (۲۳۱۳-۲۳۳۴)
- ۴-۸۰. نبرد رستم با تقارون دیو (۲۳۳۵-۲۳۹۹)
- ۴-۸۱. پرسش عظیم‌شاه از پیران درباره پهلوان اژدهادرفش (۲۳۳۵-۲۳۴۰)
- ۴-۸۲. معرفی رستم به عظیم‌شاه توسط پیران (۲۳۴۰-۲۳۴۵)
- ۴-۸۳. آمدن تقارون دیو به میدان به فرمان عظیم‌شاه (۲۳۴۶-۲۳۵۱)
- ۴-۸۴. مبارزه تن‌به‌تن و کشتی گرفتن رستم و تقارون دیو (۲۳۵۲-۲۳۶۹)
- ۴-۸۵. مبارزه رخش رستم و فیل تقارون (۲۳۷۰-۲۳۷۴)
- ۴-۸۶. ادامه کشتی رستم با تقارون و واگویی‌های درونی آنان (۲۳۷۵-۲۳۸۲)
- ۴-۸۷. نیایش کیخسرو و زال برای پیروزی رستم (۲۳۸۳-۲۳۸۸)

- ۸-۸-۴. پیروزی رستم بر تقارون و بریدن سر وی، برپایی بزم شبانه (۲۳۸۹-۲۴۰۰)
- ۹-۹-۴. نبردهای تن به تن پهلوانان (۲۴۰۱-۲۶۱۲)
- ۹-۹-۱. گفتگوی عظیم‌شاه و پیران (۲۴۰۱-۲۴۰۴)
- ۹-۹-۲. رجزخوانی بهرمان برای نبرد با جهان‌دار (۲۴۰۵-۲۴۰۶) ← ۹-۹-۱۶
- ۹-۹-۳. رجزخوانی عادی برای نبرد با جهان‌بین (۲۴۰۷-۲۴۱۰) ← ۹-۹-۲۲
- ۹-۹-۴. رجزخوانی پیل‌گوش برای نبرد با طوس (۲۴۱۱-۲۴۱۳) ← ۹-۹-۱۷
- ۹-۹-۵. رجزخوانی گزدهم برای نبرد با زال (۲۴۱۴-۲۴۱۶) ← ۹-۹-۱۸
- ۹-۹-۶. رجزخوانی جواد زنگی برای نبرد با گیو (۲۴۱۷) ← ۹-۹-۱۹
- ۹-۹-۷. رجزخوانی اشقاد دیو برای نبرد با میلاد (۲۴۱۸ یکم)
- ۹-۹-۸. رجزخوانی اورنگ برای نبرد با سام (۲۴۱۸ دوم)
- ۹-۹-۹. توصیف سحر و سپاه ایران (۲۴۱۹-۲۴۲۴)
- ۹-۹-۱۰. نبرد چهارم با پیلتن (۲۴۲۵) ← ۹-۹-۱۴
- ۹-۹-۱۱. گزارش کلی نبردها (۲۴۲۶)
- ۹-۹-۱۲. نبرد کیخسرو با سپاه عظیم‌شاه (۲۴۲۷) ← ۹-۹-۱۵
- ۹-۹-۱۳. توصیف میدان کارزار (۲۴۲۸-۲۴۳۰)
- ۹-۹-۱۴. ادامه نبرد چهارم با پیلتن (۲۴۳۱-۲۴۳۲) ← ۹-۹-۱۰
- ۹-۹-۱۵. ادامه نبرد کیخسرو، زخمی شدن وی و یاری رستم به او (۲۴۳۳-۲۴۶۰) ←
- ۹-۹-۱۲
- ۹-۹-۱۶. نبرد جهان‌دار و زرعلی با بهرمان (۲۴۶۱-۲۴۷۵)
- ۹-۹-۱۷. نبرد پیل‌گوش با طوس و یاری جهان‌دار به وی (۲۴۷۶-۲۵۰۲) ← ۹-۹-۴
- ۹-۹-۱۸. نبرد گزدهم با زال و یاری جهان‌دار به وی (۲۵۰۳-۲۵۱۴) ← ۹-۹-۵
- ۹-۹-۱۹. نبرد جواد زنگی با گیو و یاری جهان‌دار به وی (۲۵۱۵-۲۵۲۶) ← ۹-۹-۶
- ۹-۹-۲۰. نبرد رستم با سپاه عظیم‌شاه، ناتوانی رستم و یاری جهان‌دار به وی (۲۵۲۷-۲۵۴۶)
- ۹-۹-۲۱. رفتن کیخسرو به کارزار (۲۵۴۷-۲۵۵۱)
- ۹-۹-۲۲. نبرد جهان‌بین با عاد (۲۵۵۲-۲۵۵۴) ← ۹-۹-۳

- ۴-۹-۲۳. پیروزی ایرانیان، توصیف شب و برپایی بزم شبانه (۲۵۵۵-۲۵۶۵)
- ۴-۹-۲۴. رفتن رستم با راهنایی مقرون به زندان فرامرز و برزو و آزاد کردن آنان (۲۵۶۶-۲۶۱۴)
- ۴-۱۰-۱. آغاز نبرد انبوه سپاه ایران با سپاه عظیم‌شاه (۲۶۱۵-۲۶۴۵)
- ۴-۱۰-۲. نبرد قاموس با رستم و ناتوانی رستم (۲۶۴۶-۲۶۷۱)
- ۴-۱۰-۳. آمدن جهمان‌دار به یاری رستم و کشتن قاموس (۲۶۷۲-۲۶۷۶)
- ۴-۱۰-۴. ادامه نبرد انبوه، شکست خوردن و گریختن ایرانیان (۲۶۷۷-۲۶۸۱)
- ۴-۱۰-۵. دیدار رستم و کیخسرو (۲۶۸۲-۲۶۸۵)
- ۴-۱۰-۶. ادامه نبرد انبوه، هجوم ایرانیان به سوی درفش عظیم‌شاه (۲۶۸۶-۲۶۹۶)
- ۴-۱۰-۷. نبرد رستم با عظیم‌شاه، گرفتار کردن و بریدن سر وی (۲۶۹۷-۲۷۰۷)

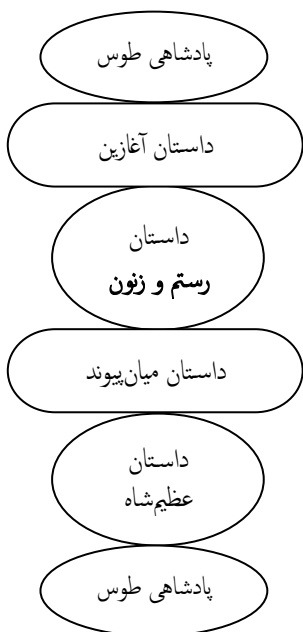
### ۵) پایانه داستان

- ۵-۱. پادشاهی مقرون در سرزمین عظیم‌شاه (۲۷۰۸-۲۷۱۰)
- ۵-۲. پادشاهی دوباره طوس در توران (۲۷۱۱) ← ۱-۱-۱
- ۵-۳. گریختن افراسیاب (۲۷۱۳-۲۷۱۱) ← ۲-۱-۴؛ ۲-۱-۱
- ۵-۴. بازگشت کیخسرو (و رستم) به ایران (۲۷۱۳-۲۷۱۹) ← ۱-۷-۷؛ ۱-۷-۲؛ ۲-۲-۱
- ۵-۵. سخن پایانی شاعر/ راوی (۲۷۲۰-۲۷۲۲)

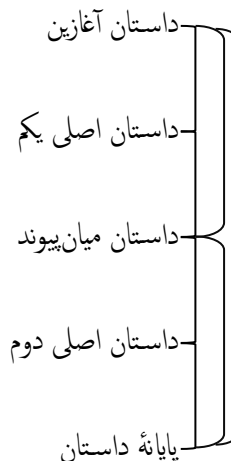
### بررسی و ارزیابی ساختار داستانی رستم و زنون

ساختار داستانی جنگنامه رستم و زنون ساختاری بسیار منسجم و دقیق است. کلیت داستان بر مبنای چرخه‌ای تنظیم شده که با پادشاهی طوس در کرانه‌های مرزی توران آغاز می‌شود و با پادشاهی دوباره طوس بر توران به پایان می‌رسد. در میان این آغاز و انجام، یک داستان آغازین و دو داستان اصلی به نام‌های «رستم و زنون» و «عظیم‌شاه» وجود دارد که با یک داستان کوتاه - که می‌توان آن را «داستان‌واره میان‌پیوند» نامید - با یکدیگر در پیوند هستند. کلیت داستان نیز با یک پایانه داستانی که فرجام آن را به کوتاهی بازگو می‌کند، به پایان می‌رسد؛ بنابراین ساختار داستانی رستم و زنون را می‌توان به پنج بخش تقسیم کرد:

## نمودار ۲: ساختار ترکیبی داستان رستم و زَنون



## نمودار ۱: ساختار کلی داستان رستم و زَنون



ساختار کلی داستان به صورت یک چرخه، و ساختار عمودی آن به صورت دو داستان فرعی، دو داستان اصلی و یک پایانه داستانی در ادب حماسی ایران مگ کاربرد است. این ساختار کلی را می توان به دو بخش مستقل تقسیم کرد، اما در این صورت، بنیاد چرخه ای داستان مفهوم خود را از دست می دهد؛ زیرا در برخی روایت ها و دستنویس ها، این داستان به دو داستان «رستم و زَنون» و «عظیم شاه» تقسیم و هریک در چهارچوب داستانی مستقل روایت و کتابت شده است.

## نمودار ۳: ساختار کلی تقارنی بیرونی داستان

پادشاهی طوس در توران

آمدن افراسیاب

آمدن رستم

آمدن کیخسرو

گریختن افراسیاب

بازگشت کیخسرو

بازگشت رستم

آمدن افراسیاب

آمدن رستم و کیخسرو

گریختن افراسیاب

بازگشت رستم و کیخسرو

پادشاهی طوس

## نمودار ۴: ساختار کلی تقارنی درونی داستان

پادشاهی طوس در توران

آمدن افراسیاب

آمدن رستم

آمدن کیخسرو

گریختن افراسیاب

بازگشت کیخسرو

بازگشت رستم

آمدن افراسیاب

آمدن رستم و کیخسرو

گریختن افراسیاب

بازگشت رستم و کیخسرو

پادشاهی طوس

ساختار کلی و چرخه‌وار این داستان یادآور داستان کاموس کشانی در شاهنامه است. اگرچه داستان کاموس از بافت یکپارچه‌ای برخوردار نبوده و شامل تکه‌های به هم دوخته‌ای از نبردهای ایران و توران به کین‌خواهی سیاوش است و بیشتر رویدادها را نبردهای تن به تن رستم با پهلوانان دشمن چون اشکبوس، کاموس، چنگش، خاقان و پولادوند می‌سازند که کالبد داستانی نیز ندارند (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۸۰/۲)، اما داستان از کلیتی یکپارچه برخوردار است که با رفتن طوس به توران زمین آغاز شده و با بازگشت وی به ایران پایان می‌یابد. این تقارن درباره آمدن و گریختن افراسیاب و نیز رفتن رستم به نبرد و بازگشت وی مصداق دارد،

اما کاتبان بدون توجه به این ساختار کلی، داستان را به دو نیمهٔ کلی و نیز دو داستان مستقل «کاموس کشانی» و «خاقان چین» تقسیم و برای داستان خاقان چین، خطبه‌ای نیز فراهم کرده‌اند (همان: ۵۷/۲)، اما فردوسی با آگاهی کامل و دقیق از این کلیت داستانی، در پایان داستان فرود به آغاز داستان کاموس اشاره می‌کند:

به پای آمد این داستان فرود      کنون رزم کاموس باید سرود  
(فردوسی: ۱۳۸۶: ۳/ ۱۰۲/ ۱۲۴۵)

و در انتهای کلیت داستان از پایان آن سخن می‌گوید:

سر آوردم این رزم کاموس نیز      درازست و نگشاد ازو یک پیشیز  
(همان: ۲۸۵/ ۳/ ۲۸۷۹)

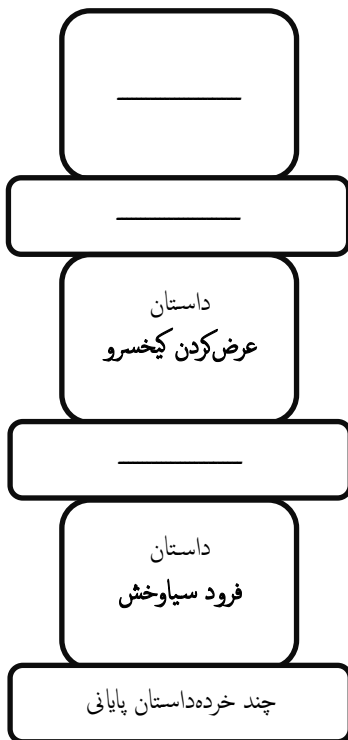
از سوی دیگر کلیت داستان‌های عرض کردن کیخسرو و فرود سیاوخش روی هم می‌تواند بخش یکم داستان زنون یعنی داستان آغازین و داستان اصلی یکم را در بر داشته باشد. اگرچه داستان عرض کردن کیخسرو و داستان فرود با یک خطبه از یکدیگر جدا شده و دو داستان به شمار آمده‌اند، اما فرمان‌هایی که در آغاز داستان عرض کردن از سوی کیخسرو مطرح می‌شود، در پایان داستان فرود توسط پهلوانان انجام می‌پذیرد؛ بنابراین این دو داستان در اصل یک داستان پیوسته شامل یک داستان آغازین، یک داستان اصلی و چند خرده‌داستان پایان‌پیوست بوده‌اند.

جدول ۲: بررسی تطبیقی فرمان‌های کیخسرو و انجام آنها در داستان‌های عرض کردن کیخسرو و فرود سیاوخش

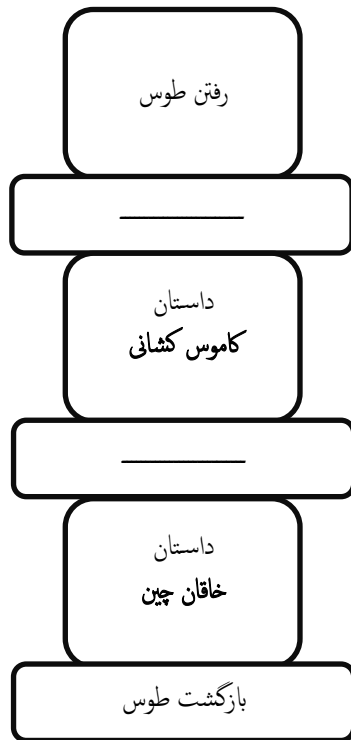
| داستان عرض کردن کیخسرو            | داستان فرود سیاوخش |
|-----------------------------------|--------------------|
| فرمان کیخسرو                      | پهلوان داوطلب      |
| نبرد با بلاشان، ب ۱۷۴-۱۸۱         | ب ۵۲۴-۵۷۵          |
| ربودن تاج تژاو، ب ۱۸۲-۱۸۹         | ب ۶۴۶-۶۸۹          |
| ربودن اسپنوی، ب ۱۹۰-۲۰۲           | ب ۶۹۰-۷۰۷          |
| نبرد با تژاو، ب ۲۰۳-۲۱۲           | ب ۱۱۶۱-۱۱۹۱        |
| آتش‌زدن کاسه‌رود، ب ۲۱۳-۲۲۵       | ب ۶۰۲-۶۲۰          |
| پیام‌رسانی به افراسیاب، ب ۲۲۶-۲۳۵ | گرگین              |

همچنین با دقت در ساختار کلی این دو داستان می‌توان دریافت که داستان اصلی شامل عرض کردن کیخسرو و رویدادهای پس از مرگ فرود بوده و داستان فرود به عنوان یک داستان میان‌پیوست در دل داستان اصلی جایگزین شده‌است. حال اگر داستان فرود از این میان حذف شود، روند داستان و توالی رویدادها منطقی شده و پیوند استواری میان داستان عرض کردن کیخسرو و خرده‌داستان‌های پس از مرگ فرود - که در داستان عرض کردن کیخسرو از آنها یاد شده - برقرار می‌شود.

نمودار ۶: ساختار ترکیبی داستان عرض کردن کیخسرو و داستان فرود در مقایسه با ساختار داستان رستم و زنون



نمودار ۵: ساختار ترکیبی داستان خاقان چین در مقایسه با ساختار داستان رستم و زنون



### ۱) داستان آغازین

داستانی که در حکم یک پیش‌داستان است و زمینه را برای ورود به داستان اصلی یکم فراهم

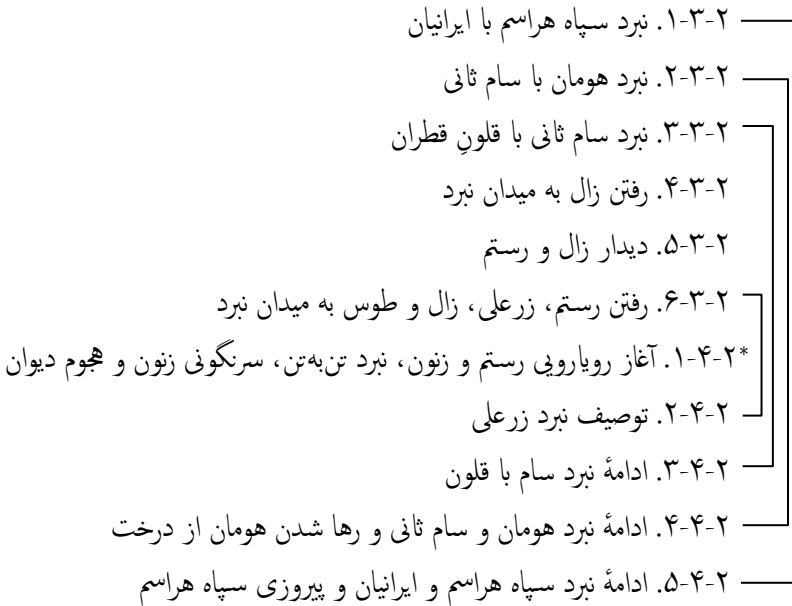


می‌کند. این داستان یک مقدمه دارد که حلقه آغازین داستان در آن بیان شده و به حلقه پایانی آن پیوند می‌خورد. در داستان آغازین، هجوم سپاه افراسیاب به فرماندهی زنون جادو به ایران توصیف می‌شود که خواننده در آن با شخصیت جدیدی به نام زنون آشنا می‌شود. پس از معرفی این پهلوان زمینه حضور رستم فراهم می‌شود. روال داستان به گونه‌ای است که خواننده به خوبی نبود رستم و نقش و جایگاه وی در نبردهای ایرانیان را احساس می‌کند؛ اگرچه نبود وی فرصتی مناسب برای زواره است تا پهلوانی‌های خود را به نمایش بگذارد. نبردهای سه‌گانه زواره بسیار شورانگیز و حماسی است. او در این نبردها سه تن از پهلوانان تورانی را می‌کشد، اما در پایان با شکست سنگین ایرانیان و عقب‌نشینی آنان از جیحون، دشمن وارد مرز ایران می‌شود.

## ۲) داستان اصلی یکم (رستم و زنون)

این بخش مهم‌ترین بخش کلیت داستانی و یکی از شاهکارهای ادب حماسی ایران است. داستان با خواب زال آغاز می‌شود. زال که در خواب زواره و طوس را در گرفتاری و سختی می‌بیند، شتابان رستم را فرامی‌خواند و پس از سرزنش بسیار او را برای یاری طوس و زواره به سوی جیحون می‌فرستد. شاعر در این بخش از داستان به توصیف نبردهای پهلوانان در ساختاری نظام‌مند و هم‌مرکز با مرکزیت نبرد جهان‌پهلوان می‌پردازد، به گونه‌ای که شاعر پس از توصیف نبرد سپاهیان و نبرد تن‌به‌تن پهلوانان، از رویارویی رستم و زنون سخن می‌گوید که در آن زنون سرنگون شده و می‌گریزد. شاعر با مهارتی شگفت، بار دیگر با ترتیبی معکوس به توصیف ادامه نبردهای تن‌به‌تن پهلوانان می‌پردازد. آخرین مطلب توصیف نبرد انبوه سپاهیان است که در واقع اولین مطلب بوده‌است. شاعر هنگامی که به نبرد اصلی - یعنی نبردی که در مرکز قرار دارد - می‌رسد، با روال معکوس کار خود را پی گرفته و همزمان با روایت داستانی خود در ساخت عمودی از ساختار متقارن بهره می‌گیرد. این ساختار که به صورت گسترده‌تری در بخش چهارم نیز آمده، در ادب حماسی ایران کم‌نظیر است.

## نمودار ۷: ساختار تقارنی نبردهای پهلوان‌محور



در داستان رستم و زنون، شاعر گورانی‌زبان که استادی ویژه‌ای در بهره‌گیری از ساختار هم‌مرکز متقارن دارد، در بخش چهارم به‌خوبی از این مهارت استفاده می‌کند. وی پس از توصیف نبرد تن‌به‌تن پهلوانان با محوریت نبرد رستم و زنون، به توصیف نبرد انبوه دو سپاه در ساختار متقارن می‌پردازد و با توصیف شب وارد بخش دیگری از داستان می‌شود که رویدادی تکرارشونده در حماسه‌های ایرانی است؛ یعنی رفتن شبانه پهلوان به اردوگاه دشمن و دیدن پهلوان دشمن به‌طور پنهانی. در این دیدار رستم از نقشه شیبخون دشمن آگاه شده و به سپاه ایران بازمی‌گردد. شب‌هنگام زنون همراه با پهلوانان غورث‌شاه به ایران شیبخون می‌زند. در این نبرد پهلوانان دو لشکر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند که مهم‌ترین آنها نبرد تن‌به‌تن رستم و زنون است. زنون پهلوانی بسیار نیرومند است و رویارویی با وی برای رستم مشکل! وی بارها تا مرز پیروزی بر رستم پیش می‌رود. پس از هر نبرد از نیایش زال برای پیروزی رستم سخن به میان می‌آید و به‌صورت ترجیعی دوگانه چهار بار تکرار می‌شود که با نیایش کیخسرو و نبرد رستم در پایان داستان در مجموع ترجیع نبرد و نیایش پنج بار با ساخت متناظر ۱+۴ و با محوریت دیدار نیایشگران تکرار می‌شود و در میانه هر تکرار گزارش‌هایی از دیگر رویدادهای داستان و نبردهای دیگر پهلوانان می‌آید.

## نمودار ۸: ساختار مقارن ترجیع‌بندی دوگانه

- |                                                                                      |   |
|--------------------------------------------------------------------------------------|---|
| ۱-۴-۲. آغاز رویارویی رستم و زنون، نبرد تن‌به‌تن، سرنگونی زنون و هجوم دیوان (۶۷۳-۶۸۹) | } |
| ۱-۵-۲. رویارویی و نبرد رستم و زنون (۹۱۲-۹۲۱)                                         |   |
| ۵-۲-۲. نیایش زال برای پیروزی رستم بر زنون (۹۲۹-۹۳۵)                                  |   |
| ۱-۶-۲. ادامه نبرد رستم و زنون (۹۸۷-۱۰۱۳)                                             |   |
| ۲-۶-۲. رفتن زال همراه با رخس به هامون و نیایش برای پیروزی رستم (۱۰۱۴-۱۰۲۷)           |   |
| ۱-۷-۲. نبرد پایانی رستم و زنون (۱۲۳۹-۱۲۵۲)                                           |   |
| ۲-۷-۲. نیایش زال برای پیروزی رستم (۱۲۵۳-۱۲۵۹)                                        |   |
| ۳-۷-۲. درماندگی رستم در نبرد با زنون (۱۲۶۰)                                          |   |
| ۶-۷-۲. رفتن زال همراه با رخس به هامون و نیایش برای پیروزی رستم (۱۲۷۷-۱۲۸۸)           |   |
| ۸-۷-۲*. دیدار زال و کیخسرو (۱۲۹۸-۱۳۰۱)                                               |   |
| ۹-۷-۲. نیایش کیخسرو و سپاهیان برای پیروزی رستم (۱۳۰۲-۱۳۱۰)                           |   |
| ۱۱-۷-۲. پایان نبرد و کشته شدن زنون به دست رستم (۱۳۲۳-۱۳۲۹)                           | } |

پس از ترجیع دوم، دو شخصیت ناشناخته که نقاب بر چهره دارند، وارد داستان می‌شوند. این دو نقابی مهمترین نقش را در پیوند داستان اصلی یکم به داستان میان‌پیوند و داستان اصلی دوم دارند؛ در واقع این دو تن حلقه پیوند داستان‌ها در رویدادهای درون‌متنی هستند. آنها یاریگر سپاه ایران هستند و یک بار نیز رستم را از شکست در برابر زنون نجات می‌دهند. ترجیع سوم و چهارم که شامل نبرد پایانی و نیایش پایانی زال است، با ناتوانی رستم ادامه می‌یابد تا اینکه کیخسرو به کارزار آمده و با زال دیدار می‌کند. این دیدار رویدادی مرکزی برای نبردهای رستم و نیایش‌های زال است که پس از آن روال معکوس نبرد و نیایش بیان می‌شود؛ یعنی نخست گزارش نیایش کیخسرو و سپس گزارش نبرد رستم و زنون می‌آید و با نیایش کیخسرو، رستم بر زنون پیروز می‌شود.

در این بخش، شاعر با مهارتی شگفت برای گزارش رویدادها، پنج نبرد پیاپی را با پنج نیایش به‌گونه ترجیع‌بندی می‌آورد. در میانه هر ترجیع، تعدادی خرده‌رویداد آمده که نقش بندهای ترجیع را بر عهده دارند، اما از آنجا که مهم‌ترین عامل در پیروزی رستم پس از یاری خداوند خواست و اقبال شاه است و رستم باید پس از نیایش شاه به پیروزی برسد، شاعر

دیدار دو نیایشگر؛ یعنی زال و کیخسرو را رویداد مرکزی قرار می‌دهد. آنگاه با همان روال معکوس از نیایش کیخسرو سخن می‌گوید و پس از آن رستم بر زنون پیروز می‌شود؛ از این رو این بخش را می‌توان ساختار نظام‌مند ترجیع‌بندی دوگانه نامید. داستان با پیروزی رستم بر زنون به اوج می‌رسد و با خرده‌داستانی دربارهٔ نبرد کیخسرو و افراسیاب ادامه می‌یابد. این خرده‌داستان با پیروزی کیخسرو و گریختن افراسیاب، کشته شدن سپاهیان غورث، شکست غورث‌شاه و گریختن سپاه از جیحون به پایان می‌رسد. در فرجام داستان رستم و زنون ایرانیان به شادمانی می‌پردازند؛ فرامرز سرهنگ مرز توران می‌شود و شاه و رستم به ایران بازمی‌گردند.

### ۳) داستان‌وارهٔ میان‌پیوند

این داستان‌واره با مقدمه‌ای در توصیف شب و بزم باده‌گساری کیخسرو و طوس آغاز می‌شود که یادآور مقدمهٔ داستان بیژن و منیژه در توصیف بزم باده‌گساری کیخسرو است. افزودن خطبه‌ای از سوی شاعر در آغاز این داستان‌واره می‌توانست آن را به‌عنوان یک داستان مستقل در ساخت یک سرود حماسی کوتاه قرار دهد. داستان با توصیف بزم پهلوانان مغربی (= دو نقابی) و طلوع خورشید ادامه می‌یابد. دو نقابی برای مبارزه با پهلوانان ایرانی به میدان می‌آیند. شاعر در اینجا برای نخستین بار، دو پهلوان نقابی را **جهان‌دار** و **جهان‌بین** نامیده و خواننده را با این دو شخصیت - که پهلوانان ایرانی و نوادگان رستم هستند - آشنا می‌کند، اگرچه این راز هنوز برای سپاه ایران آشکار نشده‌است. در ادامهٔ داستان پهلوانان ایرانی همچون برزو، جهان‌بخش، فرامرز، جهان‌گیر، سام و گئو به نبرد رفته و به دست دو نقابی گرفتار می‌شوند. آنگاه رستم به میدان می‌رود، اما پهلوانان نقابی با وی مبارزه نمی‌کنند. شب‌هنگام، زال به‌طور پنهانی به چادر دو نقابی رفته، آنان را - که فرزندان سهراب (= جهان‌دار) و فرامرز (= جهان‌بین) هستند - می‌شناسد و کیخسرو را از ماجرا آگاه می‌سازد. کیخسرو و رستم به چادر جهان‌دار و جهان‌بین می‌روند و آنان به سپاه ایران می‌پیوندند. این دو پهلوان در داستان اصلی دوم نقش مهمی دارند که بدون این داستان‌واره، نقش و جایگاه آنان در داستان دوم ناشناخته می‌ماند.

## ۲) داستان اصلی دوم

این داستان، بدون مقدمه از شکست غورث‌شاه و فرار بازماندگان به آن سوی جیحون سخن می‌گوید. این گزارش، در واقع دنبالهٔ منطقی داستان یکم است که با شکست و گریز سپاهیان غورث به پایان می‌رسد. در این صورت، داستان‌وارهٔ میان‌پیوند، داستان کوتاهی است که نقش پیوند دو داستان اصلی را داشته‌است. این ساختار بیانگر آن است که دو داستان «رستم و زنون» و «عظیم‌شاه» در اصل یک داستان به هم پیوسته بوده که با اضافه شدن داستان‌های فرعی و رویدادهای مربوط به نوادگان رستم گسترش یافته است. حضور دو نقابی از میانهٔ داستان اصلی یکم، اگرچه عنصری بنیادی و کهن در حماسه‌های ایران باختری است، اما با دگرگونی این نقش بنیادی با عناصری تازه‌تر چون نوادگان رستم از بن‌مایهٔ کهن آن اندکی کاسته شده و با گسترش نقش آنان، داستان از اصالت بنیادین خود دور شده‌است.

با دقت در ساختار و بنیاد داستان‌های غرب ایران می‌توان دریافت که حضور شخصیت سوم در کنار دو پهلوان ایرانی و اثیری مضمونی زیرساختی است؛ مثلاً در کنار دو شخصیت اصلی رستم و اژدهای ببر بیان، شخصیت سومی به نام دیو گلیمینه‌گوش (= زرعلی) وجود دارد که در آغاز داستان و با شکست از رستم به وی می‌پیوندد تا او را در نابود کردن اژدهای ببر یاری دهد.<sup>۱</sup> در داستان رستم و زنون نیز در کنار دو پهلوان اصلی؛ یعنی رستم و زنون، شخصیت سومی به نام نقابی وجود دارد که در میانهٔ داستان ظاهر شده، رستم را از چنگ زنون می‌رهاند و خود به نبرد با زنون می‌پردازد. در فرجام، رستم بر زنون پیروز می‌شود و نقابی به سپاه ایران می‌پیوندد؛ بنابراین حضور شخصیت سوم در داستان مضمونی اصیل و بنیادی و نمونهٔ برجستهٔ آن در حماسه‌های باختری، نیزه‌دار رستم (= زرعلی) است که ویژگی‌های اساطیری ناب و کهنی دارد که در حماسه‌های ایران خاوری به‌ویژه شاهنامه تنها نامی (= الوای) از آن باقی مانده تا نقش رستم برجسته‌تر شود<sup>۲</sup>، اما گسترش این مضمون با نام‌های جدید و جایگزینی فرزندان و نوادگان رستم به جای شخصیت سوم، رویکرد تازه‌تری است که تقریباً از بافت اصلی داستان جدا شده و به صورت یک داستان میان‌پیوند درآمده‌است.

<sup>۱</sup> نک: داستان کودکی رستم و ... رستم و بور بیان.

<sup>۲</sup> نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۴۲.

پس از شکست غورث، شخصیت جدیدی به نام عظیم‌شاه به یاری افراسیاب می‌آید تا از پیشروی ایرانیان در خاک توران جلوگیری کند. عظیم‌شاه، شخصیت آغازین و پایانی این داستان است و در آغاز داستان چکیده‌ای از رویدادهای داستان رستم و زنون و توصیفی از کیخسرو و رستم ارائه می‌شود. عظیم‌شاه، پهلوانی به نام بهتون را به نبرد با ایرانیان می‌فرستد. بهتون ده تن از پهلوانان ایرانی را اسیر می‌کند تا اینکه فرامرز در نبردی شبانه بر بهتون پیروز می‌شود و پهلوانانی چون مقرون و قرطوس را گرفتار می‌سازد. برزو به فرمان کیخسرو به یاری فرامرز می‌آید و نبردهایی بین پهلوانان دو سپاه درمی‌گیرد. نبردهای ترک با برزو و فرامرز با بهتون از ساختاری متناوب برخوردار است که آغاز، میانه و پایان نبرد هر دو پهلوان به‌ترتیب و با فاصله تناوبی، پشت‌سرهم تکرار می‌شود. پس از گرفتاری برزو به دست ترک، همان‌دار جایگزین برزو شده و ساختار تناوبی با حضور همان‌دار در کنار فرامرز و پیروزی همان‌دار بر ترک ادامه می‌یابد. آنگاه نبرد همان‌دار و کاهول و نیز فرامرز و بازبون آغاز می‌شود. همان‌دار پس از پیروزی بر کاهول به جنگ زوباد<sup>۱</sup> می‌رود، اما فرامرز به دست بازبون گرفتار می‌شود. سپس در یک خط تناوبی همان‌دار جایگزین فرامرز شده و بر بازبون پیروز می‌شود. همچنین در خط تناوبی دیگر همان‌دار زوباد را به نزد کیخسرو می‌فرستد و این چرخه با پیروزی همان‌دار در هر دو خط تناوبی به پایان می‌رسد.

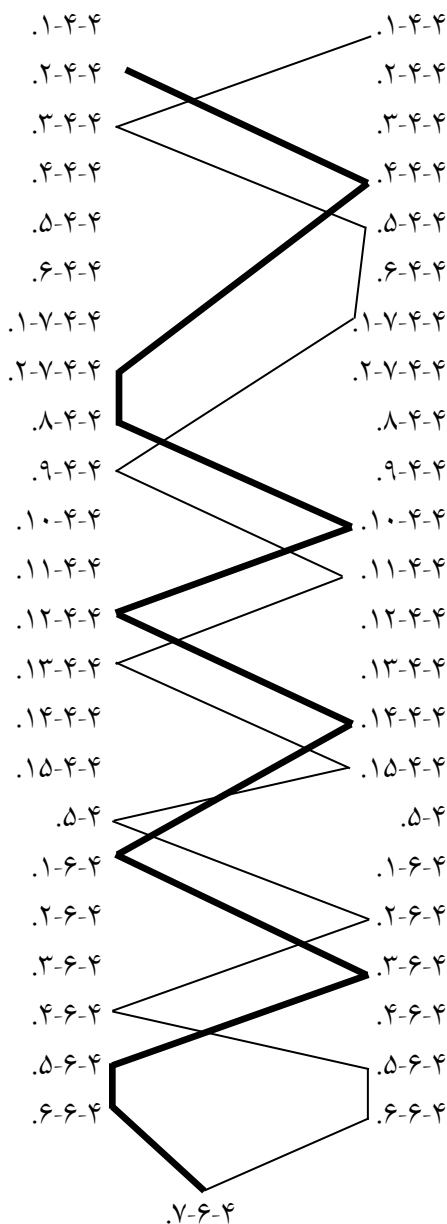
---

<sup>۱</sup> Zü-bâd

## نودار ۹: ساختار تناوبی نبردهای پهلوانان ایرانی و تورانی

- ۱-۴-۴. آمدن ترکی به فرمان عظیم‌شاه برای یاری بهتون (۱۹۸۵-۱۹۹۹)
- ۲-۴-۴. نبرد ترک با برزو (۲۰۰۰-۲۰۱۲) ← ۴-۴-۴؛ ۴-۴-۴
- ۳-۴-۴. نبرد بهتون با فرامرز (۲۰۱۳-۲۰۳۰) ← ۴-۴-۴؛ ۵-۴-۴
- ۴-۴-۴. ادامه نبرد ترک با برزو (۲۰۳۱) ← ۲-۴-۴
- ۵-۴-۴. ادامه نبرد بهتون با فرامرز (۲۰۳۲) ← ۳-۴-۴
- ۶-۴-۴. جنگ انبوه دو سپاه با یکدیگر (۲۰۳۳-۲۰۳۴)
- ۱-۷-۴-۴. ادامه نبرد فرامرز با بهتون (۲۰۳۵ یکم)
- ۲-۷-۴-۴. ادامه نبرد برزو با ترک (۲۰۳۵ دوم)
- ۸-۴-۴. گرفتار شدن برزو در کمند جادوگران (۲۰۳۶-۲۰۴۵) ← ۲-۴-۴؛ ۴-۴-۴
- ۹-۴-۴. ادامه نبرد فرامرز با بهتون و اسیر شدن بهتون (۲۰۴۶-۲۰۵۷) ← ۵-۴-۴؛ ۶-۴-۴
- ۱۰-۴-۴. آمدن ترک به یاری سپاه بهتون و نبرد او با فرامرز (۲۰۵۸-۲۰۶۰)
- ۱۱-۴-۴. آمدن جهان‌دار به یاری فرامرز (۲۰۶۱-۲۰۶۶)
- ۱۲-۴-۴. ادامه نبرد فرامرز با ترک (۲۰۶۷-۲۰۶۹)
- ۱۳-۴-۴. واگذاری نبرد با ترک از سوی فرامرز به جهان‌دار (۲۰۷۰-۲۰۷۲)
- ۱۴-۴-۴. آگاهی فرامرز از گرفتار شدن برزو و نیایش فرامرز (۲۰۷۳-۲۰۹۲)
- ۱۵-۴-۴. ادامه نبرد جهان‌دار با ترک و پیروزی جهان‌دار (۲۰۹۳-۲۰۹۹)
- ۵-۴. نبرد کاهول با جهان‌دار و پیروزی جهان‌دار (۲۱۰۰-۲۱۳۰)
- ۱-۶-۴. نبرد بازون با فرامرز (۲۱۳۲-۲۱۴۱)
- ۲-۶-۴. نبرد جهان‌دار با زوباد و گرفتار شدن زوباد (۲۱۴۲-۲۱۶۶)
- ۳-۶-۴. گرفتار کردن فرامرز از سوی بازون و بردن وی به چادر شاه (۲۱۶۷-۲۱۷۰)
- ۴-۶-۴. آگاهی عظیم‌شاه از گرفتاری زوباد (۲۱۹۸-۲۲۰۲)
- ۵-۶-۴. هجوم عظیم‌شاه و سپاهیان به ایرانیان (۲۲۰۳-۲۲۱۹)
- ۶-۶-۴. نبرد بازون با جهان‌دار و پیروزی جهان‌دار (۲۲۲۰-۲۲۳۸)
- ۷-۶-۴. آمدن طوس به یاری جهان‌دار و شکست سپاه دشمن (۲۲۳۹-۲۲۵۱)

## نمودار ۱۰: ساختار تناوبی ماریچی نبردهای پهلوانان ایرانی و تورانی

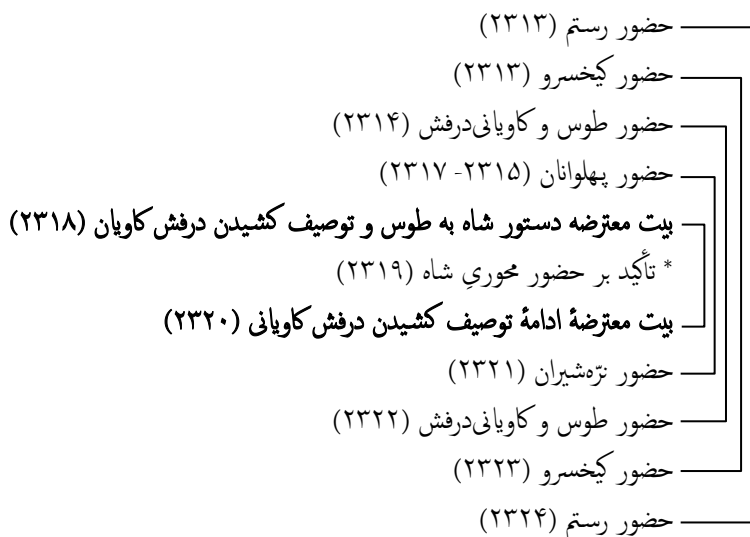


با رسیدن پیک جهمان‌دار به ایران، کیخسرو و رستم - که تاکنون در داستان حضور نداشتند - وارد کارزار می‌شوند. سپاهیان ایرانی اردو می‌زنند و عظیم‌شاه، نشان سرافراشته‌ها و درفش‌های ایرانیان را از



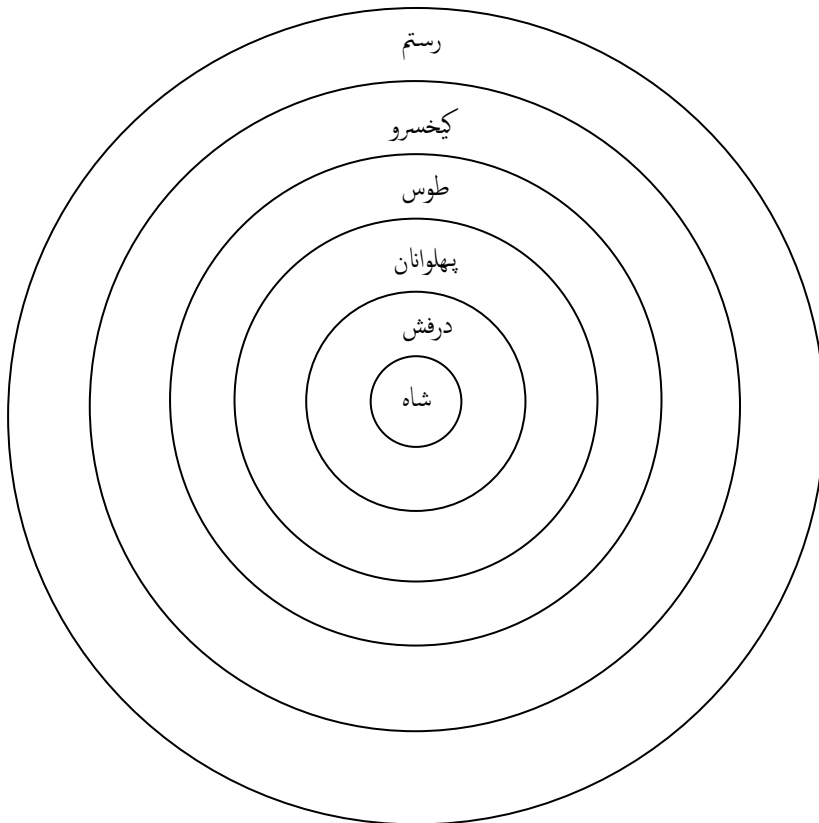
پیران می‌پرسد. پس از معرّفی سرایرده‌ها و خیمه‌های پهلوانان، صحنه داستان به گفتگوی رستم و کیخسرو بازمی‌گردد (ب ۲۳۱۳-۲۳۲۵). در سخنان رستم ساختاری تناوبی-تقارنی با رویکرد نمایشی و صحنه‌هایی توصیفی خارج از سخنان رستم دیده می‌شود که دریافت متن را اندکی پیچیده ساخته، اما زیبایی خاصی به بیان شاعر بخشیده است. بیت یکم و سوم از این سه بیت (۲۳۱۸-۲۳۲۰)، جملات معترضه‌ای است در میان سخنان رستم که از رویکرد نمایشی ویژه و جالبی برخوردار است که اگر به زیرساخت نمایشی متن دقت نشود، دریافت آن مشکل و نهاد در ابیات پس از آن مبهم به نظر می‌رسد. در بیت ۲۳۱۳ رستم پس از سجده بر کیخسرو از وی می‌خواهد همراه با درفش کاویانی با طوس و دیگر پهلوانان روان شود. از آنجا که همواره پیشنهادهای رستم برای کیخسرو بسیار راهبردی بوده، کیخسرو در میانه سخنان رستم با ورود به صحنه نمایش به طوس اشاره می‌کند که درفش کاویانی را برداشته و پیش برند (ب ۲۳۱۸ یکم). آنگاه شاعر در مصراع دوم به توصیف چگونگی بردن درفش و ویژگی‌های صحنه پیرامون آن می‌پردازد. پس از این بیت، شاعر بار دیگر ادامه سخن رستم را پی می‌گیرد که وظیفه نگهبانی از شاه را به سپاه گودرزی می‌سپارد. سپس در گریزی به بیت قبل (ب ۲۳۱۸) چگونگی کشیدن درفش کاویانی را توصیف کرده و باز هم مطلب را با سخنان و پیشنهادهای رستم ادامه می‌دهد. شاعر در این بخش با رویکردی نمایشی و شگردی تناوبی، دو بیت معترضه در میانه سخنان رستم می‌آورد که در رویکرد نقل داستان کم‌ظایر است.

#### نمودار ۱۱: ساختار تناوبی - تقارنی با رویکرد نمایشی در سخنان رستم



در این ساختار تناوبی-تقارنی با رویکرد نمایشی یک نکته محوری وجود دارد و آن حضور شاه در میانه سخنان رستم است (ب ۲۳۱۹). دو بیت معترضه پیرامون این بیت مرکزی قرار گرفته که مربوط به توصیف درفش کاویانی است. در دو سوی این ابیات حضور پهلوانان دیده می‌شود. پیش و پس از پهلوانان، طوس و رستم حضور دارند و پیش و پس از آنان، کیخسرو حضور دارد. به عبارتی، در این چینش، ساختاری نموداری و دایره‌وار به وجود آمده‌است که در قلب و پیرامون آن شاه قرار دارد و پس از آن سلسله مراتب پهلوانان. این ساختار پیرامونی از خاندان‌های پهلوانی شروع شده، به طوس می‌رسد و در آغاز و پایان به رستم می‌انجامد؛ در واقع این رستم است که از هرسو پیرامون این دایره را دربر گرفته است.

#### نمودار ۱۲: ساختار دایره‌ای در سخنان رستم



پس از سخنان رستم، پهلوانان ایرانی به میدان نبرد می‌روند و با حضور رستم در میدان، زمینه به وجود آمدن یک سرود حماسی کوتاه فراهم می‌شود. این سرود کوتاه حماسی ۶۳ بیتی که می‌توان آن را «رستم و تقارون دیو» نامید، یادآور سرودهای حماسی شاهنامه چون رستم و اشکبوس، و رستم و کاموس است. این داستان با معرفی رستم ازدهادرفش آغاز می‌شود. عظیم‌شاه، تقارون دیو را به نبرد با رستم می‌فرستد. این نبرد که یادآور نبرد رستم با دیو سپید است، به سختی پیش می‌رود، اما سرانجام رستم با یاری خداوند و نیایش کیخسرو و زال بر تقارون دیو پیروز می‌شود.

پس از این سرود حماسی کوتاه، گزارش نبردهای تن‌به‌تن پهلوانان آمده که یکی از زیباترین و نادرترین ساختارها در ادب حماسی ایران است. شاعر در آغاز این نبردهای نُه‌گانه به شرح کوتاهی از رجزخوانی هر پهلوان و گزینش رقیب بسنده می‌کند. شرح این رجزخوانی‌ها بسیار کوتاه و محکم است، به‌گونه‌ای که هر گزینه در یک مصراع، یک بیت یا چند بیت گزارش می‌شود تا اینکه شاعر به نبردهای رستم و کیخسرو می‌رسد. در واقع نبرد کیخسرو با سپاه دشمن، نبرد بنیادین و مرکزی است که گزارش نبرد رستم و چهارم (= پهلوان تورانی) با ساختار متقارن حلقه‌ای آن را دربرگرفته‌است. اگرچه نبرد کیخسرو، ساختار مرکزی نبردها را به وجود آورده، اما در کنار نبرد رستم و چهارم ساختاری تناوبی نیز دارد. پس از پیروزی رستم بر چهارم – که پیش از آن گزینه مرکزی آخرین نبرد و پس از آن نخستین نبرد قرار دارد – نبردهای دیگر پهلوانان گزارش می‌شود، اما دقتی را که در نبردهای متقارن پهلوان‌مرکز در داستان اصلی یکم وجود دارد، در اینجا نمی‌توان دید. ساختار پنج نبرد، تقریباً به همان ترتیبی است که پیش از مرکز تقارن بوده، اما نبرد پایانی پس از مرکز، ادامه همان نبرد دوم پیش از مرکز است. با توجه به این رویکرد تقارنی در نبردهای چهارم با پیلتن، و همان‌بین با عاد، ساختار این نُه نبرد نیز تقارن هم‌مرکز داشته که کم‌کم به‌سوی ساختار ترتیبی پیش رفته‌است، اما با اندکی جابه‌جایی و بازسازی می‌توان به‌صورت نخستین ساختار هم‌مرکز تقارنی در این بخش دست یافت.

## نودار ۱۳: ساختار تقارنی شاه‌محور

## ۱۳-۱: ساختار رلوی

- ۰-۹-۴. نبردهای تن به تن پهلوانان  
 ۱-۹-۴. گشتگوی عظیم‌شاه و پیران  
 ۲-۹-۴. نبرد بهرمان با جهان‌دار  
 ۳-۹-۴. نبرد عادی با جهان‌بین  
 ۴-۹-۴. نبرد پیل‌گوش با طوس  
 ۵-۹-۴. نبرد گزدهم با زال  
 ۶-۹-۴. نبرد جواد زنگی با گیو  
 ۷-۹-۴. نبرد اشقاد دیو با میلاد  
 ۸-۹-۴. نبرد اورنگ با سام  
 ۹-۹-۴. توصیف سحر و سپاه ایران  
 ۱۰-۹-۴. نبرد چهارم با پیلتن  
 ۱۱-۹-۴. گزارش کلی نبردها  
 ۱۲-۹-۴. نبرد کیخسرو با سپاه عظیم‌شاه  
 ۱۳-۹-۴. توصیف میدان کارزار  
 ۱۴-۹-۴. ادامه نبرد چهارم با پیلتن  
 ۱۵-۹-۴. ادامه نبرد کیخسرو  
 ۱۶-۹-۴. نبرد جهان‌دار و زرعلی با بهرمان  
 ۱۷-۹-۴. ادامه نبرد پیل‌گوش با طوس  
 ۱۸-۹-۴. ادامه نبرد گزدهم با زال  
 ۱۹-۹-۴. ادامه نبرد جواد زنگی با گیو  
 ۲۰-۹-۴. نبرد رستم با سپاه عظیم‌شاه  
 ۲۱-۹-۴. رفتن کیخسرو به کارزار  
 ۲۲-۹-۴. ادامه نبرد جهان‌بین با عاد

## ۱۳-۲: ساختار بازسازی‌شده

- ۰-۹-۴. نبردهای تن به تن پهلوانان  
 ۱-۹-۴. گشتگوی عظیم‌شاه و پیران  
 ۲-۹-۴. نبرد بهرمان با جهان‌دار  
 ۳-۹-۴. نبرد عادی با جهان‌بین  
 ۴-۹-۴. نبرد پیل‌گوش با طوس  
 ۵-۹-۴. نبرد گزدهم با زال  
 ۶-۹-۴. نبرد جواد زنگی با گیو  
 ۷-۹-۴. نبرد اشقاد دیو با میلاد  
 ۸-۹-۴. نبرد اورنگ با سام  
 ۹-۹-۴. توصیف سحر و سپاه ایران  
 ۱۰-۹-۴. نبرد چهارم با پیلتن  
 ۱۱-۹-۴. گزارش کلی نبردها  
 ۱۲-۹-۴. نبرد کیخسرو با سپاه عظیم‌شاه  
 ۱۳-۹-۴\*. توصیف میدان کارزار  
 ۱۵-۹-۴. ادامه نبرد کیخسرو  
 ۱۴-۹-۴. ادامه نبرد چهارم با پیلتن  
 ۱۹-۹-۴. ادامه نبرد جواد زنگی با گیو  
 ۱۸-۹-۴. ادامه نبرد گزدهم با زال  
 ۱۷-۹-۴. ادامه نبرد پیل‌گوش با طوس  
 ۲۲-۹-۴. ادامه نبرد جهان‌بین با عاد  
 ۱۶-۹-۴. نبرد جهان‌دار و زرعلی با بهرمان  
 ۲۰-۹-۴. نبرد رستم با سپاه عظیم‌شاه  
 ۲۱-۹-۴. رفتن کیخسرو به کارزار

کهن‌ترین و نادرترین نوع این کاربرد را در ساختار ترکیب‌بندی قرینه‌ای گاهانی می‌توان یافت. در هر سرود گاهانی الگویی از هم‌مرکزگرای بنیادی دیده می‌شود که در آن با توجه به بندهای میانی، تمام بندها به صورت متقارن به هم پیوسته‌اند. روند سرودن از طریق برگشت به عقب،

بسط درون‌متنی سرودن تقارنی است که شاعر با رسیدن به مرکز شعر به عقب بازمی‌گردد و به سرودن و تغییر و تبدیل سروده خود در نیمه اول ادامه می‌دهد؛ بدین ترتیب هر سرود گاهانی دو مسیر دارد: مسیر عمودی گسترش شعر از آغاز تا پایان و مسیر تشکیل تقارنی آن. بارزترین نمونه از این نوع ساختار هم‌مرکز تقارنی در ساختار یسن ۳۲ دیده می‌شود (شوارتز، ۱۳۹۰: ۱۰-۱۶)<sup>۱</sup>:

#### نمودار ۱۴: ساختار هم‌مرکز تقارنی یسن ۳۲



<sup>۱</sup> برای ترجمه این بند، نک: پورداود، ۱۳۷۸: ۱۶۰-۱۶۷، ۴۷۲-۴۸۱؛

Duchesne-Guillmin, 1952: 118-125; Humbach/Ichaporla, 1994: 40-43.

<sup>۲</sup> برای بررسی واژگان و ساختار و ... این بند، نک: پورداود، ۱۳۸۱: ۱۴۳-۱۸۸؛ شوارتز، ۱۳۹۰: ۱۳-۵۹؛

Humbach, 1959: II/ ss. 31-38; Insler, 1975: 195-210.

در گاهان، به دلیل رویکرد قداستی و تلاش موبدان برای جلوگیری از به هم ریختن ساختار هم‌مرکز تقارنی سرودها و نیز عدم دخالت موبدان و راویان، این ساختار تا امروز دست‌نخورده باقی مانده‌است، اما این قداست و دقت در روایت‌های حماسی همانند گاهان نیست؛ بنابراین راویان به دلایل بسیار، از جمله: ضعف حافظه، سلیقه شخصی، عدم درک مخاطب، دخالت و کاهش و افزایش در ساختار روایت، این تقارن هم‌مرکز را اندکی ساده کرده و به سوی ساختار ترتیبی هم‌مرکز پیش برده‌اند که نبردهای نُه‌گانه، حاصل ترکیب این دو ساختار است. بدیهی است اگر این روال ادامه می‌یافت، نبردهای نُه‌گانه از ساختار دوبخشی خارج و به ساختار یک‌بخشی دگرگون می‌شد؛ یعنی هفت نبرد روی می‌داد که در آن پهلوانان ایرانی پیروز می‌شدند. سپس در نبرد هشتم، رستم بر چهارم و در نبرد نهم و پایانی، کیخسرو بر سپاه عظیم‌شاه پیروز می‌شد.

این ساختار در نبرد یازده رخ روی داده‌است. داستان یازده رخ در ساختار کنونی شامل یازده نبرد تن‌به‌تن میان پهلوانان ایران و توران است که هر نبرد در یک بخش گزارش می‌شود تا نبرد پایانی که میان گودرز و پیران روی می‌دهد. با آمدن کیخسرو ایرانیان پیروز شده و لشکر ترکان از کیخسرو زغار می‌خواهند؛ بنابراین می‌توان چنین پنداشت که داستان یازده رخ (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۵/۴-۱۳۴) نیز در صورت نخستین خود، دارای ساختار تقارنی هم‌مرکز با مرکزیت آمدن کیخسرو بوده که بخش نخست نبردها پیش از آمدن کیخسرو و بخش دوم هر نبرد پس از کیخسرو با ساختار تقارنی گزارش شده‌است. از آنجا که روایت این نوع ساختار تقارنی هم‌مرکز با مشکلاتی همراه بوده، به ساختار دوبخشی ترتیبی دگرگون شده‌است و درنهایت، نبردها برای منظم شدن گزارش از ساختار دوبخشی خارج شده و با گزارش هر نبرد در یک بخش، ساختار یک‌بخشی ترتیبی پذیرفته‌است. داستان یازده رخ با ساختار کنونی، حاصل این تغییرات در ساختار تقارنی و ترتیبی است که الگوهای پیشین آن در حماسه رستم و زنون بر جای مانده‌است.

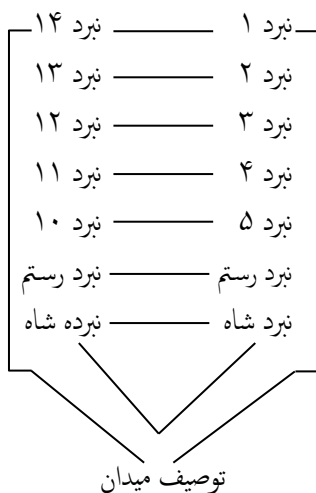
## ۵) پایانه داستان

در فرجام، داستان عظیم‌شاه با خرده‌رویدادهایی چون نبرد رستم و قلموس، دیدار رستم و کیخسرو، نبرد رستم و عظیم‌شاه، و پیروزی کیخسرو ادامه می‌یابد تا اینکه داستان با پادشاهی دوباره طوس در توران، گریختن افراسیاب و بازگشت کیخسرو به ایران به پایان می‌رسد.

### نمودارهای خلاصه تطبیقی ساختار گاهانی و داستان رستم و زنون

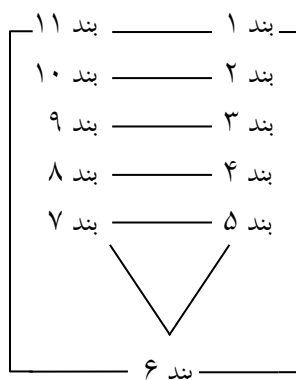
نمودار ۱۶: ساختار متقارن شاه‌محور

(← نمودار ۱۴)



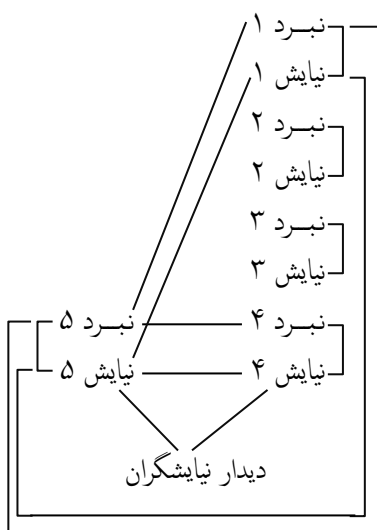
نمودار ۱۵: ساختار ترکیب‌بندی قرینه‌ای گاهانی

(پس ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۰)



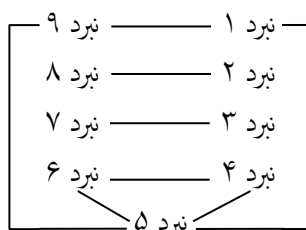
نمودار ۱۸: ساختار متقارن ترجیعی دوگانه

(← نمودار ۸)



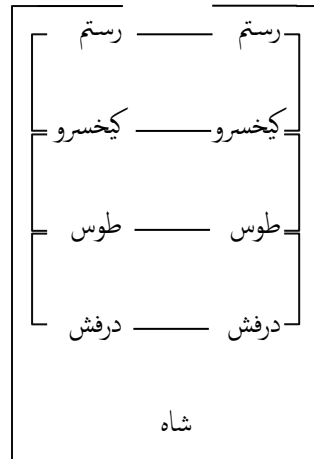
نمودار ۱۷: ساختار متقارن پهلوان‌محور

(← نمودار ۷)



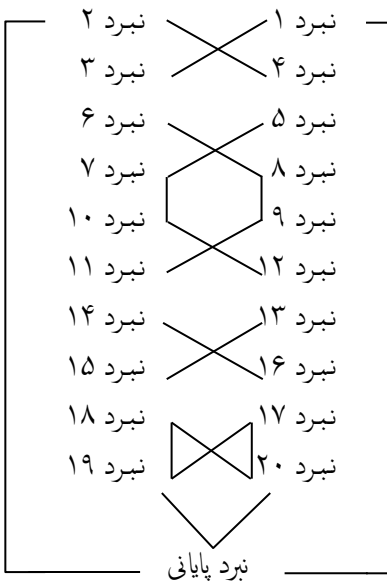
## نمودار ۱۹: ساختار تناوبی - تقارنی شاه‌محور

(← نمودار ۱۱)



## نمودار ۲۰: ساختار متناوب نبردهای پهلوانان

(← نمودارهای ۹، ۱۰)



## نتیجه‌گیری

داستان رستم و زنون که ظاهراً نمونه‌ای در ادبیات ایرانی ندارد، از مهم‌ترین حماسه‌های ایرانی به زبان گورانی در ایران باختری است. با توجه به کاربرد نام‌های یونانی به‌ویژه درباره شخصیت‌های اصلی چون **زنون** و **غورث** می‌توان گفت که این حماسه، بازتابی از نبردهای ایرانیان و یونانیان در زمان داریوش سوم و اسکندر مقدونی است که در دوران اشکانی با جایگزینی رستم به جای سردار هخامنشی در ساختار رستم و زنون، در غرب کشور گسترش یافته‌است. این داستان از ساختاری پیچیده و دقیق برخوردار است که در نگاه نخست می‌توان آن را به دو داستان مستقل «رستم و زنون» و «عظیم‌شاه» و در ساختار کلی به پنج بخش زیر تقسیم کرد:

(۱) داستان آغازین

(۲) داستان اصلی یکم (رستم و زنون)



(۳) داستان‌وارهٔ میان‌پیوند

(۴) داستان اصلی دوم (عظیم‌شاه)

(۵) پایانهٔ داستان

این بخش‌ها، با مهارتی خاص در هم تنیده شده‌است، به گونه‌ای که داستان در یک روایت چرخه‌ای با پادشاهی طوس آغاز و با پادشاهی دوبارهٔ وی پایان می‌یابد و یک داستان‌وارهٔ میان‌پیوند، دو داستان اصلی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. داستان آغازین، در واقع مقدمه‌ای برای ورود رستم و شکل‌گیری مهم‌ترین بخش داستان یعنی ماجرای رستم و زنون است و دیگر رویدادها پیوستی بر این داستان اصلی است. کلیت داستان از دو ساختار تقارنی بیرونی و درونی برخوردار است که بین فرم و محتوا هماهنگی خاصی ایجاد کرده‌است. ساختار کلی و چرخه‌وار این داستان یادآور داستان کاموس کشانی و نیز ترکیبی از داستان عرض کردن کیخسرو و داستان فرود در شاهنامه است. اگرچه این داستان‌ها تکه‌هایی به هم پیوسته از نبردهای ایران و توران برای کین‌خواهی سیاوش و فاقد بافتی یکپارچه هستند، اما به نظر می‌رسد تقلیدهای ناموقتی از الگوی ساختار داستان رستم و زنون باشند.

در متن داستان، خرده‌ساختارهای ویژه‌ای دیده می‌شود که ساختار تقارنی نبردهای پهلوان‌محور، ساختار متقارن ترجیع‌بندی دوگانه، ساختار تناوبی نبردهای پهلوانان، ساختار تناوبی مارپیچی نبردهای پهلوانان، ساختار دایره‌ای شاه‌محور و ساختار تقارنی شاه‌محور از جملهٔ این ساختارها است. کاربرد چنین ساختار تناوبی در ادب حماسی بی‌نظیر است و کهن‌ترین و نادرترین نمونه از آن در ساختار ترکیب‌بندی قرینه‌ای گاهانی دیده می‌شود.

## کتابنامه

اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۵)، «رستم و زنون»، *دانشنامهٔ فرهنگ مردم ایران* (ج ۴)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷)، «رستم و نیزه‌دارانش»، *دصحیم هفتاد*، به کوشش محمود فتوحی رودمعجنی و دیگران، تهران: سخن.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷)، *مقدمه و یادداشت‌ها بر رزم‌نامهٔ کنیزک* (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیریران)، ویراست دوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۸)، «گاو دم: از زبان گورانی تا زبان چینی»، پژوهش‌های زبانی-ادبی

قفقاز و کاسپین، س ۱، شم ۲: ۲۷-۶۲.

پورداود، ابراهیم (۱۳۷۸)، گاتکا، تهران: اساطیر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، یادداشت‌های گاتکا، تهران: اساطیر.

تصحیح رستم و زنون (۱۳۸۴)، منسوب به الماس‌خان کندوله‌ای، به کوشش مجید یزدان‌پناه، کرمانشاه: چشمه هنر و دانش.

جنگنامه رستم و زنون (به زبان گورانی)، به کوشش آرش اکبری مفاخر، زیر چاپ.

«جنگ عظیم شاه» ← همزه‌ای (ه. ک)، بخش ۲: ۱/ ۷۵-۱۳۴.

چمن‌آرا، بهروز (۱۳۹۰)، «درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی»، جستارهای ادبی، شم ۱۷۲: ۱۱۹-۱۴۹.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، یادداشت‌های شاهنامه، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

داستان عامیانه [= رستم‌نامه]، دستنویس شم ۱۵۷۹۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۹۷۷۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

رزمنامه کنیرک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیران) (۱۳۹۵)، به کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

رستم و بور بیان (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، شم ثبت ۲۹۱۹۵، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۸۰ ش.

رستم و زنون (به زبان گورانی) ← هفت‌لشکر گورانی الفت: ک ۱۲۲ ب - ک ۲۰۷ الف.

رستم و زنون (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، شم ثبت ۲۹۱۹۵، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۸۰ ش.

«رستم و زنون» ← همزه‌ای (ه. ک)، بخش ۲: ۱۶۲/۱-۲۱۱.

رستم‌نامه (۱۳۱۴)، چاپ سنگی مطبوعه علمی.

رستم‌نامه (بی‌تا)، چاپ مطبوعاتی حسینی.

رستم‌نامه، دستنویس شم ۴۰۳۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۲۴۵ ق.

رستم‌نامه، دستنویس شم ۶۴۲۴، کتابخانه و موزه ملی ملک، ۱۲۴۵ ق.

رستم‌نامه، دستنویس شم ۹۱۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۲۱ ق.

سلطانی، محمدعلی (۱۳۶۴-۱۳۸۶)، حدیقه سلطانی، کرمانشاه: سها.

شاهنامه به نثر نقالی، دستنویس شم ۱۴۵۷۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.  
شاهنامه نقالان (۱۳۹۸)، روایت عباس زریری اصفهانی، به کوشش جلیل دوستخواه، تهران: ققنوس.

شریفی، احمد (۱۳۷۴)، «شاهنامه کردی اثری مستقل یا ترجمه‌ای از شاهنامه فردوسی»، فرهنگ، شم ۱۵: ۲۳۹-۲۶۰.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، «شاهنامه کردی»، نیم‌م/ازین پس که من زنده‌ام، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران: دانشگاه تهران.  
شوارتز، مارتین (۱۳۹۰)، بررسی چند تعبیر عرفانی در گاهان زردشت، ترجمه فاطمه جدلی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱)، روایت مصطفی سعیدی و احمد هاشمی، تهران: خوش‌نگار.  
طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴)، به کوشش جمشید صداقت‌نژاد، تهران: دنیای کتاب.  
طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱)، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران: به‌نگار.  
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه (دفتر ششم و هفتم)، به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.  
لطفی‌نیا، حیدر (۱۳۸۸)، حایسه‌های قوم‌کرد، تهران: سمیرا.  
مثنوی شاهنامه با لهجه‌ای ناشناس، دستنویس شم ۱۶۵۵۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۲۸۸ق.

هفت‌لشکر (به زبان گورانی)، روایت منسوب به الفت، دستنویس شم ۱۱۹۳۷، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، ۱۳۴۹ق.

هفت‌لشکر (به زبان فارسی)، دستنویس شم ۲۹۸۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۲۹۲ق.  
هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷)، به کوشش مهران افشاری و مهدی مدایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

همزه‌ای، محمد رضا (فریبرز) (۱۳۹۳)، رزم‌نامه: اسطوره‌های کهن زاگرس، کرمانشاه: دانشگاه رازی.

Fuad, K. (1970), *Kurdische Handschriften*, Wiesbaden.

Humbach, H. (1959), *Die Gathas des Zarathustra*, Heidelberg.

Humbach, H./Ichaporia, P. (1994), *The Heritage of Zarathushtra: A New Translation of His Gatha*, Heidelberg.

Duchesne-Guillmin, J. (1952), *The Hymns of Zarathustra* (trans. M. Henning), London.

Insler, S. (1975), *The Gāthās of Zarathustra*, Leiden.

## The Structure of the Story of *Rustam and Zaniün*

(From the *Gathic* Poems until the Gurani *Rivayat*)

Arash Akbari-Mafakher

Center for the Great Islamic Encyclopaedia

### **Abstract**

The story of *Rustam and Zaniün* is a masterpiece of the epic literature of Iran in Gurani. It has no counterpart in Avestan, Middle Persian, Zoroastrian Persian, the national epics, and oral documented literature. The story can be divided into two general parts, i.e. “the story of *Rustam and Zaniün*” and “the story of *Azüm-Shāh*”. While there are several manuscripts and *rivayats* available at our disposal, the nonacquaintance of scribes and story-tellers of the connected structure of the story has caused the division of the story into two independent sections. The most complete version of this story appears in the manuscript of the *Haft-Lashkar* in Gurani with 2722 couplets. This story has a coherent structure. The outer structure of the story begins with the cycle of the kingship of *Tūs* in the land of *Tūrān* and ends with his second kingship in the land of *Tūrān*. The inner structure of the story has a bilateral symmetry due to the coming and return of *Afrāsiāb*, *Rustam*, and *Kay-Khosrow*. The core of the story begins after an introduction and an introductory story. Then, the two main stories are given. They are connected together by a connecting story. Finally, the story ends with a concluding story. In general, the outer and inner structure of the story has a symmetrical approach. The oldest and rarest example of such usage is the symmetrical structure of the *Gathas*.

**Keywords:** *Structure, Rustam and Zaniün, Gathas, Gurani*

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۸/۲۶

(ص ۴۷-۷۷)

## مآخذشناسی پژوهش‌های زبان مازندرانی

(معرفی پایان‌نامه‌های سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۹۴)<sup>۱</sup>

محمد صالح ذاکری\*

### چکیده

پایان‌نامه‌ها، از مهم‌ترین منابع پژوهشی به شمار می‌آیند که آخرین یافته‌های علمی را در هر رشته‌ای بازتاب می‌دهند؛ ولی متأسفانه آشنایی با این منابع و دسترسی به آنها در ایران به‌دشواری صورت می‌گیرد. در سال‌های گذشته، شماری از پایان‌نامه‌های مربوط به زبان‌های محلی ایرانی به‌صورت پراکنده در بعضی از منابع کتاب‌شناسی معرفی شده‌است. در دهه‌های اخیر نیز از سوی برخی پژوهشگران، تلاش‌های ارزنده‌ای در زمینه معرفی پایان‌نامه‌های مربوط به زبان‌های ایرانی صورت گرفته‌است. با توجه به گستردگی پژوهش‌ها درباره زبان مازندرانی و نیاز پژوهشگران به آشنایی با این منابع، نگارنده در این مقاله کوشیده‌است تا به‌طور جداگانه، پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی را معرفی کند و به این منظور ابتدا مشخصات ۱۴۳ پایان‌نامه مربوط به زبان مازندرانی را در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری گردآورده و سپس به نتایج حاصل از گردآوری این اطلاعات پرداخته‌است.

**کلیدواژه‌ها:** زبان مازندرانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رساله دکتری

<sup>۱</sup> این مقاله، بخشی از طرح پژوهشی نگارنده است.

\* دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران

## ۱. مقدمه

بر هر پژوهشگری بایسته است که برای اجتناب از دوباره‌کاری، به مرور منابع پیشین یا به اصطلاح پیشینه پژوهش<sup>۱</sup> پردازد تا بتواند در عرصه پژوهش گامی به پیش نهد و دستاورد تازه‌ای به جامعه علمی عرضه کند.

منابع پژوهشی در قالب‌های گوناگونی عرضه می‌شوند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: مقاله، کتاب، طرح‌های پژوهشی و پایان‌نامه. حال اگر پژوهشگری بخواهد در زمینه زبان مازندرانی تحقیق کند، با کمی جستجو می‌تواند به انبوهی از «مقالات» و «کتاب‌ها» دسترسی پیدا کند، ولی دستیابی به «پایان‌نامه‌ها» به سبب عدم انتشار معمولاً دشوار است و درست به همین دلیل نیز بسیاری از پژوهشگران از موضوع پایان‌نامه‌های حوزه تخصصی خود بی‌خبرند. افزون بر این، هر دانشگاهی، مقررات و محدودیت‌های خاصی برای دسترسی مراجعه‌کنندگان به پایان‌نامه‌ها دارد (برای آگاهی از مقررات دانشگاه‌های مختلف ایران در این زمینه، نک: پیشگام‌داد/ زندیان، ۱۳۸۶: ۴-۳). برخی از دانشگاه‌ها به هیچ‌وجه اجازه دسترسی به این نوع منابع را نمی‌دهند، از سوی دیگر حتی اگر دانشگاه‌ها هم، چنین امکانی را برای پژوهشگران فراهم کنند، بسیاری از محققان، برای استفاده از پایان‌نامه‌ها امکان و فرصت مراجعه به تک‌تک دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها را ندارند. نگارنده این مقاله با آگاهی از این مشکلات و با توجه به اینکه پایان‌نامه، مهم‌ترین دستاورد علمی هر دانش‌آموخته دانشگاهی است کوشیده‌است به علاقه‌مندان و پژوهشگران زبان مازندرانی یاری رساند و مشخصات کتاب‌شناختی پایان‌نامه‌های موجود را در اختیار آنها قرار دهد.

البته ممکن است شہاری از این پایان‌نامه‌ها به سبب گذشت سال‌های بسیاری از زمان نگارش آنها از نظر معیارهای پژوهشی نوین، بسیار پیش‌پاافتاده و یا حتی نامعتبر محسوب شوند. ولی باید توجه داشت، حتی اگر تحلیل‌های این پایان‌نامه‌ها، اعتبار زیادی نداشته باشد، ممکن است از تجزیه و تحلیل مجدد مواد و داده‌های آنها اطلاعات ارزشمندی حاصل شود. اگرچه آشنایی با پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی می‌تواند برای بسیاری از پژوهشگران مفید باشد، ولی مخاطب این منابع، به‌طور ویژه، چند گروه هستند:

<sup>1</sup> review of literature

نخست، دانشجویانی که قصد نگارش پایان‌نامه‌ای دربارهٔ زبان مازندرانی دارند و در مرحلهٔ «انتخاب موضوع» هستند. این دانشجویان می‌توانند با مراجعه به این مجموعه، از «پیشینهٔ پژوهش» در این حوزه آگاه شوند و موضوع تازه‌ای برای پایان‌نامهٔ خود برگزینند.

گروه دوم، اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها هستند که به‌عنوان «استاد راهنما» یا «مشاور»، مسئولیت نظارت بر پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی را برعهده می‌گیرند. آنها نیز از با استفاده از این مجموعه می‌توانند به دانشجویان برای انتخاب موضوع تازه و غیرتکراری کمک کنند. شایان ذکر است که نگارنده با بررسی پایان‌نامه‌های این مجموعه متوجه شد که متأسفانه برخی از آنها از روی هم به‌اصطلاح «کپی‌برداری» شده‌اند که این موضوع خود نشان‌دهندهٔ این است که استادان راهنمای این پایان‌نامه‌ها، از موضوع و محتوای پایان‌نامه‌های پیشین بی‌اطلاع بوده‌اند. ظاهراً، قراردادن نسخهٔ الکترونیکی بعضی از این پایان‌نامه‌ها در فضای مجازی، امکان سوءاستفاده و سرقت علمی را فراهم کرده است.

آخرین گروه، مسئولان استان مازندران و به‌ویژه، تصمیم‌گیران فرهنگی این استان هستند. آنها می‌توانند با دسترسی به این مجموعه، از دستاوردهای علمی دانشگاه‌های مختلف در زمینهٔ زبان مازندرانی آگاهی یابند و از یافته‌ها و نتایج این پژوهش‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های آیندهٔ استان استفاده کنند. گفتنی است در دهه‌های اخیر، بسیاری از اهالی مازندران از آموزش زبان مازندرانی به فرزندان خود خودداری می‌کنند. به همین سبب، زبان مازندرانی بر پایهٔ معیارهای زبان‌شناختی در حال حاضر جزو «زبان‌های در معرض خطر»<sup>۱</sup> به شمار می‌آید. بنابراین، دستاوردهای این پایان‌نامه‌ها می‌تواند به ادارات و سازمان‌هایی، مانند استانداری، آموزش و پرورش، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، فرهنگ و ارشاد اسلامی، حوزهٔ هنری و صدا و سیما، برای حفظ و ثبت و ضبط این زبان یاری رساند.

همچنین با توجه به اینکه مازندران، جزء مناطق **دوزبانه**<sup>۲</sup> به شمار می‌آید، یافته‌های علمی پایان‌نامه‌هایی که به مسئلهٔ آموزش زبان به دانش‌آموزان دوزبانه اختصاص یافته‌اند، می‌تواند مورد استفاده مسئولان آموزش و پرورش استان مازندران قرار گیرد.

<sup>۱</sup> endangered languages

<sup>۲</sup> bilingual

## ۲- روش کار

نگارنده برای گردآوری اطلاعات پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی از راه‌های مختلفی اقدام کرده‌است: مراجعه به کتاب‌ها، مقاله‌ها، سایت‌های اینترنتی مربوط به دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی و همین‌طور سایت‌های کتابخانه ملی ایران و پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران (ایرنداک<sup>۱</sup>)، مراجعه حضوری به بعضی از دانشگاه‌ها و گفتگوی حضوری و تلفنی با استادان و دانشجویان رشته‌های ذریبط.

ملاک ما برای اینکه پایان‌نامه‌ای را مربوط به زبان مازندرانی بدانیم، صرفاً محدوده جغرافیایی فعلی استان مازندران نبوده؛ چرا که مرزهای جغرافیایی فعلی این استان لزوماً با مرزهای زبانی و فرهنگی و تاریخی آن همخوانی ندارد. در بسیاری از مناطق مازندران، با وجود تغییر مرزهای جغرافیایی، کاربرد زبان به صورت پیوستاری<sup>۲</sup> ادامه می‌یابد. بر این اساس، گونه‌هایی از زبان مازندرانی، در بخش‌هایی از استان‌های همسایه مازندران، مانند گلستان، سمنان، تهران و البرز نیز رواج دارد و به همین سبب، پایان‌نامه‌هایی که به زبان برخی از این مناطق پرداخته‌اند نیز در این فهرست گنجانده شده‌اند (مانند این پایان‌نامه‌ها: حاجی‌مشهدی، ۱۳۶۵؛ علمداری، ۱۳۷۳؛ ساداتی، ۱۳۷۴؛ اسفندیار، ۱۳۸۵؛ مددی، ۱۳۸۵؛ کلهر، ۱۳۸۸؛ روحانی، ۱۳۹۰؛ کاردگر، ۱۳۹۰؛ مؤمنی، ۱۳۹۱؛ زنگانه، ۱۳۹۲).

معمولاً در کتاب‌شناسی‌ها، منابع را به ترتیب «الفبایی نام خانوادگی پدیدآورنده» تنظیم می‌کنند، ولی نگارنده در مقاله حاضر، این پایان‌نامه‌ها را بر اساس «سال نگارش» مرتب کرده‌است. این روش نسبت به روش الفبایی، مزایایی دارد: نخست اینکه، با این روش هم «فضل تقدّم» پدیدآورندگان آثار نشان داده می‌شود و هم «سیر تاریخی» پژوهش‌های زبان مازندرانی. البته در مواردی که سال نگارش دو یا چند پایان‌نامه یکسان بوده، نگارنده آنها را به ترتیب الفبایی نام پدیدآورنده تنظیم کرده‌است. ضمناً، فهرست پایان‌نامه‌های دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری به‌صورت جداگانه تدوین شده‌اند.

گفتنی است در زبان فارسی و انگلیسی، اغلب از اصطلاح **پایان‌نامه**<sup>۳</sup> و گاه از اصطلاح **رساله**<sup>۴</sup> برای پژوهش‌های پایانی دوره‌های «کارشناسی ارشد» و «دکتری» استفاده می‌شود، ولی ما

<sup>۱</sup> IRANDOC

<sup>۲</sup> continuum

<sup>۳</sup> thesis

<sup>۴</sup> dissertation



در این مقاله به خاطر رعایت همسانی، برای تمامی دوره‌ها، از اصطلاح **پایان‌نامه** استفاده کرده‌ایم.

### ۳- پیشینه موضوع

تا سال ۱۳۷۳ مشخصات برخی از پایان‌نامه‌های مربوط به زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، از جمله زبان مازندرانی به صورت پراکنده در بعضی از منابع کتاب‌شناسی آمده بود. در این سال، نرجس جواندل صومعه‌سرای، «چکیده پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی (از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۲)» را منتشر کرد که بخشی از آنها به زبان مازندرانی مرتبط بود. بعد از او، محمدامین ناصح به صورت گسترده‌تر، به معرفی پایان‌نامه‌های مربوط به زبان و زبان‌شناسی پرداخت و نتیجه کار خود را در قالب چند کتاب و مقاله منتشر کرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «فهرست پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در زمینه گویش‌های ایران (از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۹)» و «چکیده پایان‌نامه‌های حوزه زبان و زبان‌شناسی (از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۸۵)». در این مجموعه‌ها، تعدادی از پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی هم معرفی شده‌اند. گذشته از این، در بعضی از کتاب‌ها و مقالاتی که اطلاعات کتاب‌شناسی مربوط به استان مازندران را گردآوری کرده‌اند، برخی از این پایان‌نامه‌های زبان مازندرانی نیز معرفی شده‌اند که مهم‌ترین آنها مقاله‌ای است به زبان انگلیسی<sup>۱</sup> از حبیب برجیان که در سال ۱۳۸۳/۲۰۰۴ در مجله *ایران و قفقاز*<sup>۲</sup> منتشر شده است.

اگر چه این تلاش‌ها، بسیار ارزشمند است، ولی با توجه به گسترش مطالعات زبان‌شناسی در سال‌های اخیر و نیاز پژوهشگران به آشنایی با آنها، نگارنده در این مقاله قصد دارد به صورت اختصاصی و جامع، پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی را معرفی کند.

### ۴- فهرست پایان‌نامه‌ها

#### الف- پایان‌نامه‌های کارشناسی

۱. سورتیچی، خیرالدین (۱۳۳۹)، «وندهای مازندرانی در گویش مردم ساری»، رشته

<sup>۱</sup> "Māzandarān: Language and People (The State of Research)"

<sup>۲</sup> *Iran and the Caucasus*

- ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۳۹ ص.
۲. نوریان قادیکلایی، ایرج (۱۳۴۱)، «گویش شاهی»، رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۱۲۴ ص.
۳. برزویی، کیومرث (۱۳۴۴)، «اوضاع تاریخی و جغرافیایی، آداب و سنن و لهجه مازندرانی»، رشته ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.
۴. گرجی‌زاده، زهرا (۱۳۴۸)، «تحقیق در افعال گویش شهرستان بابل»، رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران.
۵. ساداتیان جویباری، رضا (۱۳۵۰)، «لهجه مازندران، جهات دستوری و مفردات لهجه مازندرانی»، رشته ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.
۶. مسلمی‌پطودی، رقیه (۱۳۸۷)، «بررسی وضعیت گویش مازندرانی در میان دانش‌آموزان دبیرستان‌های شهرستان جویبار»، استاد راهنما: احمد رضایی، رشته علوم اجتماعی (گرایش پژوهشگری)، دانشگاه مازندران، ۱۲۱ ص.

#### ب- پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد

۱. درگاهی، اختر (۱۳۴۵)، «بررسی و مقایسه فعل‌واژه گویش آمل با فعل‌واژه زبان فارسی»، استاد راهنما: محمدرضا باطنی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۲۲ ص.
۲. جهانگیری، نادر (۱۳۵۲)، «بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان مازندران»، استاد راهنما: یدالله ثمره، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۷۵ ص.
۳. حاجی‌مشهدی، عزیزالله (۱۳۶۵)، «نگاهی کلی به ساختمان دستوری گویش مازندرانی»، استاد راهنما: علی‌اشرف صادقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۸۶ ص.
۴. دهگان، روزبه (۱۳۶۸)، «فرهنگ تطبیقی گونه‌های گویش مازندرانی»، استاد راهنما: علی‌اشرف صادقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۷۳ ص.
۵. سمائی، سیدمهدی (۱۳۷۰)، «بررسی گویش تنکابنی»، استاد راهنما: علی‌اشرف صادقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۲۰۹ ص.

6. Aghagolzadeh, Ferdows (1994), "Verb Phrase in the Mazandarani Eastern Dialect", Guided by: Ali-Mohammad Haghshenas, Department of Linguistics, Tarbiat-Modarres University, 102 p.

[آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۷۲)، «گروه فعلی در گویش مازندرانی شرقی»، استاد راهنما: علی محمد حق‌شناس، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۰۲ ص.]

۷. حدادی، نصرت‌الله (۱۳۷۳)، «فرهنگ واژگان فارسی-مازندرانی (گویش آملی)»، استاد راهنما: جلیل تجلیل، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۲۵۳ ص.

۸. علمداری، مهدی (۱۳۷۳)، «فرهنگ، گویش و ادبیات شهر دماوند»، استاد راهنما: حسن احمدی گیوی، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ۲۶۰ ص.

۹. ولایی، مجید (۱۳۷۳)، «بررسی اجزای کلام در گویش مازندرانی شرقی؛ لهجه آملی»، استاد راهنما: محمد دبیرمقدم، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۷۵ ص.

۱۰. جعفری، محمدجواد (۱۳۷۴)، «بررسی گویش سوادکوهی»، استاد راهنما: مصطفی عاصی، رشته زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲۲۹ ص.

۱۱. حمیدی، ناصر (۱۳۷۴)، «بررسی ساخت‌واژه در گویش مازندرانی»، استاد راهنما: ویدا شقاقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۱۶ ص.

۱۲. ساداتی، سید مجید (۱۳۷۴)، «بررسی گویش دماوندی»، استاد راهنما: یدالله ثمره، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۹۵ ص.

۱۳. شمشیریان، مهدی (۱۳۷۴)، «پژوهشی ریشه‌شناسانه در گویش مازندرانی (سورکی)»، استاد راهنما: محمودرضا دستغیب بهشتی، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه شیراز، ۱۱۸ ص.

۱۴. مؤمنی، فرشته (۱۳۷۴)، «بررسی زبان‌شناختی گویش دامنه شمالی البرز مرکزی با ارائه اطلس زبانی و مقایسه آن با گویش‌های همسایه»، استاد راهنما: یدالله ثمره، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴ ص.

۱۵. فخر روحانی، محمدرضا (۱۳۷۵)، «نقی در گونه شرقی گویش مازندرانی»، استاد راهنما: مصطفی عاصی، رشته زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۰۹ ص.

16. Bagherzadeh Kasmani, Morad (1998), "A description of the Mazandarani Dialect (Baboli Dialect)", Supervised by: Dr. Firouz Sadighi, Department of Linguistics, Shiraz University, 200 p.

[باقرزاده کاسمانی، مراد (۱۳۷۶)، «توصیفی از گویش مازندرانی (گویش بابلی)»، استاد راهنما: فیروز صدیقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز، ۲۰۰ ص].

۱۷. رادمرد، رقیه (۱۳۷۶)، «بررسی و توصیف گویش رامسر»، استاد راهنما: رضا زمردیان، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۵۰ ص.

۱۸. شاکری، مهدی (۱۳۷۶)، «گویش سیدخیل (مازندرانی)»، استاد راهنما: فرح زاهدی، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران، ۱۷۹ ص.

۱۹. جعفری آهنگرکلایی، آمنه (۱۳۷۷)، «آواشناسی و واج‌شناسی گویش قائم‌شهر»، استاد راهنما: علی‌اشرف صادقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۳۱۰ ص.

۲۰. نعیمی، احمد (۱۳۷۷)، «واژگان گویش مازندرانی و معادل فارسی آنها و حتی‌الامکان ریشه‌یابی هر یک»، استاد راهنما: تقی وحیدیان کامیار، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۳۸۵ ص.

۲۱. باقرپسندی، مهدی (۱۳۷۸)، «بررسی گویش لنگا (مازندرانی)»، استاد راهنما: فرح زاهدی، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران، ۱۵۹ ص.

۲۲. پویان‌فر، فضل‌الله (۱۳۷۸)، «بررسی فرآیندهای ساخت‌وازی در گویش مازندران (گویش بابل)»، استاد راهنما: سیدمهدی سمائی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۴۰ ص.

۲۳. موسوی، سیدیحیی (۱۳۷۸)، «ساخت‌واژه در گویش مازندرانی»، استاد راهنما: علی افخمی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۱۴ ص.

۲۴. بشیرنژاد، حسن (۱۳۷۹)، «بررسی جایگاه و کاربرد فارسی و مازندرانی دانش‌آموزان

و معلمان دوره متوسطه شهرستان آمل»، استاد راهنما: یحیی مدرّسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۴۰ ص.

۲۵. شعبانی، محمدباقر (۱۳۷۹)، «بررسی و توصیف گویش شویلاشت دهستان بخش چهاردانگه شهر کیاسر (شهرستان ساری)»، استاد راهنما: رضا زمردیان، رشته آموزش زبان فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۶۹ ص.

۲۶. گلستانی، حمید (۱۳۷۹)، «نحو گویش مازندرانی (ساروی) در قالب نظریه اصول و پارامترهای چامسکی (۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۲)»، استاد راهنما: منیره یوحانی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان، ۱۲۸ ص.

۲۷. رضایپور، ابراهیم (۱۳۷۹)، «رمزگردانی از منظر کلامی و جنبه‌های کاربردشناختی بین افراد دوزبانه فارسی و مازندرانی در شهر آمل»، استاد راهنما: سیدمحمد ضیاءحسینی، رشته آموزش زبان فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۱۳ ص.

۲۸. مجیبی، بهروز (۱۳۷۹)، «بررسی ساختار صرفی و آوایی افعال در گویش مازندرانی شاهوی»، استاد راهنما: ارسلان گلفام، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۳۰ ص.

۲۹. مدنی، الهام (۱۳۷۹)، «بررسی گفتار کودکان با تکیه بر گویش ساروی»، استاد راهنما: یدالله ثمره، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۲۴۸ ص.

۳۰. ابراهیم‌پور کُرد رودباری، سیروس (۱۳۸۰)، «بررسی ساختار گروه اسمی در گویش مازندرانی بر مبنای نظریه ایکس تیره»، استاد راهنما: علی درزی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.

۳۱. میراسماعیلی، محمود (۱۳۸۰)، «بررسی خطاهای زبانی در نوشتار فارسی‌آموزان مازندرانی زبان با توجه به سطح متوسط زبان‌آموزی»، استاد راهنما: سیدمحمد ضیاءحسینی، رشته آموزش زبان فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۷۳ ص.

۳۲. اکبرپور، جعفر (۱۳۸۱)، «بررسی خطاهای نوشتاری زبان‌آموزان مازندرانی زبان

پایه چهارم و پنجم شهرستان بهشهر»، استاد راهنما: سید محمد ضیاء حسینی، رشته آموزش زبان فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی.

۳۳. رجب‌زاده، علی اصغر (۱۳۸۱)، «برخورد زبانی میان فارسی، مازندرانی، ترکی در شهرستان گلوگاه»، استاد راهنما: سید محمد ضیاء حسینی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی.

۳۴. فلاح، علی محمد (۱۳۸۱)، «گروه‌های نحوی در گویش آملی (مازندرانی)»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۰ ص.

۳۵. آذری حمیدیان، شادی (۱۳۸۲)، «طرح ملی گویش‌شناسی ایران (بررسی مقایسه‌ای واژگان و جملات پایه در چهل روستا از استان‌های گیلان و مازندران)»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۳۰۱ ص.

۳۶. احمدی نسب عمران، شهرام (۱۳۸۲)، «بررسی گویش سنگچالی»، استاد راهنما: بدرالزمان قریب، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران، ۲۴۳ ص.

۳۷. جلالی کندلوسی، مرتضی (۱۳۸۳)، «بررسی ساختار گروه اسمی در گویش غرب مازندران (نوشهر) بر اساس نظریه ایکس تیره»، استاد راهنما: محسن زندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۱۹ ص.

۳۸. اسفندیار، اصغر (۱۳۸۵)، «بررسی گویش روستای لزور در فیروزکوه»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۳۴۷ ص.

۳۹. اسفندیاری، مصطفی (۱۳۸۵)، «روابط مرجع‌گزینی در گویش مازندرانی قائم‌شهر و مقایسه آن با زبان انگلیسی»، استاد راهنما: محمد مهدی واحدی لنگرودی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۱۵ ص.

۴۰. بالابندیان، محمد مهدی (۱۳۸۵)، «توصیف ساختمان فعل در گویش رامسری»، استاد راهنما: مجتبی منشی‌زاده، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۵۱ ص.

۴۱. ذکایی، حسین (۱۳۸۵)، «بررسی فرآیندهای واجی گونهٔ اصیل شهر نور»، استاد راهنما: یدالله پرمون، رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
۴۲. سلیمی خورشیدی، علی (۱۳۸۵)، «بررسی ساختار گروه اسمی در گویش مازندرانی بر اساس نظریهٔ ایکس تیره»، استاد راهنما: ارسلان گلفام، رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۸۲ ص.
۴۳. لاریجی، مهنوش (۱۳۸۵)، «بررسی تشابه شاخص زبانی «توالی واژگانی» بین زبان‌های اول و سوم: مطالعه‌ای بر روی صفات وصفی مستقیم در مازندرانی و انگلیسی»، استاد راهنما: احمد معین‌زاده، رشتهٔ آموزش زبان انگلیسی، دانشگاه اصفهان.
۴۴. مختاری، معصومه (۱۳۸۵)، «بررسی تکیه در زبان مازندرانی»، استاد راهنما: محمود بی‌جن‌خان، رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۰۸ ص.
۴۵. مددی، نیا (۱۳۸۵)، «بررسی زبان‌شناختی گویش شه‌میرزادی»، رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور.
۴۶. مهربانی، ژیلا (۱۳۸۵)، «بررسی و توصیف ساخت آوایی گویش بابل‌سری: رویکردی زایشی»، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان.
۴۷. واسو جویباری، خدیجه (۱۳۸۵)، «بررسی تفاوت بین نسلی در کاربرد واژه‌های مازندرانی جویباری»، استاد راهنما: شهین نعمت‌زاده، رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه الزهراء، ۲۴۱ ص.
۴۸. یدالله‌پور، زبیده (۱۳۸۵)، «بررسی آواشناختی گویش مازندرانی (لهجهٔ بابل)»، استاد راهنما: گلناز مدرّسی قوامی، رشتهٔ آموزش زبان فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
۴۹. اکبرپور، رسول (۱۳۸۶)، «بررسی ساختار دستوری گویش بابل»، استاد راهنما: اورنگ ایزدی، رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۷۲ ص.
۵۰. بابائزاد افغان، مریم (۱۳۸۶)، «تأثیر گویش بابل بر روی نوشتار فارسی دانش‌آموزان این شهر»، استاد راهنما: یدالله پرمون، رشتهٔ زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور تهران، ۹۴ ص.

۵۱. رحمتی، رضا (۱۳۸۶)، «بررسی گویش روستای رستم‌رود در شهرستان نور»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور تهران.
۵۲. رضاپور، محمدعلی (۱۳۸۶)، «بررسی مقابله‌ای گونه‌های زبانی گویش مازندرانی در صرف فعل»، استاد راهنما: علی اکبر رستمی ابوسعیدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۰ ص.
۵۳. رضایی، علی (۱۳۸۶)، «بررسی ساخت واجی گویش مازندرانی منطقه سوادکوه بر پایه واج‌شناسی زایشی»، استاد راهنما: عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۴۱ ص.
۵۴. غلامی ورنندی، مینا (۱۳۸۶)، «میزان تأثیرپذیری گویشوران ساروی از فارسی معیار: یک بررسی در چهارچوب گویش‌شناسی شهری»، استاد راهنما: علی افخمی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
۵۵. احمدی، مصطفی (۱۳۸۷)، «مقایسه دو گونه قائم‌شهری و سوادکوهی در استان مازندران»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
۵۶. ایزدی‌فر، راحله (۱۳۸۷)، «مفعول‌نمایی افتراقی در منتخبی از زبان‌های ایرانی نو شمال غربی»، استاد راهنما: محمد راسخ مهند، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا همدان.
۵۷. پورمحمد، مهدی (۱۳۸۷)، «خطاهای واژگانی-معنایی و رمزگردانی گویشوران مازندرانی (بابی) در فارسی گفتاری»، استاد راهنما: مجتبی منشی‌زاده، رشته آموزش زبان فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
۵۸. ترک‌مین‌باشی رزگاه، جاوید (۱۳۸۷)، «بررسی ساختمان واژه در گویش مازندرانی نوشهر»، استاد راهنما: مراد باقرزاده کاسبانی، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس.
۵۹. جعفرزاده، محسن (۱۳۸۷)، «گویش قائم‌شهری: موقعیت، کاربرد و نگرش گویشوران»،



استاد راهنما: نسترن توکلی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات فارس، ۲۳۱ ص.

۶۰. پیشرویان، مسعود (۱۳۸۸)، «ساختار واژه در گویش تنکابنی»، استاد راهنما: آریتا افراشی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ابهر.

۶۱. ترابی، بنفشه (۱۳۸۸)، «وجه و وجه‌نمای در گویش مازندرانی از دیدگاه نقش‌گرای هلیدی»، استاد راهنما: کیوان زاهدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۲۳ ص.

۶۲. تقدسی، نینا (۱۳۸۸)، «بررسی گویش آملی»، استاد راهنما: محسن ابوالقاسمی، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۶۲ ص.

۶۳. ثامنی، شهناز (۱۳۸۸)، «بررسی ساختار و معنای صورت‌های دوگان‌ساخته در گویش‌های سواحل جنوبی دریای خزر»، استاد راهنما: مهرداد نغزگوی کهن، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان.

۶۴. ریحانی، نظر (۱۳۸۸)، «بررسی ساخت و نقش‌های گروه‌ها در گویش مازندرانی (لهجه بهشهری) بر اساس نظریه اصول و پارامترها»، استاد راهنما: خسرو غلامعلی‌زاده، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه رازی کرمانشاه.

۶۵. عامریان، فاطمه (۱۳۸۸)، «بررسی تأثیر سن و جنسیت بر کاربرد مازندرانی در میان مهاجران مازندرانی دوزبانه ساکن تهران»، استاد راهنما: یحیی مدرّسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۱۹ ص.

۶۶. کلهر، مریم (۱۳۸۸)، «نظام آوایی گونه ولاتروی (روستای ولایت‌رود) از گویش مازندرانی بر اساس انگاره واج‌شناسی زایشی و پسازایشی (جزء مستقل)»، استاد راهنما: سیدمحمد ضیاء‌حسینی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان، ۲۲۱ ص.

۶۷. لطیفی رستی، سیده فاطمه زهرا (۱۳۸۸)، «توصیف گروه فعلی گویش مازندرانی

(رستم‌کلایی) بر پایه نظریه ایکس تیره»، استاد راهنا: فردوس آقاگل‌زاده، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی.

۶۸. نصیری الموتی، سارا (۱۳۸۸)، «بررسی جایگاه و کاربرد زبان فارسی و گویش رایج در شهر تنکابن با توجه به بافت و موقعیت و متغیرات سن، جنس، شغل، تحصیلات و زبان مادری همسر»، استاد راهنا: محسن زندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور مرکز تهران، ۲۴۹ ص.

۶۹. نوری، الهه (۱۳۸۸)، «مقایسه گویش بابل (مازندرانی) و گویش تالشی شهرستان تالش»، استاد راهنا: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، ۲۴۲ ص.

۷۰. احمدی، ایوب (۱۳۸۸)، «بررسی زبان‌شناختی گویش طبری»، استاد راهنا: موسی محمودزهی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

۷۱. پیرزاد، ناصر (۱۳۸۹)، «توصیف مشخصه‌های تصریفی فعل در گویش مازندرانی (گونه بابل)»، استاد راهنا: محمدحسین قرشی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بیرجند، ۱۲۳ ص.

72. Rahmani, Zeynolabedin (2010), "A head parameter survey on Mazandarani dialect and its effect(s) on learning English from CA perspective (on the basis of X bar syntax)", Supervised by: Dr. Ali Alizadeh, Department of Linguistics, Birjand University, 126 p.

[رحمانی، زین‌العابدین (۱۳۸۹)، «بررسی پارامتر هسته در گویش مازندرانی و تأثیر آن بر یادگیری زبان انگلیسی از منظر زبان‌شناسی مقابله‌ای (بر اساس نحو ایکس تیره)»، استاد راهنا: علی‌علیزاده، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بیرجند، ۱۲۶ ص.]

۷۳. فاضل هریکنده‌ای، عبدالعلی (۱۳۸۹)، «بررسی صرفی کتاب کنزالاسرار مازندرانی»، استاد راهنا: مهرداد نغزگوی کهن، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا همدان، ۱۵۵ ص.

۷۴. مهمانچیان ساروی، خدیجه (۱۳۸۹)، «بررسی رده‌شناختی آرایش جمله و توالی واژگانی در گویش آتنی ساروی در چهارچوب نظریه همیگی»، استاد راهنا: مهین‌ناز میردهقان، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شهید بهشتی، ۲۸۹ ص.

۷۵. امینی، سیده عالمه (۱۳۹۰)، «بررسی ساختواره در گویش بهشهری»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۱۶ص.
۷۶. دستیار، هانیه (۱۳۹۰)، «بررسی فرایندهای آوایی در گویش تنکابنی»، استاد راهنما: محمدتقی فاضلی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۴۶ص.
۷۷. زمانی، سلیمه (۱۳۹۰)، «بررسی شبکه قواعد واژ-واجی فعل در گویش شهپیرزادی»، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.
۷۸. روحانی، حسین (۱۳۹۰)، «پژوهشی در فرهنگ بومی و گویش مردم روستای پرور در استان سمنان»، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۷۲ص.
۷۹. سیدآقای رضایی، سیده‌مها (۱۳۹۰)، «واژگان روسی دخیل در گویش مازندرانی»، استاد راهنما: آبتین گلکار، رشته آموزش زبان روسی، دانشگاه تربیت مدرس.
۸۰. قربانی، مریم (۱۳۹۰)، «بررسی میزان استفاده از گویش گرگانی در بین زنان این شهر بر اساس متغیرهای سن، طبقه اجتماعی و میزان تحصیلات»، استاد راهنما: یدالله پرمون، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
۸۱. کاردرگر، آصفه (۱۳۹۰)، «بررسی گویش فیروزکوهی»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ۲۸۱ص.
۸۲. نصیری، مجید (۱۳۹۰)، «بررسی ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی گویش نُجی بلده‌ای»، استاد راهنما: علی‌اکبر خمیجانی فراهانی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، استان تهران.
۸۳. بهزادفر، آتنا (۱۳۹۱)، «بررسی فرآیند تضعیف و تقویت در گونه‌های مختلف استان مازندران: رویکرد واج‌شناسی زایشی»، استاد راهنما: عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس.
۸۴. قبادی قادیکلایی، وازنا (۱۳۹۱)، «پیوند واژگانی گویش تبری با زبان‌های باستانی ایران»، استاد راهنما: محمد مهدی اسماعیلی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

۸۵. مؤمنی، ندا (۱۳۹۱)، «بررسی زبان‌شناختی ساخت تصریفی و اشتقاقی واژه در گویش شه‌میرزادی»، استاد راهنما: سیده‌نازنین امیرارجمندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان.
۸۶. شجاع‌وردی، زهرا (بی‌تا)، «بررسی گروه اسمی گویش تنکابن بر اساس برنامه کمینه‌گرا»، استاد راهنما: محمود فتح‌زهی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان.
۸۷. غلامی لنگرودی، محمدربیع (بی‌تا)، «بررسی زبان‌شناختی ضرب‌المثل‌های بابل»، استاد راهنما: محمد مهدی اسماعیلی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
۸۸. نجاقی، فاطمه (بی‌تا)، «مقایسه دو گونه زبانی گوداری و بهشهری در شهرستان بهشهر»، استاد راهنما: ایران کلباسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
۸۹. امیری رسکتی، حبیب (۱۳۹۲)، «بررسی فرایندهای ساخت‌واژی زبان مازندرانی شهرستان ساری»، استاد راهنما: سیدتی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.
۹۰. تقوی کوتنایی، مینا (۱۳۹۲)، «دوگان‌سازی در گویش مازندرانی»، استاد راهنما: مسعود اسدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.
۹۱. تقی‌پور، آزاده (۱۳۹۲)، «بررسی روند مجبورشدگی واژگان مازندرانی در بابل»، استاد راهنما: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.
۹۲. رحانی، الهام (۱۳۹۲)، «تحلیل نظریه بهینگی از ساختار هجای مازندرانی»، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوراسگان.
۹۳. ستار کاوردی، ستاره (۱۳۹۲)، «طراحی سامانه سلسله‌مراتب واژگانی برای اسم در زبان تبری»، استاد راهنما: علیرضا قلی‌فامیان، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، استان تهران.
۹۴. شیخ‌الاسلامی، مجید (۱۳۹۲)، «بازخوانی متن و لغات نصاب نویافته تبری»، استاد راهنما: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۹۵. قلی‌تبار، سارا (۱۳۹۲)، «بررسی تحولات واجی گویش مازندرانی (گونه بابی)»، استاد راهنما: محمد مهدی اسماعیلی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

۹۶. سید میرزاپور شیاده، سیدیوسف (۱۳۹۲)، «مقایسه میزان کاربرد زبان مازندرانی در جامعه روستایی و شهری شهرستان بابل»، استاد راهنما: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۹۷. عزیزاده صحرایی، مجتبی (۱۳۹۲)، «بررسی پیکره‌بنیاد ویژگی‌های رده‌شناختی توالی کلمات در زبان مازندرانی»، استاد راهنما: محمد راسخ محمد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان.

۹۸. امامی میان‌پشته، جمشید (۱۳۹۳)، «بررسی میزان گرایش والدین مازندرانی به دوزبانه بودن فرزندانشان (مازندرانی-فارسی) در شهرستان بابل»، استاد راهنما: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۹۹. برهانی، سمیه‌السادات (۱۳۹۳)، «بررسی ساختمان گروه فعلی در زبان مازندرانی بر اساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی»، استاد راهنما: علی سلیمی خورشیدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۰. حسینی قادیکلایی، سید رضا (۱۳۹۳)، «بررسی نحوی و معنایی نام‌آواهای زبان مازندرانی»، استاد راهنما: شعبان بریمانی ورنندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۱. ذبیحی اسفندونی، صادق (۱۳۹۳)، «بررسی فرایندهای واجی زبان مازندرانی بر اساس واج‌شناسی زایشی»، استاد راهنما: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۲. رضی، حسینعلی (۱۳۹۳)، «بررسی ساخت‌واژی فعل‌های مرکب مازندرانی»، استاد راهنما: شعبان بریمانی ورنندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۳. زالی، رضا (۱۳۹۳)، «بررسی ساختمان افعال در گویش شرق مازندران»، استاد

راهنا: وحید صادقی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان.

۱۰۴. زنگانه، محدثه (۱۳۹۳)، «گویش کنولی: بقا یا زوال؟»، استاد راهنا: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۵. شهریار، ذات‌الله (۱۳۹۳)، «بررسی فرایندهای واجی زبان مازندرانی گویش سوادکوه»، استاد راهنا: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۶. صابریان ثانی، مرتضی (۱۳۹۳)، «بررسی عوامل مؤثر در کاربرد ضرب‌المثل‌های مازندرانی»، استاد راهنا: علی سلیمی خورشیدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۷. صفری سراجی، زهرا (۱۳۹۳)، «بررسی گروه قیدی در زبان مازندرانی بر اساس نظریه ایکس تیره»، استاد راهنا: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۸. عقیلی، سیده‌زهرا (۱۳۹۳)، «بررسی و گردآوری نام ابزارها و اصطلاحات تخصصی پیشه‌های سنتی در استان مازندران»، استاد راهنا: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۰۹. فلاحی واسکسی، محمد (۱۳۹۳)، «بررسی ساختارهای مجهول در زبان مازندرانی»، استاد راهنا: مسعود اسدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۰. قدمی قادی، افسانه (۱۳۹۳)، «بررسی واژه‌بست در زبان مازندرانی»، استاد راهنا: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۱. کنالانی، ملیحه (۱۳۹۳)، «بررسی میزان رمزگردانی گویشوران مازندرانی، ترکی و کردی (منطقه نارمک تهران)»، استاد راهنا: شعبان بیرمائی ورنندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۲. محمدی، طاهره (۱۳۹۳)، «بررسی استعاره شعرهای مازندرانی در چارچوب نظریه طرح‌واره تصویری در معناشناسی شناختی»، استاد راهنا: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی

همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۳. مرتضوی یکاسری، مریم (۱۳۹۳)، «بیگانه‌گرایی در دوبله کرتون از زبان فارسی به زبان مازندرانی»، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، واحد شهر قدس.

۱۱۴. امیرزاده، هاجر (۱۳۹۴)، «بررسی تحولات آوایی واژه‌های قرضی در زبان مازندرانی»، استاد راهنما: مسعود اسدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۵. خورشیدی هیکویی، علیرضا (۱۳۹۴)، «تأثیر عوامل اجتماعی بر کاربرد زبان مازندرانی در میان دانش‌آموزان متوسطه اول شهر ساری»، استاد راهنما: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۶. رستمی ریگ‌چشمه، سهیلا (۱۳۹۴)، «مقایسه دو گونه ساروی و گوداری در شهرستان ساری»، استاد راهنما: ایران کلباسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

۱۱۷. سالافر، مریم (۱۳۹۴)، «تصویرگونگی دوگان‌ساخت‌ها در زبان مازندرانی: طبقه معنایی»، استاد راهنما: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۸. مهدی‌زاده گنجی، بهروز (۱۳۹۴)، «بررسی روابط واژگانی در زبان مازندرانی»، استاد راهنما: علی سلیمی خورشیدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۱۹. میری سیدخیلی، قاسم (۱۳۹۴)، «بررسی مقایسه‌ای زمان دستوری در فارسی و مازندرانی»، استاد راهنما: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۲۰. نیک‌نشان، مرضیه (۱۳۹۴)، «بررسی ضمیر انتزاعی (PRO) در زبان مازندرانی بر اساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی»، استاد راهنما: سیدتقی اندی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۲۱. توسلی، ویدا (۱۳۹۴)، «بررسی وندهای اشتقاقی در زبان مازندرانی»، استاد راهنما: علی سلیمی خورشیدی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

۱۲۲. خال، حمید (بی‌تا)، «بررسی زبان طبری (مازندرانی) به لحاظ دستوری و مقایسه آن با دستور زبان فارسی»، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اسلامشهر.

۱۲۳. یعقوبی، محتاب (۱۳۹۴)، «بررسی واژگان هم‌ریشه زبان مازندرانی و زبان‌های اروپایی»، استاد راهنما: حسن بشیرنژاد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری.

### ج- پایان‌نامه‌های دکتری

۱. کیا، صادق (۱۳۲۳)، «واژه‌نامه طبری»، استاد راهنما: محمد مقدم، رشته ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ۲۸۹ ص.

2. Zav'jalova .V. I. (1955), "Fonetika gilanskogo i mazanderanskogo jazykov", Avtoreferat dissertatsii na soiskanie uchenoj stepeni kandidata nauk, Leningrad, 257 p.

[زاوایلوا.و.ا. (۱۳۳۴)، «آواشناسی زبان‌های گیلانی و مازندرانی»، لنینگراد، ۲۵۷ ص.]

۳. صبا، حسنعلی (۱۳۴۲)، «بررسی تطبیقی گویش‌های ایرانی»، استاد راهنما: محمد مقدم، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ۱۲۵ ص.

۴. کلبادی، وسیحه (۱۳۵۴)، «گویش ساروی»، استاد راهنما: منصور اختیار، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۲۵۰ ص.

5. Sergeant, A. (1978), "Le mazanderani de Babol" (these nonpubliee), Paris.

[سرژان، آ. (۱۳۵۷)، «مازندرانی بابلی (پایان‌نامه چاپ‌نشده)»، پاریس.]

6. Borjian, Habib (2004), "The Mazandarani Dialect of Kordkheil", guided by: Garnik Asatryan, Iranian Philology, Yerevan State University.

[برجیان، حبیب (۱۳۸۳)، «گویش مازندرانی کردخیل»، استاد راهنما: گارنیک آساطوریان، رشته ایران‌شناسی، دانشگاه دولتی ایروان.]



7. Mokhtarian, Bahar (2004), "Die Maqamen des Hariri in Tabarischer Übersetzung (I- VII), nach einer Tehraner Handschrift (Bibliothek Malak, ms. 2487)", Dissertation zur Erlangung des Doktorgrades der Eberhard- Karls Universität Tübingen im Fach Irankunde, 167 p.

[مختاریان، بهار (۱۳۸۳)، «ترجمه مقامات حریری به زبان طبری»، رشته ایران‌شناسی، دانشگاه ایپرهارد – کارلز توپینگن آلمان، ۱۶۷ ص.]

۸. بشیرنژاد، حسن (۱۳۸۶)، «مازندرانی: جایگاه، کاربرد و نگرش‌های گویشوران در استان مازندران»، استاد راهنما: یحیی مدرسی، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی، ۲۱۴ ص.

9. Shahidi, minoo (2008), "A Sciolinguistic Study of Language Shift in Mazandarani", Supervisor: Peter Trudgill, University of Lausanne.

[شهیدی، مینو (۱۳۸۷)، «بررسی روند جایگزینی زبانی در مازندرانی از نظر جامعه‌شناسی زبان»، استاد راهنما: پیتر ترادگیل، دانشگاه لوزان سوئیس].

۱۰. بختیاری، فرزاد (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی ساختار گروه اسمی زبان فارسی و گویش‌های تالشی، آذری (تاتی جنوبی)، گیلکی و تبری (مازندرانی)»، استاد راهنما: علی اشرف صادقی، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ۷۴۲ ص.

۱۱. ابراهیمی، عباس‌علی (۲۰۱۰)، «خصوصیات زبان طبری»، استاد راهنما: گارنیک آساطوریان، رشته زبان‌شناسی ایرانی، دانشگاه دولتی ایروان.

۱۲. شاکری، مهدی (۱۳۸۹)، «مقایسه دستوری گویش مازندرانی (منطقه زارم‌رود) با زبان‌های ایرانی میانه غربی (فارسی میانه، پهلوی اشکانی)»، استاد راهنما: زهره زرشناس، رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۳. فرشیدفر، علی (۲۰۱۱)، «اصطلاحات کشاورزی و دامداری در گویش‌های مازندران»، استاد راهنما: گارنیک آساطوریان، رشته ایران‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی آریا.

۱۴. ملایی پاشایی، سیف‌الله (۱۳۹۳)، «گویش سنجی رایانشی دامنه شمالی البرز مرکزی بر پایه الگوریتم لوشستین: تدوین یک اطلس زبان‌شناختی»، استاد راهنما: آرزو نجفیان، رشته زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، واحد تهران.

## ۵- نتایج

اطلاعات گردآوری شده نشان می‌دهد که تاکنون ۱۴۳ پایان‌نامه دربارهٔ زبان مازندرانی نوشته شده که ۶ پایان‌نامه مربوط به دورهٔ «کارشناسی»، ۱۲۳ پایان‌نامه مربوط به دورهٔ «کارشناسی ارشد» و ۱۴ پایان‌نامه مربوط به دورهٔ «دکتری» است. اکثر این پایان‌نامه‌ها در ایران و به «زبان فارسی» نوشته شده‌اند، اما از میان آنها، ۸ پایان‌نامه به «زبان‌های خارجی» نگارش یافته‌اند. ۵ پایان‌نامه نیز در کشورهای ارمنستان، فرانسه، روسیه، آلمان و سوئیس، به زبان علمی رایج در این کشورها و ۳ پایان‌نامه در دانشگاه‌های داخل کشور به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند.

نگارنده در این مقاله کوشیده‌است نشان دهد که تاکنون در پایان‌نامه‌های دانشگاهی چه پژوهش‌هایی دربارهٔ «زبان مازندرانی» انجام پذیرفته‌است. اگر امکان دسترسی به تمامی پایان‌نامه‌ها وجود داشت، نگارنده می‌توانست تحقیقات دانشگاهی دربارهٔ «زبان‌شناسی مازندرانی» را با دقت بیشتری بررسی کند و به نتایج ژرف‌تری برسد. متأسفانه این امکان -به‌جز در مواردی محدود- فراهم نشد؛ با این حال، نگارنده با بررسی دقیق اطلاعات گردآوری شده، به نتایجی در حوزهٔ پژوهش‌های زبان مازندرانی رسیده‌است که آگاهی از آنها می‌تواند برای پژوهشگران جالب و مفید باشد. این نتایج عبارت‌اند از:

۱- از نظر موضوعی، بیشتر پایان‌نامه‌های این مجموعه، به توصیف<sup>۱</sup> یکی از گونه‌های زبان مازندرانی پرداخته‌اند. از آنجا که یکی از کارهای بایسته و ضروری که باید برای «زبان‌های در معرض خطر» انجام گیرد، ثبت و ضبط و مستندسازی آنهاست، این نوع پایان‌نامه‌ها، بسیار ارزشمندند. حال که پایان‌نامه‌های بسیاری به توصیف زبان مازندرانی پرداخته‌اند، فرصت مناسبی دست داده‌است تا خود این پایان‌نامه‌ها نیز از دید انتقادی، مورد بررسی قرار گیرند. بهتر است از این پس، دانشجویان، به جای تکرار این نوع توصیفات، خود این پایان‌نامه‌ها را موضوع پژوهش خود قرار دهند و به نقد و ارزیابی آنها بپردازند.

تاکنون چند نمونه از این بررسی‌های انتقادی دربارهٔ موضوعات دیگر، در برخی از دانشگاه‌های کشور انجام شده که مشابه آنها در مورد پایان‌نامه‌های زبان مازندرانی نیز می‌تواند انجام گیرد (برای

<sup>۱</sup> description

مثال، نک: گلابی، ۱۳۸۱؛ طاولی، ۱۳۸۵؛ غلامی‌نژاد، ۱۳۸۶؛ نمدچیان، ۱۳۸۶). به‌عنوان نمونه، به دانشجویان پیشنهاد می‌شود پایان‌نامه‌هایی را که به یک موضوع مشترک مانند **آواشناسی**، **ساخت‌واژه** یا **ساخت نحوی** لهجه خاصی از زبان مازندرانی پرداخته‌اند، با هم مقایسه کنند و با توجه به داده‌هایی که از گونه‌های مختلف این زبان در این پایان‌نامه‌ها وجود دارد، آنها را به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای، مورد مطالعه انتقادی قرار دهند.

افزون بر توصیف زبان مازندرانی، شماری از این پایان‌نامه‌ها به مسائل اجتماعی این زبان پرداخته‌اند که جنبه کاربردی بیشتری دارد. همان طور که پیش از این گفته شد، از آنجا که زبان مازندرانی جزو «زبان‌های در معرض خطر» محسوب می‌شود، پایان‌نامه‌هایی که به این نوع موضوعات می‌پردازند، مطمئناً می‌توانند پاسخگوی نیازهای ضروری‌تری باشند (برای نمونه، نک: بشیرنژاد، ۱۳۷۹؛ هو، ۱۳۸۶؛ رضاپور، ۱۳۷۹؛ واسو جویباری، ۱۳۸۵؛ غلامی ورنی، ۱۳۸۶؛ شهیدی، ۲۰۰۸؛ عامریان، ۱۳۸۸؛ نصیری الموقی، ۱۳۸۸؛ رحانی، ۱۳۸۹؛ قربانی، ۱۳۹۰؛ میرزاپور، ۱۳۹۲؛ امامی میان‌پشته، ۱۳۹۳؛ خورشیدی هیکویی، ۱۳۹۴). بر همین اساس، پایان‌نامه‌هایی نیز که به مسائل دوزبانگی و آموزش زبان در مازندران اختصاص یافته‌اند، اولویت بیشتری دارند (برای نمونه، نک: میراسماعیلی، ۱۳۸۰؛ اکبرپور، ۱۳۸۱؛ رجب‌زاده، ۱۳۸۱؛ لاری، ۱۳۸۵؛ بابائزاد افغان، ۱۳۸۶؛ رحانی، ۱۳۸۹).

برخی تصور می‌کنند، زبان‌شناسان به‌عنوان یک آکادمیسین، در برج عاج خود نشست‌اند و تنها به موضوعات انتزاعی و ذهنی می‌پردازند و با مسائل و نیازهای جامعه سروکار ندارند. پرداختن به این نوع موضوعات کاربردی، این تصور را تصحیح می‌کند. به همین سبب، توصیه ما به دانشجویانی که قصد نوشتن پایان‌نامه‌ای درباره زبان مازندرانی دارند، این است که موضوعات کاربردی‌تری را انتخاب کنند تا بتوانند پاسخگوی نیازهای اساسی‌تر جامعه باشند.

۲- زبان‌شناسان معتقدند کار کسی که به توصیف زبانی می‌پردازد، زمانی علمی خواهد بود که مبنای پژوهش خود را بر پایه یکی از «نظریه‌های عمومی زبان»<sup>۱</sup> قرار دهد. نظریه را به مشعل و چراغی تشبیه کرده‌اند که راه پژوهشگر را در مطالعات زبانی روشن می‌کند. وقتی محقق بدون اتکا به یک نظریه زبان‌شناسی، وارد عرصه تحقیق شود، به بیراهه می‌افتد و

<sup>1</sup> general linguistic theories

توصیف او از ساختمان زبان، آشفته، نامنظم و نهایتاً نادرست و گمراه‌کننده خواهد بود (باطنی، ۱۳۶۴: ۱۴-۱۵).

در طول یک سده‌ای که از ظهور علم زبان‌شناسی در جهان می‌گذرد، نظریه‌های مختلفی در این رشته مطرح شده که می‌توان همه آنها را ذیل چهار نگارش کلی صورت‌گرا<sup>۱</sup>، نقش‌گرا<sup>۲</sup>، شناخت‌گرا<sup>۳</sup> و رده‌شناختی<sup>۴</sup> قرار داد (دیرمقدم، ۱۳۹۵: ۱-۲). از میان این چهار نگارش، دیدگاه صورت‌گرا بیشتر مورد توجه مجامع علمی و دانشگاهی ایران بوده و تاکنون بیشتر پژوهش‌های زبان‌شناسی در ایران در چهارچوب نظریات صورت‌گرا انجام شده است. راسخ مهند (۱۳۹۶: ۱۲-۱۴) پنج دلیل برای گرایش به نظریه‌های صورت‌گرا و بی‌توجهی به نگارش‌های دیگر به‌ویژه دیدگاه نقش‌گرا در ایران مطرح کرده است؛ از جمله اینکه در میان واحدهای درسی رشته زبان‌شناسی، بیشتر دروس به آموزش دیدگاه زایشی اختصاص یافته‌است و اگر سخنی از دیدگاه‌های دیگر به میان آید، بسیار گذراست. به همین سبب، دانشجویان با مکاتب دیگری غیر از مکتب صورت‌گرا، آشنایی عمیقی پیدا نمی‌کنند و در نتیجه، آمادگی چندانی برای نگارش پایان‌نامه در چهارچوب دیدگاه‌های دیگر ندارند.

به همین سبب، در پایان‌نامه‌های مازندران هم گرایش به نظریه‌های زایشی، غالب است؛ به‌طوری‌که از بین این پایان‌نامه‌ها، پانزده پایان‌نامه در چهارچوب دیدگاه‌های چامسکی نوشته شده‌است. چامسکی در طول بیش از شش دهه فعالیت علمی، در چهارچوب دیدگاه‌های خود، الگوهای مختلفی مانند: «نظریه معیار» (۱۹۶۵)، «نظریه معیار گسترده» (۱۹۷۰)، «نظریه معیار گسترده بازنگری‌شده» (۱۹۷۳)، «نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی» (۱۹۸۱)، «نظریه اصول و پارامترها» (۱۹۸۶) و «برنامه کینه‌گرا» (۱۹۹۵) را مطرح کرده که از میان آنها، در این مجموعه، شش پایان‌نامه فقط بر اساس یکی از مفاهیم طرح‌شده از سوی او، یعنی «قواعد ایکس تیره»<sup>۵</sup> به نگارش درآمده‌است.

البته تسلط نظریات چامسکی بر محافل دانشگاهی، تنها مربوط به ایران نیست، بلکه موجی است جهانی؛ به‌طوری‌که به‌گفته دیرمقدم، ۹۰ درصد گروه‌های زبان‌شناسی در آمریکا

<sup>۱</sup> formal

<sup>۲</sup> functional

<sup>۳</sup> typological

<sup>۴</sup> cognitive

<sup>۵</sup> x-bar rules

و از آن گسترده‌تر، در سطح آمریکای شمالی - دارای گرایش زایشی هستند (رضوی/صناعی، ۱۳۹۶: ۲۰، ۳۸). اساساً در دهه‌های گذشته در بسیاری از محافل زبان‌شناسی در دنیا، این‌گونه القا شده بود که زبان‌شناسی یعنی دستور زایشی و دستور زایشی یعنی زبان‌شناسی (راسخ‌مهند، ۱۳۹۶: ۴۶). به همین دلیل، در پایان‌نامه‌های مورد مطالعه ما نیز، حضور بقیه دیدگاه‌ها و نگرش‌های زبان‌شناسی مانند نقش‌گرایی، شناخت‌گرایی و رده‌شناسی زبان کم‌رنگ است. شایسته است دانشجویان از این پس، در پژوهش‌های خود از این دیدگاه‌ها بیشتر استفاده کنند (برای آگاهی بیشتر از این مکاتب، نک: راسخ‌مهند، ۱۳۹۶؛ هوم، ۱۳۹۸).

۳- هر کس که می‌خواهد به مطالعه علمی بپردازد، نخست باید محدوده پژوهش خود را مشخص کند. با توجه به اینکه در هر جامعه زبانی، تنوع و گوناگونی زیادی وجود دارد، برای اینکه دقت و انسجام تحقیق حفظ شود، لازم است پیشاپیش مشخص شود که پژوهشگر، کدام **گونه زبانی**<sup>۱</sup> را موضوع تحقیق خود قرار داده‌است. زبان مازندرانی هم مانند هر زبان دیگری، گونه‌های مختلفی دارد که نویسندگان اکثر این پایان‌نامه‌ها با توجه به اینکه خود به کدام گونه، آشنایی یا دسترسی بیشتری داشته‌اند، یکی از این گونه‌ها را برای پژوهش انتخاب کرده‌اند.

مروری بر این مجموعه نشان می‌دهد که تاکنون درباره اغلب گونه‌های زبان مازندرانی، کم و بیش پایان‌نامه‌هایی نوشته شده‌است. سهم هر کدام از مناطق و شهرهای مختلف «مازندرانی‌زبان» در پایان‌نامه‌های مربوط به این زبان عبارتند از: ساری و بابل (هر کدام نه پایان‌نامه)؛ آمل (هشت پایان‌نامه)؛ قائمشهر (هفت پایان‌نامه)؛ تنکابن (شش پایان‌نامه)؛ بهشهر (پنج پایان‌نامه)؛ سوادکوه (چهار پایان‌نامه)؛ نور و فیروزکوه (هر کدام سه پایان‌نامه)؛ رامسر، جویبار، گرگان، دماوند و نوشهر (هر کدام دو پایان‌نامه)؛ نوکنده، گلوگاه، نکا و بابلسر (هر کدام یک پایان‌نامه). همان‌طور که آمار نشان می‌دهد، تاکنون در پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی، بیشترین تحقیق بر روی گونه «ساری» و «بابل» انجام شده و جای پژوهش بر روی بعضی از گونه‌های دیگر این زبان، خالی است.

<sup>۱</sup> linguistic variety

برخی از نویسندگان پایان‌نامه‌های مزبور، گونه زبانی شهر یا روستای خاصی را موضوع تحقیق خود قرار داده‌اند که این محدود بودن دامنه پژوهش طبعاً نتیجه کار آنها را دقیق‌تر و ارزش آن را بیشتر کرده‌است؛ مانند این پایان‌نامه‌ها: شاکری (۱۳۷۶) بر اساس گونه روستای «سیدخیل» در منطقه هزارجریب، واقع در ۸۵ کیلومتری شهر نکا؛ شعبانی (۱۳۷۹) بر اساس گونه روستای «شویلاشت» در منطقه کیاسر، واقع در ۳۵ کیلومتری شهر ساری؛ احمدی‌نسب عمران (۱۳۸۲) بر اساس گونه روستای «سنگچال»، واقع در ۴۰ کیلومتری شهر آمل؛ اسفندیار (۱۳۸۵) بر اساس گونه روستای لزور شهرستان فیروزکوه و رحمتی (۱۳۸۶) بر اساس گونه روستای رستم‌رود شهرستان نور.

۴- یکی از موضوعاتی که در جامعه علمی ما بسیار بحث‌انگیز است، کاربرد سه اصطلاح زبان<sup>۱</sup>، گویش<sup>۲</sup> و لهجه<sup>۳</sup> برای انواع گوناگونی‌های زبانی است. این مشکل در پایان‌نامه‌های این مجموعه نیز مشاهده می‌شود. اگرچه اکثر نویسندگان این پایان‌نامه‌ها بنا بر روال معمول در ایران، مازندرانی را گویش نامیده‌اند، ولی در مواردی از اصطلاح لهجه (برزویی، ۱۳۴۴؛ ساداتیان جویباری، ۱۳۵۰) نیز برای آن استفاده کرده‌اند. گاهی نیز، هم از مازندرانی و هم از شاخه‌های فرعی آن، با عنوان گویش نام برده شده‌است، مانند «گویش مازندرانی (گویش بابلی)» (باقزاده کاسانی، ۱۳۷۶) و «گویش مازندرانی (گویش بابل)» (پویان‌فر، ۱۳۷۸) و در مواردی هم، زبان اهالی یک روستای کوچک - که در واقع شاخه فرعی‌تر زبان مازندرانی است - گویش نامیده شده‌است، از جمله: گویش سیدخیل (شاکری، ۱۳۷۶)؛ گویش شویلاشت (شعبانی، ۱۳۷۹)؛ گویش سنگچالی (احمدی‌نسب عمران، ۱۳۸۲)؛ گویش روستای لزور (اسفندیار، ۱۳۸۵) و گویش روستای رستم‌رود (رحمتی، ۱۳۸۶).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر قرار باشد زبان یک روستا که شاخه کوچکی از زبان مازندرانی است، گویش نامیده شود، در مورد شاخه‌های بزرگ‌تر آن، مثل زبان کلی آن شهرستان و استان، از چه اصطلاحی باید استفاده کرد؟ مثلاً اگر زبان اهالی سنگچال را که روستایی کوچک از شهرستان آمل است، گویش بنامیم، زبان دهستان چلاو - که سنگچال، یکی از روستاهای آن است - زبان کلی شهرستان آمل و بالاخره زبان

<sup>۱</sup> language<sup>۲</sup> dialect<sup>۳</sup> accent

کلی استان مازندران را چه باید نامید و اگر برای همه از اصطلاح گویش استفاده کنیم، در این صورت، رابطه میان آنها، نامشخص باقی می‌ماند. بنابراین، برای جلوگیری از این ناهماهنگی‌ها پیشنهاد می‌شود برای «کل مازندران»، از اصطلاح زبان، برای شهرها و شهرستان‌ها، از لهجه و برای روستاها، از اصطلاح گونه استفاده شود.

گفتنی است این اختلاف نظر بیش از آن که به نویسندگان این پایان‌نامه‌ها مربوط باشد، از استادان آنها منشأ می‌گیرد. به‌نوشته دیبیرمقدم (۱۳۸۷: ۹۲، ۱۰۶) زبان‌شناسان ایرانی، دیدگاه‌های بسیار متفاوت و گاه متناقضی درباره این مفاهیم ارائه کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که به‌عنوان نمونه آنچه را که محمدرضا باطنی، گویش خوانده، علی‌اشرف صادقی، لهجه نامیده و آنچه را صادقی، گونه به شمار آورده، باطنی، لهجه دانسته و این ناهماهنگی و نابسامانی باعث سردرگمی و تشتت در جامعه زبان‌شناسی و در بین دانشجویان ایرانی شده‌است. دیبیرمقدم (۱۳۹۲: بیست‌و‌چهار) به‌کاربردن اصطلاح گویش را برای زبان‌های محلی ایران، غیردقیق و خلاف تعریف معیار و جهانی این مفهوم می‌داند و بر این اساس معتقد است که باید این اصطلاح را برای زیربخش‌ها یا گونه‌های فرعی یک زبان به کار ببریم. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه دیبیرمقدم (۱۳۸۷: ۱۲۰؛ ۱۳۹۲: بیست‌وسه)، در اینجا تعریفی را که او از این اصطلاحات ارائه کرده، مطرح می‌کنیم. این تعاریف، مطابق است با معیارهای علمی و مورد اجماع جامعه زبان‌شناسی در جهان:

- زبان: دو گونه زبانی که سخنگویان آنها، سخن همدیگر را نمی‌فهمند، هر کدام زبان جداگانه‌ای هستند؛ مانند: فارسی، مازندرانی، گیلکی، تالشی و تاتی که هر کدام، زبانی مستقل از گروه زبان‌های ایرانی به شمار می‌آیند.

- گویش: دو گونه زبانی که سخنگویان آنها با وجود تفاوت‌های آوایی، واژگانی و دستوری، سخن همدیگر را می‌فهمند، گویش‌های یک زبان هستند؛ مانند: شهمیرزادی، تنکابنی و قصرانی که گویش‌هایی از زبان طبری یا مازندرانی به شمار می‌آیند.

- لهجه: دو گونه زبانی که سخنگویان آنها با وجود تفاوت‌های آوایی، سخن همدیگر را می‌فهمند، لهجه‌های یک زبان هستند؛ مانند: بهشهری، ساروی، قائم‌شهری، بابل، آملی که همگی لهجه‌هایی از زبان مازندرانی محسوب می‌شوند.

- **گونه:** مفهومی است عام و خنثی که می‌توان آن را به‌عنوان اصطلاحی کلی برای هر کدام از گوناگونی‌های زبانی به کار برد. هر زمان در مورد یک نوع زبانی دقیقاً ندانیم که باید کدامیک از سه اصطلاح: زبان، گویش و لهجه را به کار برد، به‌جای آنها می‌توانیم از کلمه **گونه** استفاده کنیم؛ مانند: گونهٔ دیباجی، گونهٔ چاشمی و گونهٔ ولاثروبی. اگر بخواهیم به زبان عامیانه، این اصطلاح را بیان کنیم، می‌توانیم آن را به «آچار فرانسه» تشبیه کنیم که برای هر مشکلی به کار می‌آید. یک اصطلاح دیگر نیز برای نامگذاری گوناگونی‌های زبانی وجود دارد که مارتینه، زبان‌شناس فرانسوی آن را با واژهٔ «patois» بیان کرده‌است. «patois» کوچکترین واحد زبانی - جغرافیایی است که در سطح یک روستا به کار می‌رود (دیهیم، ۱۳۸۴: ۱). شاید این مفهوم را بتوان با اصطلاح «خرده‌لهجه» بیان کرد.

سخن آخر اینکه کوشش ما در این مجموعه بر این بوده که تمامی پایان‌نامه‌هایی که به‌نوعی مربوط به زبان مازندرانی بوده، گردآوری شود، ولی این نوشته، ادعای استقصای تام ندارد و ممکن است برخی از پایان‌نامه‌های مربوط به این زبان، از قلم افتاده باشند. در ضمن، نگارنده با روش‌های مختلف، سعی کرده حداکثر دقت را در ارائهٔ اطلاعات گردآوری‌شده مبذول دارد. با این حال، ممکن است خطاهایی نیز به این مجموعه راه یافته باشد. نگارنده امیدوار است با همکاری صاحبان پایان‌نامه‌های مربوط به زبان مازندرانی، این مجموعه در آینده تکمیل و به‌روز شود و در دسترس همهٔ پژوهشگران قرار گیرد.

### کتابنامه

- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳)، *راهنمای زبان‌های ایرانی (ج ۲)*، ترجمهٔ فارسی زیر نظر حسن رضایی باغبیدی، تهران: انتشارات ققنوس.
- باطنی، محمد رضا (۱۳۶۴)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- پیشگام‌داد، طاهره/ زندیان، فاطمه (۱۳۸۶)، «بررسی وضعیت استفاده از پایان‌نامه‌های دانشگاه تربیت مدرس طی سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۸۲»، *نما (مجلهٔ الکترونیکی پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران)*، دورهٔ ۷، شم ۳.
- پوراحمد جکتاجی، محمدتقی و دیگران (۱۳۷۰)، *کتاب‌شناسی گیلان (ج ۲)*، رشت: سازمان برنامه و بودجه استان گیلان.



توانچه، فاطمه‌زهرآ (۱۳۸۳)، «کتاب‌شناسی دستور زبان فارسی دوره معاصر (کتاب‌ها، مقاله‌ها، همایش‌ها و پایان‌نامه‌ها) ۱۳۰۰-۱۳۸۳»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سبزوار.

جواندل صومعه‌سرای، نرجس (۱۳۷۳)، چکیده پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی (از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۲)، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

دیرمقدم، محمد (۱۳۸۷)، «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی»، ادب‌پژوهی، شمد ۵: ۹۱-۱۲۸.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، (۲ج)، تهران: سمت.

راسخ‌محمد، محمد (۱۳۹۶)، نحو زبان فارسی: نگاهی نقشی - رده‌شناختی، تهران: آگه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۸)، مکاتب زبان‌شناسی، تهران: آگه.

رضوی، محمدرضا/صناعتی، مرضیه (۱۳۹۶)، جشن‌نامه دکتر محمد دیرمقدم: مجموعه مقالات زبان‌شناختی، تهران: کتاب بهار.

صدری‌راز، مرضیه (۱۳۶۷)، «کتاب‌شناسی توصیفی پایان‌نامه‌های تحصیلی زبان و ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۳۷۸ ص.

صمدی، حسین (۱۳۷۲)، کتاب‌نامه مازندرانی (۲ج)، ساری: سازمان برنامه و بودجه استان مازندران.

طاولی، وحید (۱۳۸۵)، «بررسی و مقایسه کلیه پایان‌نامه‌های موجود در دانشگاه‌های تهران در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری پیرامون رشد آوایی کودک فارسی‌زبان در سنین مختلف در دهه اخیر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

غلامی‌نژاد، محمدعلی/قبول، احسان (۱۳۸۶)، آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های زبان و ادبیات فارسی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوه‌رگویا)، س ۱، شمد ۱، بهار ۱۳۸۶، انجمن ترویج زبان و ادب فارسی.

فرهادی، حسین (۱۳۸۱)، اصول و روش تحقیق در زبان‌شناسی کاربردی، ترجمه فاطمه جواهری کوپایی و هاجر خان‌محمد، تهران: رهنما.

کلباسی، ایران (۱۳۸۸)، فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و

### مطالعات فرهنگی.

گلای، حبیب‌الله (۱۳۸۱)، «بررسی اجمالی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری دانشگاه اصفهان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۳۸۲ ص.

گلبن، محمد (۱۳۵۶)، کتاب‌شناسی زبان و خط، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.

متاجی کجوری، صاحبه (۱۳۸۵)، کتاب‌شناسی مازندران، تهران: آرون.

مهیاری، محمد (۱۳۸۱)، کتاب‌شناسی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی (نشر آثار).

ناصر، محمدامین (۱۳۸۰)، فهرست پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در زمینه گویش‌های ایران (از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۹)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، چکیده پایان‌نامه‌های حوزه زبان و زبان‌شناسی (از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۸۵)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

ندچیان، عشرت (۱۳۸۶)، «بانک اطلاعات پایان‌نامه‌های گویشی و نقد آنها»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.

هاشمیان، لیلا (۱۳۷۵)، «کتاب‌شناسی توصیفی گویش‌های ایرانی (تا پایان سال ۱۳۶۰)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، ۲۳۱ ص.

Borjani, H. (2004), "Māzandarān: Language and People (The State of Research)", *Iran & the Caucasus*, Vol. 8(2): 289-328.

<http://www.irandoc.ac.ir>

<http://sika.iau.ir>

<http://tc.iau.ir>

<http://ut.ac.ir>

<http://www.modares.ac.ir>

<http://fgn.ui.ac.ir>

<http://www.um.ac.ir>

## A Catalogue of the Dissertations on the Mazandarani Language (Performed from 1944 until 2015)

*Mohammad-Saleh Zakeri*  
*Islamic Azad University, Tehran*

### ***Abstract***

Dissertations are considered as the utmost research sources although their accessibility in Iran is difficult. In previous years, some dissertations on the local dialects of Iran have sporadically have produced. In recent decades, some researchers have also made valuable efforts to introduce dissertations on Iranian languages. Considering to the extent of researches on the Mazandarani language, the author has tried to introduce the dissertations on the Mazandarani language separately. Therefore the features of 143 on the Mazandarani language performed BA, MA and, Ph.D. levels will be provided and the results will be discussed in the present paper.

***Keywords:*** *Mazandarani Language, MA Dissertation, Ph.D. Dissertation*



تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۰

(ص ۷۹-۹۲)

## نکاتی در باب اسطوره‌های ایرانی در روایات ارمنی (ترجمه و تحشیۀ دو حکایت عامیانه ارمنی)

امیر ضیغمی \*

### چکیده

باگرات خالاتیانتس، قوم‌نگار ارمنی در کتابی زیر عنوان *قهرمانان ایرانی در میان مردم ارمنی* (پاریس، ۱۹۰۱)، بخشی از حکایات عامیانه مناطق **کُنب** و **آپاران** (هر دو در ارمنستان کنونی) را گردآوری و منتشر کرده‌است. روایاتی که در این کتاب، دربارهٔ پهلوانان حماسه ملی ایران نقل شده، از جنبه‌های زبانی و اسطوره‌شناختی دارای اهمیت بسیاری است. نخستین بار جلال خالقی مطلق از ترجمه آلمانی تعدادی از این روایات در پژوهش‌های خود بهره برده‌است. نگارنده در مقاله حاضر، دو حکایت از این کتاب را ترجمه کرده و در حاشیه نیز درباره برخی لغات و اصطلاحات متن ارمنی توضیحاتی داده و نکاتی را به بحث گذاشته‌است. از جمله نکات طرح‌شده در این مقاله، به دست دادن اشکال گوناگون نام‌های رستم، فرامرز و برزو در روایات ارمنی، بحث دربارهٔ صفت **راست‌گیس** / **رُست‌گیس** در مورد رستم و **آنشی‌رنگ** بودن اسب فرامرز است.

**واژه‌های کلیدی:** پهلوانان ایرانی، روایات ارمنی، رستم، فرامرز

## درآمد

از باگرات خالاتیان<sup>۱</sup> (۱۸۶۰-۱۹۳۵م)، قوم‌نگار و فولکلورشناس ارمنی کتابی به یادگار مانده‌است با نام *قهرمانان ایرانی در میان مردم ارمنی*<sup>۲</sup>. این کتاب که در سال ۱۹۰۱ میلادی در پاریس منتشر شده، دستاورد سفر مؤلف به *آپاران* (ناحیهٔ اجمیادزین<sup>۳</sup>) و *کُغَب* (ناحیهٔ سورمالی<sup>۴</sup>) در زمستان ۱۸۹۹ و بهار ۱۹۰۰ میلادی است. این دو ناحیه در آن زمان مراکز فرهنگ عامه به شمار می‌آمده‌اند. این کتاب بخشی از حکایاتی است که اهالی آپاران و کُغَب، سینه‌به‌سینه از پدر، پدربزرگ یا از *ثَقَالی*<sup>۵</sup> مشهور شنیده و برای مؤلف کتاب نقل کرده‌اند (Ibid. 7: 1901). به‌نوشتهٔ خالاتیان<sup>۶</sup>، در زمان گردآوری این حکایات هنوز در هر روستا *ثَقَالی* می‌زیسته‌است. از سوی دیگر، چند بار در سال اهالی *موش*<sup>۷</sup> و *مُکَس*<sup>۸</sup> برای ندبانی و پنبه‌زنی (حلاجی) به این نواحی می‌آمده و *ثَقَالی*‌های سرزمین خود را برای مردم این خطه بازگو می‌کرده‌اند (برای آگاهی بیشتر، نک: Ibid.).

<sup>۱</sup> *Բագրատ Խալատիանց* (Bagrat Xalat'eanç)

<sup>۲</sup> *Իրանի հերոսները հայ ժողովրդի մեջ*

<sup>۳</sup> *اِجمیادزین* (Այվադին) همان منطقه‌ای است که در متون فارسی و سفرنامه‌های عصر قاجار با نام *اوج‌کلیسا* شناخته می‌شود.

<sup>۴</sup> این تقسیمات مربوط به دورهٔ امپراتوری روسیه است. ناحیهٔ *سورمالی* (روسی: Сурмалинский уезд) در تقسیم‌بندی آن زمان جزو *فرمانداری ایروان* (Эриванская губерния) بود. این ناحیه که تا سال ۱۸۲۸م یکی از پانزده ناحیهٔ *خانات ایروان* به‌شمار می‌رفت، پس از جنگ دوسالهٔ ایران و روس (۱۸۲۶-۱۸۲۸م) و بنا بر مفاد عهدنامهٔ ترکمن‌چای به امپراتوری روسیه الحاق شد. بر اساس نخستین سرشماری جمعیت امپراتوری روسیه (۱۸۹۷م)، اکثریت منطقهٔ سورمالی را به‌ترتیب تاتارها، ارامنه و کردها تشکیل می‌دادند (برای آگاهی از اطلاعات جمعیت‌شناسی این منطقه، نک: <http://www.demoscope.ru>). در حکایات کتاب مورد بحث نیز، بسامد واژه‌های فارسی و ترکی چشمگیر است.

<sup>۵</sup> خالاتیان<sup>۹</sup> در اینجا از ترکیب *նաղըլ ասող* (*natəl asot*) به‌معنی «نقل‌گو/نقال» استفاده کرده‌است. *ثَقَل* در گویش‌های ارمنی به‌معنی «داستان» و «حکایت» است، از این کلمه، افعال *ثَقَل کردن* (*նաղըլ անել/natəl*) و *ثَقَل ساختن* (*նաղըլ ասարթել/natəl sark'el*) نیز به وجود آمده که اولی به‌معنی «حکایت کردن» و دومی به‌معنای «طولانی کردن سخن» و به‌اصطلاح «حاشیه رفتن» است (نک: Աճառյան, 2007: 7/133).

در ارمنی معیار، قصه را *հեքիաթ* (*hek'iat*) می‌گویند.

<sup>۶</sup> شهر *موش* (ارمنی: Մուշ) در ترکیهٔ امروزی قرار دارد.

<sup>۷</sup> شهر *مُکَس* (ارمنی: Մոկս) واقع در استان وان در کشور ترکیه. شهرهای *موش* و *مُکَس* در سرزمین‌های شرقی امپراتوری عثمانی قرار داشته‌اند.

مؤلف در مقدمهٔ مختصر (بیست صفحه‌ای) خود بر این کتاب، نخست، به‌اجال دربارهٔ قصه‌های عامیانه و تأثیر شاهنامه بر اسطوره‌های ارمنی، به‌ویژه حماسهٔ دلاوران ساسون (یا داویت ساسوتسی)<sup>۱</sup> و تأثیر فرهنگ ایرانی و یونانی بر فرهنگ ارمنی بحث کرده، و سپس به فردوسی و شاهنامه پرداخته‌است. او معتقد است که مشرق‌زمین، به‌برکت ایرانیان درهای هشت پُررمزوراز خویش را به روی ارمنیان گشود و آنها را به سرزمین افسانه‌ها دعوت کرد (نک: (Hakobtsyan, 1901: 5).

مقدمهٔ مؤلف به‌سبب اختصار و گذشت ۱۲۰ سال از زمان نگارش آن، نکتهٔ بدیع و تازه‌ای برای خوانندهٔ فارسی‌زبان دربر ندارد، ولی موادی که گرد آورده و حواشی و توضیحاتی که بر کتاب مزبور نگاشته، از جنبه‌های زبانی و اسطوره‌شناختی دارای اهمیت بسیاری است. خالاتیانس، خلاصه‌ای از روایات مندرج در این کتاب را در سال ۱۹۰۴ در مقاله‌ای به زبانی آلمانی منتشر کرد<sup>۲</sup> که جلال خالقی مطلق نیز در پژوهش‌های خود از این جستار بهره برده‌است.

نگارنده در مقالهٔ حاضر، به ترجمه و تحشیهٔ دو حکایت از این کتاب پرداخته‌است؛ این حکایت‌ها در ترجمه قدری تلخیص شده‌اند، البته این تلخیص محدود به حذف کلمات و عبارات تکراری یا زاید بوده و هیچ بخشی از داستان حذف نشده‌است. سعی راقم این سطور بر آن بوده‌است که لحن عامیانهٔ این روایات تا حد امکان حفظ شود.

در حکایات این کتاب که به‌گوش‌های نواحی وان، کُغَب و آپاران روایت شده‌اند، واژه‌های فارسی، عربی و ترکی بسیاری به چشم می‌خورد. این واژه‌ها و نام‌های خاص در مواردی که نیاز بود، در متن با رنگ تیره مشخص شده‌اند و در پانویس نیز به‌فراخور اهمیت دربارهٔ آنها سخن رفته‌است.

<sup>۱</sup> Սասնա ծռեր (Սասունցի Դավիթ)

<sup>۲</sup> Chalatianz, B. (1904), "Die iranische Heldensage bei den Armenien", *Zeitschrift des Vereins für Volkskunde*, Vol. 14: I. Einleitung: 35-47; II. Der Inhalt der Sagen: 290-301, 385-390; III. Die Bestandteile der Sagen: 390-395.

مطالعه تطبیقی این روایات با حماسه‌های ایران باختری از دیدگاه اسطوره‌شناختی، پژوهشی درازدامن است که می‌تواند موضوع مقاله یا حتی کتابی مستقل قرار گیرد و پرداختن به آن از حوصله این مقاله خارج است. بدون تردید، روایات کردی و گورانی حماسه‌های ایرانی، در درک و دریافت بهتر روایات عامیانه ارمنی نقش بسزایی دارند؛ زیرا از یک سو، هر دو از آبخش‌های مشترکی سرچشمه گرفته‌اند و از سوی دیگر، روایت‌های ارمنی در مسیر تطوّر خود از روایت‌های کردی تأثیر پذیرفته‌اند. خوشبختانه در سال‌های اخیر باب تصحیح و انتشار این متون، و پژوهش جدی درباره حماسه‌سرایی در ایران باختری به‌همت برخی پژوهشگران گشوده شده است.<sup>۱</sup> نگارنده در مقاله حاضر، تنها کوشیده‌است موادی برای این‌گونه پژوهش‌ها فراهم آورد و در ضمن، درباره برخی واژه‌ها و نام‌های خاص نکاتی را مطرح کند.

دو حکایتی که در ادامه می‌آید (برای دیدن اصل این حکایات، نک: *Isakakhanig*, 1901: 57-60) در روستای ملاقر<sup>۲</sup> ناحیه سورمالی<sup>۳</sup> ثبت و ضبط شده‌است. راوی این حکایات، گریکور خاچاطریان، در آن زمان (۱۸۹۹-۱۹۰۰ م) مردی حدوداً چهل‌ساله و خوش‌حافظه بوده‌است. این فرد که سلمانی روستا بوده، این حکایات را از آهنگری اهل هُرم<sup>۴</sup> (ناحیه آلکساندرپول<sup>۵</sup>) که برای کار به این روستا می‌آمده، شنیده و نقل کرده‌است (Ibid.: 57).

<sup>۱</sup> برای نمونه علمی این‌گونه پژوهش‌ها، نک: رزمنامه کنیزک: حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیربان (۱۳۹۵)، به کوشش آرش اکبری مفخر، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ نیز: اکبری مفخر، آرش (۱۳۹۷)، درکوی آرشان (بسیست گفتار درباره حماسه‌سرایی در ایران باختری)، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

<sup>۲</sup> *Uṅḡar-Ḥammar* (Molla-Lamar)

<sup>۳</sup> درباره این ناحیه، نک: همین مقاله، ص ۸۰، پاورقی شم ۴.

<sup>۴</sup> *Ḥorom* (Horom)

<sup>۵</sup> این ناحیه در سال ۱۸۴۰ میلادی در تقسیمات جغرافیایی روسیه تزاری به وجود آمد و در ۱۹۲۹ م منحل شد. مرکز آن شهر گیومری (*Gyumri*) بود که از سال ۱۸۳۷ تا ۱۹۲۴ م آلکساندرپول نامیده می‌شد و در دوره اتحاد جماهیر شوروی لنیناکان نام گرفت (نک: (БСЭ, "Ленинакан"). این شهر پس از فروپاشی شوروی به گیومری تغییر نام یافت.



## ترجمه روایت ارمنی

### رستم<sup>۱</sup>

رستم پسر زال بود، می‌رفت و از سرزمین دیوان<sup>۲</sup> خراج<sup>۳</sup> می‌گرفت. روزی به دیوی خفته

<sup>۱</sup> نام رستم در منابع ارمنی به صورت‌های زیر مکتوب است:

|                   |                   |
|-------------------|-------------------|
| Ռաստոմ (Ārastom)  | Ռաստոմ (Ārastom)  |
| Ռոստոմ (Ārowstam) | Ռոստոմ (Ārowstom) |
| Արաստոմ (Ārastom) | Արաստոմ (Ārastom) |
| Հրազդան (Ārzdān)  | Արաստոմ (Ārastom) |

که از این میان، صورت *Արաստոմ (Ārastom)* از همه کهن‌تر است: *Ārastom < Rūstam*. نام‌های خانوادگی *Ռոստոմեան (Rōstomean)*، *Ռաստոմեան (Ārastomean)* برگرفته از همین نام هستند (نک: 1948: 7/325). این نام در سریانی سده پنجم میلادی نیز به صورت *Arostrom* ثبت شده‌است (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳/۳۳۳).

این نکته را هم باید در اینجا اضافه کرد که در نامه‌های گریگور ماگیستروس (*Գրիգոր Մագիստրոս*، سده یازدهم میلادی) از *رستم* با لقب *սաճիկ (sačik)* یا همان *سگزی* یاد شده‌است. این لقب در تاریخ ارمنستان موسی خورنی (2003: 1860/1860)، مورخ سده پنجم میلادی به شکل *սաճիկ (sagčik)* آمده و ماگیستروس نیز بدون شک این واژه را از خورنی گرفته‌است. گریگور ماگیستروس در این نامه‌ها برای رستم، صفت *նստաղբ (nstagēs)* را به کار برده که خود در ادامه آن را «موی جنبان» معنا کرده و گریگور خالاتیانز آن را به صورت «راست‌گیس» (*\*rāstgēs*) بازسازی کرده‌است (نک: 1896: 222). خالقی مطلق (۱۳۵۳: ۸۳) در این باره می‌نویسد:

معنی کردن راست‌گیس یعنی کسی که موی سر او برافراشته یا به اصطلاح سیخ است به معنی موی جنبان دقیق نیست. مگر آنکه بگوییم: رستم راست‌گیس موی جنبان. یعنی کسی که موی برافراشته‌اش مثلاً هنگام رفتن می‌جنبید. در هر حال اینجا وصفی از چهره رستم داریم که نگارنده در جای دیگر ندیده‌است.

صفت *راست‌گیس* ترکیب غربی است. آچاریان این واژه را مرکب از *նստ (rowst)* و *ղբ (gēs)* دانسته و آن را *رستم‌گیس* یعنی «کسی که موهای محکم (!) یا پُریشت دارد» معنا کرده‌است (نک: 1979: 7/149). دلیل آن هم روشن است؛ گریگور ماگیستروس بلافاصله پس از آوردن واژه *nstagēs*، رستم را *սոժահեր (soṭ'aher)* می‌نامد که در ارمنی به معنای «دارنده موهای محکم یا پُریشت» است (صورت‌های *Rstayes, Sathaḥer* در مقاله خالقی مطلق (۱۳۵۳: ۷۴) اغلاط مطبعی است). ولی آیا می‌توان دارنده موهای پُریشت را با صفت «موی جنبان» توصیف کرد؟ (برای آگاهی بیشتر، نک: مقاله نگارنده با عنوان «شاهنامه و نامه‌های گریگور ماگیستروس»، آماده چاپ).

<sup>۲</sup> متن ارمنی: *ղեւ (dew)*

<sup>۳</sup> متن ارمنی: *խարաջ (xarağj) և արքայի (arxaj) արքայի*. واژه‌های *خرج* و *خرج*، هر دو به معنی «باج» در گویش‌های ارمنی به کار می‌رفته‌است.

برخورد، با خود گفت: جفت‌پا روی این دیو پی‌رم و به او ضربه‌ای بزخم تا کمرش بشکند. رستم به پشت دیو پرید، ولی دیو گمان کرد پشتش کک دارد، دستش را دراز کرد، رستم را گرفت و زیر پایش انداخت. دیو متوجه شد که رستم گریه می‌کند و خون از چشانش جاری است، پرسید: رستم! چرا گریه می‌کنی؟ رستم گفت: زن من حامله است.

دیو گفت: اگر من بگذارم تو بروی، اگر زنت پسر به دنیا آورد، او را خواهی فرستاد تا با من بجنگد؟ رستم گفت: بله! دیو رستم را رها کرد، او به خانه برگشت، با خود عهد بست و گرز<sup>۱</sup> و کمندش<sup>۲</sup> را در دژ پنهان کرد و گفت: لعنت<sup>۳</sup>! دیگر به این گرز و کمند دست نمی‌زنم، من شکست خوردم.

### فهرامز<sup>۴</sup>

یک روز پسران رستم، فهرامز و بورزه<sup>۵</sup> بر سر گرز و کمند او با هم دعوا می‌کردند و هر یک از آنها گرز و کمند را از آن خود می‌دانست. رستم از پسرانش خواست سوار اسب خود شوند و نزد او بیایند. سپس به آنها گفت: من سحری غزال<sup>۶</sup> (غزال جادویی) را رها می‌کنم و شما کمند بیندازید، هر کدام از شما که توانست سحری غزال را با کمند بگیرد، گرز را به او خواهم داد.

<sup>۱</sup> متن ارمنی: *գորշ* (gowrz)

<sup>۲</sup> در اصل روایت، واژه کمان (*քաման*) آمده‌است، ولی از ادامه داستان پیداست که منظور از کمان در اینجا، کمند است و این خلط معنایی به سبب شباهت لفظی رخ داده‌است. خالاتیانس (1901: 57) هم در پاورقی، واژه کمند را آورده‌است.

<sup>۳</sup> متن ارمنی: *նալլաթ* (nallat)

<sup>۴</sup> این اسم در کتاب حاضر، به شکل‌های *Ֆահրամազ* (Fahramaz) و *Ֆերազամ* (Fərazam) ضبط شده (نک: Ibid.: 56, 57) و در روایت ارمنی «رستم زال» به صورت *Ֆերամազ* (Fəramaz) آمده‌است (نک: ... "Ռոստամ Զալ", 1901: 219, 221, 222). خالقی مطلق (۱۳۶۲: ۱۱۴) صورت Fraeam را نیز به دست داده‌است.

<sup>۵</sup> در روایت دیگری از همین کتاب (*Խալաթեանց*, 1901: 24) بورزه، فرزند داویت و داویت، برادر زال معرفی شده که از نشانه‌های آمیختن حماسه‌های ایرانی با حماسه ارمنی دلاوران ساسون (داویت ساسوتسی) است.

نام برزو در روایات ارمنی به شکل‌های برزو (*բրզու*) و بورزی (*բորզի*) هم آمده‌است (Ibid.: 56, 63).

<sup>۶</sup> به همین شکل در متن آمده‌است. آیا منظور از سحری غزال همان رخس است؟ باید توجه داشت واژه سحر و مشتقات آن از قبیل سحری، سحر باز، سحر بند به همین شکل در گویش‌های ارمنی به کار می‌رود (نک: *Աճառյան*, 2008: 6/297).

رستم سحری غزال را رها کرد و پسران کمند انداختند. کمند بورزه که جوان (جاهل)<sup>۱</sup> بود به گردن سحری غزال افتاد. ولی فهرامز - با آنکه چیزی نمانده بود که کمندش به گردن حیوان بیفتد - از عهده کار برنیامد. فهرامز سوار بر اسب آتشگون خود<sup>۲</sup>، سه شبانه‌روز به دنبال سحری غزال راند تا به جنگل رسید.

شب شد، هوا تاریک بود. فهرامز متوجه شد که از دور نور آتشی سوسو می‌زند. او که خیلی گرسنه بود، اسب را به حرکت درآورد و به سوی آتش رفت. دید که یک دیو کور یک چشم آنجاست. دیو در کنار آتش نشسته بود، بزهای<sup>۳</sup> وحشی را کشته و گوشت آنها را تکه‌تکه کرده و بر روی آتش گذاشته بود. فهرامز از سوی آن چشم دیو که کور بود، تکه‌ای گوشت دزدید! همین که خورد، دیو متوجه شد که یک تکه گوشت سر جایش نیست. به فهرامز گفت: ای دزد! تو چه نامردی<sup>۴</sup> هستی! بیا بنشین و بخور. فهرامز آمد کنار دیو و گفت: داداش<sup>۵</sup> دیو، من گرسنه بودم، از تو ترسیدم. دیو گفت: چرا می‌ترسی؟ بخور!

با هم نشستند و مشغول خوردن شدند. هوا روشن شد. فهرامز از دیو پرسید: داداش دیو، تو چرا اینجا زندگی می‌کنی؟ دیو گفت: من از خاندان طاخمرادشاه<sup>۶</sup> فرار کرده‌ام، به اینجا

<sup>۱</sup> واژه جاهل (Ջահլ) که امروز نیز در محاوره ارمنی به کار می‌رود به معنی «جوان» است.

<sup>۲</sup> درباره رنگ اسب فهرامز، نک: ادامه مقاله، ص ۸۷-۸۸، پاورقی شمد ۴.

<sup>۳</sup> در متن کوسفند وحشی آمده که منظور همان بز وحشی است.

<sup>۴</sup> در اصل روایت واژه نامرد (նամարդ) آمده است.

<sup>۵</sup> فهرامز دیو را աղբէր (axbēr) یعنی «داداش» خطاب می‌کند.

<sup>۶</sup> این نام در متن ارمنی Թաքմորադ (Tatmowrad) نوشته شده است که هم می‌توان آن را طاق‌مراد/طاخمراد خواند و هم طخمورژد/طخمورژت. از آنجا که در این روایت نیز دیو از او فرار کرده و به بیابان پناه برده است، خوانش طخمورژد/طخمورژت مناسب‌تر می‌نماید، خالاتیاننس (1901: 58, ۴. 8) نیز بر پایه روایت شاهنامه، این شخصیت را فرزند هوشنگ و پدر جمشید؛ یعنی همان طهمورث دانسته است. ولی نکته اینجاست که در روایات دیگر، این کلمه را جدا و به صورت Դադ-մորադ (Dat-mowrad) نوشته‌اند (نک: 1906: 100 "Դադ-մորադ-Շահ") که نشان می‌دهد این کلمه از نظر راویان، بسیط نبوده است. دلیل دیگر آنکه در قهرمان‌نامه (داستان قهرمان قاتل) نیز نام پدر قهرمان، طاخمراد است (برای آگاهی از دگرگشت این نام در روایت‌های گوناگون این داستان، نک: پارسا طلب، ۱۳۹۸: ۳۴). در روایات عامیانه ارمنی، پایتخت طاخمرادشاه، خاتم‌شهر (Խաթմա-Շահաք) است (نک: 1906: 100 "Դադ-մորադ-Շահ") و در قهرمان‌نامه، طاخمراد، پادشاهی است در ربع مسکون و از اولاد طهمورث دیویند (نک: طروسوی، ۱۳۹۹: ۱۱۲-۱۱۳). این را هم اضافه کنم که نگارنده، نام طاخمراد را در میان کردان شنیده است.

آمده‌ام تا یکی از آنها به چنگم بیفتند و او را بکشم. فهرامز گفت: من با آنها زورآزمایی کرده‌ام<sup>۱</sup>، تو هم بیا ببینم چندم‌مرده حلاجی تا با هم دوست شویم. دیو گفت: دستت را به من بده. فهرامز دستش را دراز کرد و دیو دست او را فشرد، ولی هیچ دردی احساس نکرد. اما هنگامی که فهرامز دست دیو را فشار داد، خون از سرانگشتان او بیرون زد<sup>۲</sup>. دیو گفت: امان! دستم شکست، رها کن! فهرامز گفت: من نوه طاح‌مرادشاهم، در برابر من چه کاری از تو ساخته‌است؟!

دیو گفت: خدا گناه مرا ببخشد داداش! بیا، برویم این شهر را بگردیم. فهرامز سوار اسب شد و جلوی دیو به راه افتاد، خیلی راه پیودند. فهرامز دید که اسبش در زمین فرو می‌رود، گمان کرد که شاید زمین نرم (شنی) است. پس از طی راهی طولانی، فهرامز رکاب را با نیرو فشرد، که ناگهان اسب سقط شد. او برگشت و متوجه شد که دیو سحر می‌خواند، ضربه‌ای زد و او را کشت<sup>۳</sup>، زین را برداشت و به شهر رفت.

آن شهر، پایتخت پادشاه بود. فهرامز به چشمه شهر رفت، زین اسب را زیرش گذاشت و نشست. پیرزنی<sup>۴</sup> برای بردن آب به آنجا آمد، گفت: فرزندجان! برای چه بر سر این چشمه نشسته‌ای؟ فهرامز پاسخ داد: مادر جان! غریب هستم، آشنایی ندارم. پیرزن فهرامز را به خانه خود دعوت کرد، او هم زین اسبش را برداشت و به خانه پیرزن رفت و شب را خوابید. بامدادان فهرامز شنید که یک جارچی<sup>۵</sup> در شهر فریاد می‌زند، از پیرزن پرسید: مادر! این

<sup>۱</sup> فعل این جمله *gharapraq* است؛ به معنی «همدیگر را آزمودن و امتحان کردن»، که در اینجا منظور همان «زورآزمایی و قدرت‌نمایی» است.

<sup>۲</sup> «قدرت‌نمایی با فشردن دست» و بیرون زدن خون از سرانگشتان، از بن‌مایه‌های رایج در داستان‌های حماسی است (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶ الف: ۴۰۱).

<sup>۳</sup> نشان‌دهنده جادوگری دیوان است که در شاهنامه و شیرنگ‌نامه نیز شواهدی دارد. چنانکه پیداست ایرانیان در پیکار با جادو و جادوان برای خود رسالت دینی قائل بوده‌اند (نک: خطیبی/ وان‌دن‌برک، ۱۳۹۵: چهل‌وهشت-چهل‌ونه). برای باطل کردن سحر دیوان باید دیو را از بین می‌برده‌اند.

<sup>۴</sup> در متن واژه پاراو (*paraw*) *uqunui* از پارتی (*parnaw*\*) آمده‌است. تنها شاهد این واژه در متون فارسی، بیت زیر از منجیک ترمذی (۱۳۹۱: ۵۰) است:

زین پاراو چون بیاید بوق سر ز شادی کشد سوی عتیوق

ولی این واژه همچنان در زبان ارمنی معاصر زنده است و به معنی «پیرزن و عجوز» به کار می‌رود.

<sup>۵</sup> در متن ارمنی، واژه دلال (*դավ(ըլ)*) آمده‌است. این کلمه، در گویش‌های گوناگون ارمنی به معنی «دلال، واسطه»، «جارچی» و «خرده‌فروش دوره‌گرد» به کار می‌رفته‌است (نک: U/298، 2001: U/298).

جارجی کیست (چه می‌گوید)؟ پیرزن گفت: هر زمان که **ایلخی**<sup>۱</sup> پادشاه به ساحل دریاچه می‌رود، **جانوری**<sup>۲</sup> از آب بیرون می‌آید و اسب‌های پادشاه را به دریاچه می‌کشاند. جارجی فریاد می‌زند که پادشاه گفته‌است هر کس این جانور را بگیرد دخترم را به او خواهم داد. فهرامز گفت: مادر جان! من همراه **ایلخی** به دریاچه خواهم رفت.

فهرامز به ساحل رفت و هنگام ظهر ظهر دید که دریاچه شکافته شد، یک مادیان<sup>۳</sup> خاکستری<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> واژه‌ای است ترکی به معنای «فسیله»، «گله و رمة اسبان».

<sup>۲</sup> این واژه به همین صورت، یعنی *Janawar* (յանաւար) در متن ارمنی آمده‌است.

<sup>۳</sup> در متن، واژه **قَسراق** (*qurraq*) آمده‌است. قسراق، واژه‌ای ترکی و به معنای مادیانی است که برای گشایی انتخاب می‌کرده‌اند. استفاده از این واژه در این جایگاه جالب توجه است، چه در داستان‌های اسب دریایی، این اسب نرینه است. این واژه، به همین معنی و به صورت **قَسراق** (*qurraq*) نیز در برخی گویش‌های ارمنی به کار می‌رود (نک: *Աճառյաճ, 2004: 9/358*).

<sup>۴</sup> خالاتیانس (1904: 300) در ترجمه خلاصه این داستان به زبان آلمانی، از کلمه *feuerross* (اسب آتشین) استفاده کرده و خالقی مطلق (۱۳۶۲: ۸۹) نیز بر پایه متن آلمانی، در این باره نوشته‌است:

دیگر از عملیات جالب فرامرز در روایات ارمنی، گرفتن **اسبی آتشی‌رنگ** است که هر روز می‌آمده و گله اسبان پادشاه را به دریا می‌راند و به کشتن می‌داده‌است. ... از این جهت می‌توان گفت که آتشی‌رنگ بودن اسب فرامرز اشاره‌ای است به اینکه بر طبق روایات ارمنی نیز اسب فرامرز از نژاد رخس بوده، چون رنگ رخس بنا بر روایات قدیم ارمنی **سرخ روباهی** است که معادل همان **بور شاهنامه** است. به علاوه در **شاهنامه** نیز رنگ رخس به «چو داغ گل سرخ بر زعفران» و «آتش» تشبیه شده‌است.

در آتشگون بودن رخس بر طبق روایت **شاهنامه** و نگاره‌ها و نقاشی‌های مرتبط با حساسه ملی (برای نمونه، نک: خطیبی، ۱۳۹۲) تردیدی نیست. در منابع ارمنی (نامه‌های گریگور ماگیستروس) هم برای واژه رخس *Քաշ/Raş*: قس. ارمنی *erašx* از پارتی *\*raxš* معادل *ašxēt* ذکر شده که به معنای «سرخ روباهی» است که در زبان‌های اروپایی به کار می‌رود (خالاتیانس: ۱۳۵۳: ۷۳، ۸۱). *ašxēt* در ارمنی، دقیقاً معادل «آتشگون» و اتفاقاً صفت اسب است. آیدنلو (۱۳۹۶ب) به درستی از این نکته در تأیید اینکه **شیده** معادل «اشقر» و «اسب بور» است بهره برده و به این نتیجه رسیده‌است که نباید آن را اسم خاص اسب **گیو** دانست. در اینجا باید افزود که در متون کهن زبان ارمنی، لغات مربوط به سوارکاری و زین و برک اسب و ضائم و متعلقات آن عموماً اصل ارمنی ندارند و تمامی این واژه‌ها از ایرانی میانه غربی اخذ شده‌اند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد رنگ‌واژه‌های زبان ارمنی نیز از رهگذر کاربردی که در توصیف اسب داشته‌اند، وارد این زبان شده‌اند (برای دیدن فهرستی از این واژه‌ها، نک: Schmitt, 1986: ۸۶). اتفاقاً ضبط *ašxēn* هم که گریگور خالاتیانس (1896: 222) در نامه‌های گریگور ماگیستروس به جای واژه *ašxēt* به متن برده، شاهد دیگری برای ایرانی بودن واژه‌های مربوط به اسب است (خالاتیانس، ضبط درست؛ یعنی *ašxēt* *ašxēt*) را در پراوتر آورده و در واقع نسخه بدل واژه *ašxēt* (*ašxēn*) قرار داده‌است). واژه *ašxēn* - که در متن آمده - از فارسی میانه وارد ارمنی شده ( *Աճառյաճ* )

از دریاچه بیرون آمد و به دنبال اسب‌ها افتاد، سه اسب را با خود کشاند و به دریاچه برد. فهرا مز بازگشت و نزد پادشاه آمد و گفت: پادشاه! اگر من این جانور را بگیرم دخترت را به من خواهی داد؟ پادشاه موافقت کرد و فهرا مز گفت: پس برو یک کند چهل‌گری از پولاد بساز و به من بده.

بامداد فهرا مز کند را به بازو انداخت و همراه ایلخی به ساحل دریاچه رفت. نزدیک ظهر بود که دید دریاچه باز شد و مادیان از آن بیرون آمد. فهرا مز کند را پرتاب کرد و به گردن مادیان انداخت، مادیان کشید و فهرا مز کشید، تا سرانجام فهرا مز مادیان را خفه کرد (گویا

U/179 (1942) و به‌صورت **خشین** به فارسی نو رسیده‌است و بیشتر هم به‌عنوان صفتی برای باز (پرنده شکاری معروف) استعمال داشته‌است:

... تا نیامیزد با زاغ سیه باز سفید تا نیامیزد با باز **خشین** بک دری

(فترخی سیستانی، ۱۳۸۰: ۳۷۸)

باید توجه داشت که در حکایت بالا، در آغاز داستان اسب فرامرز **آگشین‌رنگ** است، ولی برای توصیف این اسب دریایی که گله اسبان پادشاه را به دریا می‌راند، واژه **բոզ** (*boz*) به کار رفته که در زبان ترکی آذربایجانی و گویش‌های ارمنی (نک: U/204 (U/2001: *Սևապան*) به‌معنای «خاکستری» است. اتفاقاً شاهدهی هم که آچاریان (Ibid.) برای این واژه در فرهنگ گویشی زبان ارمنی آورده‌است، به اسب اشاره دارد:

**Նա իր բոզ ձին թամբել, հազիր էր արել.**

شایان ذکر است که واژه **բոզ** (*boz*) که در ارمنی معاصر به‌معنای «روسپی، فاحشه» است، وام‌واژه‌ای گرجی است و به کلمه مورد بحث ما ارتباطی ندارد.

در متون حماسی و روایات عامیانه نیز رنگ اسبان دریایی، **خاکستری** یا **سفید** توصیف شده‌است. برای مثال، در *شاهنامه* (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۸۷/۶-۳۸۸) اسبی که از دریا برمی‌آید و با یک جفته جان یزگرد بزه‌گر را می‌ستاند، اسبی **خنک** (بیشتر به‌معنای سفید) است. در *کوشنامه* (ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۴۸) هم یکی از هدایایی که **کارم** به نزد **فریدون** می‌فرستد، اسبی دریایی به **رنگ دیوان** است:

ز دریا گرفته یکی اسب نر چو سیل روان و چو مرغ به‌پر  
به‌هیکل چو کوه و قوایم چو سنگ چو گوران به‌موی و چو دیوان به‌رنگ

در داستان‌های رایج در میان اقوام ترک، مانند دده‌قورقود هم، رنگ اسبان دریایی خاکستری است (برای آگاهی بیشتر، نک: آیدنلو، ۱۳۸۴: ۲۵، که به تفصیل و با شواهد متعدد درباره اسبان دریایی در داستان‌های پهلوانی بحث کرده‌است).

در *فرامرزنه* بزرگ نیز بارها اسب فرامرز، **خنک** (عموماً اسب سفید) نامیده شده‌است و همین خنک در جنگ با رای از پای درمی‌آید و پس از آن است که رستم اسب خود (لابد رخس) را به او می‌دهد (برای آگاهی بیشتر، نک: فان زوتفن/خطیبی، ۱۳۹۴: بیست‌وسه). گفتنی است در برخی منابع، رنگ کوه‌ای هم که از گشنی کردن اسب دریایی و مادیان زاده می‌شود **ابلق** ذکر شده‌است (نک: بیغی، ۱۳۳۹: ۷۰۴/۱: محمدن محمود طوسی، ۱۳۴۵: ۵۶۰).

منظور نیمه‌جان شدن جانور است) و به خشکی کشانید. فهرامز جانور را برداشت و به شهر آمد. پادشاه دید که این جانور، اسب است. فهرامز به پادشاه گفت یک زین بیاور و روی این اسب بگذار تا ببینم چطور است. هر زینی که پادشاه آورد روی اسب سوار نشد. فهرامز گفت: زین کهنه من در خانه پیرزن است، دو جوان را بفرست تا آن را بیاورند.<sup>۱</sup>

پس از آوردن زین، فهرامز آن را روی اسب گذاشت و لگام را به دهنش انداخت و گفت: پادشاه! پیشکش<sup>۲</sup> به تو<sup>۳</sup>! پادشاه گفت: فرزند! بخشیدم به خودت؛ من نمی‌توانم سوار این اسب شوم. فهرامز سوار اسب شد و چند گامی رفت و برگشت. سپس اسب را به داخل بردند، پادشاه جشن عروسی را آغاز کرد و دخترش را به فهرامز داد.

فهامز سه ماهی پیش دختر پادشاه ماند. تا اینکه روزی با خودش فکر کرد که من پهلوانان طاخ‌مرادشاه را ترک کرده‌ام و به اینجا آمده‌ام. پس پنهانی به زن گفت: من با تو همبستر شده‌ام و تو آستن خواهی شد. بگیر! من به تو یک بازوبند می‌دهم و می‌روم. اسم مرا به کسی نگو! من پسر رستم هستم. اگر بچه، دختر شد این بازوبند را به تاجری بفروش و خرج او کن<sup>۴</sup> و اگر پسر شد به بازویش ببند. سرانجام فهرامز آنجا را ترک کرد و به شهر طاخ‌مرادشاه رفت.

<sup>۱</sup> زینی که پادشاه می‌آورد بر حیوان سوار نمی‌شود و کوچک است و فهرامز به‌ناچار زین کهنه خود را که در خانه پیرزن است طلب می‌کند. فرستادن دو جوان برای آوردن زین اسب فهرامز به سنگینی زین اشاره دارد. باید توجه داشت که سنگینی رزم‌افزارهای ویژه پهلوان یکی از مضامین رایج در داستان‌های حماسی است (نک: آیدنلو، ۱۳۹۶ الف: ۳۹۸).

<sup>۲</sup> متن: (p'ēšk'ēš) փշկէշ

<sup>۳</sup> شایان ذکر است که در روایات اسب دریایی، خود این اسب یا گره‌ای که می‌زاید، از آن پهلوان یا پادشاه می‌شود (همو، ۱۳۸۴: ۱۷)، در اینجا هم فهرامز اسب را به پادشاه پیشکش می‌کند، ولی پادشاه به سبب اینکه نمی‌تواند سوار این اسب شود، آن را به فهرامز می‌بخشد.

<sup>۴</sup> متن: (t'owjār) Թույլար

<sup>۵</sup> خالاناتانتس (1904: 300) در ترجمه این بخش از داستان به آلمانی، این دو جمله را چنین گزارش کرده‌است:

... sollte sie eine Tochter gebären , so sollte sie ihr den Edelstein als Mitgift geben ...

درحالی‌که در روایت ارمنی سخنی از حمیزه (Mitgift) در میان نیست. در متن ارمنی، فعل xowrtel آمده

که به معنای «خرد کردن» است (قس). فعل ارمنی کلاسیک xortak-em؛ نیز: فارسی میانه: xurdag؛ فارسی نو: خرده). منظور از خرد کردن در اینجا گویا فروش بازوبند و تبدیل کردن آن به پول است (چیزی معادل فعل change در انگلیسی). از استاد ارجمند، پروفیسور گارنیک آساطوریان که متذکر این نکته شدند، سپاسگزارم.

## کتابنامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۴)، «اسپ دریایی در داستان‌های مهلوانی»، *مطالعات ایرانی*، شم ۷: ۱۵-۳۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶ الف)، «حجاسه ارمنی دلاوران ساسون و شاهنامه»، در *حضرت سیمرغ، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار*.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶ ب)، «شیده، واژه‌ای نادر در شاهنامه»، در *حضرت سیمرغ، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار*.
- ایران‌شناسین ابی‌الحیر (۱۳۷۷)، *کوش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- بیغمی، شیخ حاجی محمد (۱۳۳۹)، *داراب‌نامه*، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- پارسا‌طلب، عباس (۱۳۹۹)، *پیشگفتار بر قهرمان‌نامه* ← طرسوسی، ۱۳۹۹ (ه. ک.).
- خالاتیان‌نس، گریگور (۱۳۵۳)، «قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی در نوشته‌های گریگور ماگیستروس»، ترجمه و حواشی از جلال خالقی مطلق، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، شم ۱۰۹: ۶۹-۸۹.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۳)، حواشی بر «قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی در نوشته‌های گریگور ماگیستروس» ← خالاتیان‌نس، ۱۳۵۳ (ه. ک.).
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، «مطالعات حماسی: ۲- فرامرزن‌نامه»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، دوره ۳۱، شم ۱۲۸-۱۲۹: ۸۵-۱۲۱.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، «رستم»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی (ج ۳)*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۲)، «کهن‌ترین تصویر رستم و رخسار او در نقاشی‌های پنج‌گانه»، *بخارا*، س ۱۵، شم ۹۵-۹۶: ۱۲۲-۱۳۵.
- \_\_\_\_\_ / وان‌دن‌برگ، گابریله (۱۳۹۵)، *پیشگفتار بر شبرنگ‌نامه*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد (۱۳۹۹)، *قهرمان‌نامه (داستان قهرمان قاتل)*، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: عباس پارسا‌طلب، تهران: خاموش.
- فان زوتفن، ماریولین / خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۴)، «پیشگفتار» بر *فرامرزن‌نامه بزرگ*، تهران: سخن.
- فرخی سیستانی، علی‌بن جولوغ (۱۳۸۰)، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوّار.



فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه* (دفتر ششم)، تصحیح جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

محمدبن محمودبن احمد طوسی (۱۳۴۵)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

منجیک ترمذی، علی بن محمد (۱۳۹۱)، *دیوان منجیک ترمذی: اشعار پراکنده*، به اهتمام احسان شواربی مقدّم، تهران: میراث مکتوب.

Chalatianz, B. (1904), "Die iranische Heldensage bei den Armenien: II. Der Inhalt der Sagen", *Zeitschrift des Vereins für Volkskunde*, Vol. 14: 290-301, 385-390.

Chalatianz, G. (1896), "Fragmente iranischer Sagen bei Grigor Magistros", *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*, Vol. 10: 217-224.

Schmitt, R (1986), "Armenia and Iran: iv. Iranian Influences in Armenian (i. General)", *Encyclopaedia Iranica online*, E. Yarshater (ed.).

Большая Советская Энциклопедия (БСЭ), "Ленинакан", <www.rus-bse.slovaronline.com>.

Աճառյան, Հ. (1942-1962), *Հայոց անձանոցների բառարան* <sup>1</sup> (5 հտ.), Երևան.

----- (1971-1979), *Հայերեն արմատական բառարան* <sup>2</sup> (4 հտ.), Երևան.

----- (2001-2010), *Հայոց լեզվի բարբառային բառարան* <sup>3</sup> (7 հտ.), Երևան.

"Դադ-Մուրադ-Շահ" <sup>4</sup> (1906), գրի արաւ Ե., Լալայեան, Ազգագրական հանդէս, հ. XIV (2): 100-104.

Խալաթեանց, Բ. (1901), *Իրանի հերոսները հայ ժողովրդի մեջ* <sup>5</sup>, (Վանագ, Կողպաց եւ Ապարանի բարբառներով), Պարիս.

Մովսէս Խորենացի (2003), *Պատմովթոն հայոց մեծաց* <sup>6</sup>, Մատենագիրք հայոց (հտ. Բ), Անթիլիաս.

<sup>۲</sup> فرهنگ ریشه‌ای (ریشه‌شنختی) زبان ارمنی

<sup>۴</sup> «داعمرادشاه (طاخمرادشاه)»

<sup>۶</sup> تاریخ ارمنستان (موسی خورنی)

<sup>۱</sup> فرهنگ نام‌های خاص ارمنی

<sup>۳</sup> فرهنگ گویشی زبان ارمنی

<sup>۵</sup> قهرمانان ایرانی در میان مردم ارمنی

"Ռուստամ Զալ. Ժողովրդական վէպ"<sup>1</sup> (Մոկաչ Բարբառով) (1901), գրի արաւ Գ., Յովսէփեան, Ազգագրական հանդէս, հ.VII-VIII: 205-254.

## Notes on Iranian Myths in Armenian Folk Tales (Translation and Annotation of Two Armenian Folk Tales)

*Amir Zeyghami*

*Russian-Armenian (Slavonic) University, Yerevan*

### **Abstract**

The Armenian ethnographer, *Bagrat Xalat'eanc'*, in a book entitled *Iranian Heroes among the Armenian People* (Paris, 1901), has collected and published a part of the folk tales of the Koghb and Aparan regions (both in present-day Armenia). The tales quoted in this book about the heroes of the Iranian national epic are of great importance, both linguistically and in terms of mythological discussions and research in Iranian and Armenian folklore. For the first time, Jalal Khaleghi Motlagh has used these folk tales in his research. In the present article, the author has translated two tales from this book and, in the margins, some words and terms of the Armenian text have been explained and discussed. The article contains some points concerning different forms of the names *Rustam*, *Farāmarz*, and *Burzū* in the Armenian folk tales, the discussion of the adjective *rāstgēs/rustgēs* about *Rustam* and the fiery color of the *Farāmarz* horse.

**Keywords:** *Iranian Heroes, Armenian Folk Tales, Rustam, Farāmarz*

<sup>1</sup> «داستان عامیانه رستم زال»

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۰۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۰۴

(ص ۹۳- ۱۰۷)

## ترجمه و بررسی یک متن غیریغی سغدی (نامه پنجم سغدی)

سعید نظری\*

### چکیده

از زبان سغدی در دوره باستان زبان‌های ایرانی اثری بر جای نمانده است، ولی در دوره میانه آثار متعددی از این زبان در دست است که یکی از مهم‌ترین آنها، نامه‌های کهن سغدی است. این نامه‌ها را سیر اورل استاین در سال ۱۹۰۷م، در یکی از برج‌های نگهبانی دیوار چین یافت. این اسناد، شامل پنج نامه کامل و چهار پاره شبیه نامه است. نامه پنجم، از سوی مردی به نام **فری-خوتاو**، از اهالی **گوزانگ**، در ۱۱ می سال ۳۱۳ م به اسپندات، ساکن **ختن** نوشته شده و دربردارنده نام محصولات از قبیل نقره، پارچه کتانی، فلفل و ... است. نگارنده در مقاله حاضر، به بررسی و ترجمه این نامه پرداخته است.

**کلیدواژه‌ها:** سغد، نامه‌های کهن سغدی، نامه پنجم

---

\* دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنجند  
ma\_nazar84@yahoo.com

## مقدمه

## نامه‌های کهن سغدی

کهن‌ترین نوشته‌های زبان سغدی، خطوط حک‌شده بر روی سکه‌های سغدی است که اغلب پس از قرن پنجم میلادی ضرب شده‌اند. این سکه‌ها که در زادگاه قوم سغد، به‌ویژه نواحی بخارا و سمرقند پیدا شده‌اند، تنها، اطلاعاتی دربارهٔ برخی نام‌ها به دست می‌دهند و محتوای قابل ملاحظه‌ای ندارند. اما در سال ۱۹۰۷ باستان‌شناس نامدار مجار، «سر اورل استاین»<sup>۱</sup> در جریان کاوش‌هایی که در مسیر جادهٔ ابریشم انجام داد به اسناد گرانبهائی دست یافت. این اسناد که در یکی از برج‌های دیده‌بانی مخروبهٔ سلسلهٔ هان، در ۹۰ کیلومتری غرب دون-هوانگ<sup>۲</sup> در ایالت گانسو<sup>۳</sup> و ۵۵۰ کیلومتری شرق لولان<sup>۴</sup> در محوطهٔ باستانی T.XII.a (نک: تصویر شمارهٔ ۱) به دست آمد، نامه‌های کهنی بود که به زبان و خط سغدی توسط سغدیان مقیم سین-کیانگ<sup>۵</sup> (ترکستان چین) و گانسو، خطاب به هموطنانشان در غرب

<sup>۱</sup> Sir Aurel Stein

<sup>۲</sup> Dun - huang در شهر جیاو-کوان، شرق ایالت گانسو واقع است. این شهر مرزی که دروازهٔ راه تجاری آسیای مرکزی محسوب می‌شد در ۱۱۷ پیش از میلاد، توسط امپراطوری وودی (Wudi) از سلسلهٔ هان تأسیس شد. شهر دون-هوانگ آخرین منزلگاه امن برای مسافران و بازرگانان جادهٔ ابریشم بود و بازرگانان پیش از حرکت به سوی سین-کیانگ، مدتی در این شهر برای استراحت و تیار اسبان و اشتراک خود توقف می‌کردند و در موگاو Mogao (غارهای هزار بودا) برای ایمنی در سفر به دعا و نیایش می‌پرداختند. با توجه به موقعیت این شهر در آن روزگار، می‌توان گفت که دروازهٔ ورود مبلغان آیین بودایی، و محل تقاطع دو شاخهٔ مهم جادهٔ ابریشم بوده‌است.

<sup>۳</sup> Kan-su/Gansu با مساحتی در حدود ۴۵۴۰۰۰ کیلومترمربع در شمال شرق چین واقع شده‌است. این شهر در که مسیر جادهٔ ابریشم قرار داشته در تبادلات اقتصادی و فرهنگی میان چین و غرب نقش بسزایی ایفا می‌کرده‌است.

<sup>۴</sup> لولان (Lou - lan) یا کرورانا، شهر تجاری کوچک و مترقی با تاریخی ۱۶۰۰ ساله و جمعیتی چهارده هزار نفری بود. این شهر، با دون-هوانگ و شهر نیا هم‌مرز و در غرب دریاچهٔ لوپ نور واقع شده بود. لولان، قلب جادهٔ ابریشم به شمار می‌آمد و به منزلهٔ پل ارتباطی چین و غرب بود. لولان با تمام شهرت و اهمیتی که داشت، در ۶۳۰ م ناگهان از صحنهٔ روزگار محو شد. باستان‌شناسان معتقدند که شرایط بد آب و هوایی، طغیان رودخانه‌ها و نیز تغییر مسیر جادهٔ ابریشم، سبب نابودی این شهر بوده‌است. پس از ۱۶۰۰ سال، در ۲۸ مارس ۱۹۰۰ میلادی، کوبرشناس سوئدی، سون هدین (Sven Hedin) این شهر را در زیر شن‌های داغ صحرا تاکنون کشف کرد.

<sup>۵</sup> سین-کیانگ (Xinjiang)، نامی چینی و به‌معنای «رودخانهٔ غربی» است. در زبان فارسی آن را ترکستان چین می‌گویند. این ایالت با وسعتی در حدود ۱۶۰۰۰۰۰ کیلومترمربع در شمال شرق چین قرار دارد و از غرب با کشورهای قرقیزستان، تاجیکستان و پاکستان، از جنوب با فلات تبت، و از شرق با ایالت گانسو همسایه است. مرکز آن اورومچی (Urumqi) و شهرهای مهم آن کاشغر، ختن و ترفان است. ایالت سین-کیانگ در زمان سلسلهٔ کینگ بدین نام خوانده شد.

(سغدیانا و سمرقند) و برخی از نواحی منتهی به چین، مانند **دون-هوانگ**، **سوز-هو**<sup>۱</sup>، **کوزانگ**<sup>۲</sup> و **جین-چنگ**<sup>۳</sup> نوشته شده بود. میان شهرهای مزبور و سرزمین اصلی سغد - به ویژه سمرقند - رابطه‌ای بسیار نزدیک وجود داشته‌است. نامه‌های مورد بحث، تحولات سیاسی چین شمالی، ناامنی راه‌ها، مشکلات و مسائل تجاری سغد، شرایط زندگی و فعالیت روزمره بازرگانان ساکن **لوپانگ**<sup>۴</sup> را بازگو می‌کند (Sims-Williams, 2001: 47).

به نظر می‌رسد که این نامه‌ها در کیف پستی، در مسیر عبور از مرکز چین به غرب، توسط نگهبانان مرزی چین مصادره شده و هرگز به دست دریافت‌کنندگان نرسیده‌است. این اسناد، شامل پنج نامه کامل و چهار پاره شبیه به نامه است که در لفافی از ابریشم قهوه‌ای‌رنگ و درون یک پاکت پارچه‌ای زیر از جنس کتان کشف شده‌اند (نک: تصویر شماره ۲). تمامی این نامه‌ها تا شده بودند و این تاخوردگی، نوشته‌ها را تا حد امکان محفوظ نگه داشته‌است. البته آسیب‌دیدگی‌های جزئی در لبه بیرونی برخی از نامه‌ها وجود دارد. کاغذهای مرتب‌شکلی که این نامه‌ها بر روی آن نوشته شده، از لحاظ ابعاد، از نظم ویژه‌ای برخوردار است که خود بیانگر رعایت اندازه‌ای استاندارد برای این اسناد است؛ عرض نامه‌های سغدی در حدود ۲۲ سانتیمتر است که اندازه استاندارد نامه‌های آن روزگار بوده‌است.

پژوهشگران درباره تاریخ دقیق تحریر این نامه‌ها اختلاف نظر دارند، به عقیده سِر اورل استاین، این نامه‌ها در سال ۱۳۷م نوشته شده‌است. هنینگ در مقاله «تاریخ نامه‌های سغدی»، نظر استاین را رد کرده و معتقد است که حوادث و اتفاقاتی که در نامه دوم به آنها

<sup>۱</sup> امروز **سوز-هو** (Suzhou) با نام **جیاو-گوان** خوانده می‌شود؛ جیاو-گوان که در شمال غرب ایالت گانسو واقع است، مانند شهرهای دیگر این ایالت از اهمیت ویژه‌ای در جاده ابریشم برخوردار بوده‌است.

<sup>۲</sup> امروز، **کوزانگ** (Guzang) با نام **وو-وی** (Wuwei) خوانده می‌شود. وو-وی، در شمال شرقی گانسو قرار دارد.

<sup>۳</sup> **جین-چنگ** (Jincheng) که امروزه با نام **لان-جو** (Lanzhou) شناخته می‌شود، مرکز ایالت گانسو است و در شمال آن واقع شده‌است.

<sup>۴</sup> **لوپانگ**، یکی از شهرهای شمالی **هنان** است که از نظر تاریخی، بسیار کهن و سال‌ها پایتخت سلسله‌های بزرگ چین بوده‌است. از این شهر به عنوان یکی از هفت پایتخت بزرگ چین باستان یاد می‌کند.

اشاره شده<sup>۱</sup>، مربوط به سال‌های ۳۱۱-۳۱۲ میلادی است. ولی فوجیدا<sup>۲</sup> و هارمات<sup>۳</sup> با نظر هنینگ مخالف‌اند. به نظر هارمات، حوادث مذکور در نامه دوم در سال‌های ۱۹۰ تا ۱۹۵ م رخ داده‌است، درحالی‌که فوجیدا، تاریخ نامه‌ها را قرن ششم میلادی می‌پندارد. اما سیمز ویلیامز نظر هنینگ را پذیرفته و معتقد است که ویرانی شهرهای لویانگ ویه و فرار امپراتور از لویانگ در سال ۳۱۱ م به وقوع پیوسته‌اند (Hening, 1984: 1). به‌هرروی، با توجه به رویدادهای مذکور در نامه‌ها می‌توان حدس زد که این نامه‌ها ۱۱ می ۳۱۳ م نگاشته شده‌اند.

### نامه پنجم

نامه پنجم با ابعاد ۲۲ × ۳۰ سانتیمتر، به‌صورت دو بسته تأخورد که حاوی چهار پاره نامه فرسوده بودند، در سال ۱۹۰۷ م در محوطه باستانی «T.XII.a» در غرب دون-هوانگ به دست آمد. یک پاره از این چهار پاره متعلق به نامه ششم بوده که با حرف A علامت‌گذاری شده و در پشت آن، نشانی نامه به چشم می‌خورد. پاره دیگر را با حرف B مشخص نموده‌اند و در دو طرف آن نوشته‌ای دیده می‌شود. پاره سوم را با حرف C نشان داده‌اند که در زیر پاره A قرار گرفته‌است و نوشته‌های این پاره را کامل می‌کند. آخرین پاره نیز با حرف D نشان داده شده‌است. به نظر می‌رسد که پاره‌های اول، سوم و چهارم را به هم چسبانده و تا زده و با نخ به دور پاره دیگر پیچیده‌اند (Sims-Williams, 2001: 91). پس از بازسازی پاره‌های فرسوده، متن اصلی به‌صورت یک نامه کامل به دست آمد که حاوی ۲۳ خط افقی -از راست به چپ- و در حاشیه سمت راست نامه، ۹ خط عمودی -از بالا به پایین- است که بخش‌هایی از آن، در گذر زمان از بین رفته‌است (Reichelt, 1931: 31). نامه پنجم تقریباً کامل است، ولی به سبب فرسودگی، سوراخ‌های بزرگی در سطور ۱۷ تا ۲۱ و ۱ تا ۴ آن دیده می‌شود که خواندن این قسمت از نامه را دشوار می‌کند. این نامه برای نخستین بار توسط رایشلت مورد بررسی قرار گرفت (Henening, 1948: 615). نامه از سوی مردی به نام

<sup>۱</sup> منظور تاراج و ویران شهرهای لویانگ و یه (Ye) فرار امپراتور از هون‌ها است. شهرستان یه یکی از شهرهای باستانی چین است که در ایالت هنان واقع شده‌است.

<sup>۲</sup> Fujieda

<sup>۳</sup> Harmatta

«فری-خوتاو»<sup>۱</sup> از اهالی «گوزانگ» به «اسپندات»<sup>۲</sup> ساکن «ختن»، در ۱۱ ماه می سال ۳۱۳ م نوشته شده است. گاتوس<sup>۳</sup>، شریک تجاری نویسنده نامه او را ترک کرده و به همین سبب، وی این نامه را از سر اندوه و با عجله و بی دقت نگاشته است. نگارنده در این نامه به ناآرامی در شرق چین و مبادلات اجناس در ناحیه گوزانگ پرداخته است.

### حرف‌نوشت

|                       |                     |
|-----------------------|---------------------|
| $(D \ \beta\gamma w)$ | $[pyšt]$            |
| $(x)wt'w$             | $(MN) \ xyp\delta$  |
| $s'rt p'w$            | $(\beta)ntk$        |
| $'sp'n\delta(t)w$     | $[p](ry) \ [xwt'w]$ |

- 1  $'D \ \beta\gamma w \ (xw)t'w \ 'sp'n\delta't \ 'prywn \ nm'\delta'w \ (P)Z(Y)[š \ šyr] \ my\delta$
- 2  $ZKZY \ wyn't \ drwk \ 'n\delta'w \ š'txw \ 'pw \ r'\beta w \ 'xw \ (ns)wntw^4 \ M[N \ pryxwt'w]^5 \ xyp\delta y$
- 3  $\beta ntk \ 'HR(Z)[Y](m)^6 \ [ \ ] \ [(Z)[K \ my\delta \ prtr) \ 't \ 'YK(ZY)\beta n[ \ ] \ (x)wt(y)[ \ wyn'n^7$
- $'PZY](t)n^8$
- 4  $'č \ nztw \ n(m'\delta'w^9 \ \beta)r'n \ (')[YK](Z)Y^{10} \ wysnw \ \beta\gamma'nw \ 'HR[ZYM \ '](č)$
- $čntr(s)'r^{11} \ my\delta$

<sup>1</sup> *Fri-khwatāw*

<sup>2</sup> *Aspandhāt*

<sup>3</sup> *Ghāwtus*

<sup>۵</sup> رایشلت:  $m////////$

<sup>۴</sup> رایشلت:  $'xwčwšw$

<sup>۷</sup> رایشلت: فعل مضارع اول شخص جمع  $wyn'ymn$

<sup>۶</sup> سیمز ویلیامز: ضمیر اول شخص جمع  $-mn$

<sup>۸</sup> سیمز ویلیامز با توجه به بافت جمله، این واژه را اضافه کرده است.

<sup>۱۰</sup> رایشلت:  $////////y$

<sup>۹</sup> رایشلت:  $nm.č$

<sup>۱۱</sup> رایشلت:  $'XR////////r$





- 13  $p'r\acute{s}t\acute{c}^1 r'\delta wh\ wyt'y\ 'HRZYmn^2 ZKh\ \acute{s}'wkt\ nyznyt'y\ 'HRZY$
- 14  $\gamma r\beta y\ swy\delta [y](k)\ 'mtk\ wm't\ ZKZYtn\ nyzt'y^3\ 'HRZY\ L('n)yzt^4$   
 $'(k)[r]t'nt$
- 15  $p'rZY\ ZK\ \gamma(')wtws\ ZKy\ \gamma ry\ wyt'rt\ 'HRZYn\ 't\ \delta rw'n\ ptt'w^5\ p'rZY$
- 16  $mntzy'mk^6\ wm'tnt\ 'HRZYt\ ptwy\delta'm^7\ '\acute{c}\ 'pr'k\ ('m)\ sr\delta(m'n)yt^8$
- 17  $(p'rZY\ ny)[\cdot]\delta[\cdot]..\ 's(py\acute{s}y^9\ 'skw)'m\ k(\acute{c})'ny^{10}('H)[RZ](Y)m[\cdot][\cdot]..\ 'sry$
- 18  $'HRZYm\ ny[.....]'w\ kwn(y)[n](t)\ '(H)RZYm\ ZKy\ '(\beta y)[\cdot]\gamma(w)[\cdot][\cdot]\ K(\beta)$   
 $[.....].. 'sry$
- 19  $\beta yr'y(nt)\ (')[HRZ](Y)mn^{11}\ pr\ [\cdot]'\acute{z}mw\ '\beta z'w'ynt^{12}\ '(H)RZY[\cdot][\cdot].. k'\delta yw^{13}$   
 $[\cdot]'\beta z\beta r'k$

<sup>۱</sup> واژه  $p'r\acute{s}t\acute{c}$  صفت فاعلی از واژه سغدی مسیحی  $fry\acute{z}$  به معنای «راست کردن، درست کردن» است که با اسم  $r'\delta$  همراه است.

<sup>۲</sup> رایشلت، ضمیر  $mn$  را به صورت حرف اضافه  $MN$  حرف نویسی کرده است.

<sup>۳</sup> رایشلت:  $zynt'y$  <sup>۴</sup> رایشلت:  $xynt$

<sup>۵</sup> ترمبلی (Tremblay) معتقد است که این واژه، شرطی اول شخص مفرد از  $ptt'w$  یا  $pt'w$  به معنای «اقامت کردن» است. از دید ریشه شناسی  $tt$  - از واژه  $pati - t\acute{a}wa$ \* بر جای مانده است.

<sup>۶</sup> این واژه به معنای «بدون پول» است و از واژه  $zy'mk$  به معنای تحت اللفظی «در پایان، بالاخره، تمام، کاملاً» می آید و در بند ۵۶-۵۷ نامه دوم، به صورت  $zy'mk$  و به معنای «پول» و در بند ۹-۱۰ نامه نخست به صورت  $zy'mk$  و به معنای «بدون پول» به کار رفته است.

<sup>۷</sup> بر اساس بافت جمله، واژه  $ptwy\delta$  را «وابسته بودن» ترجمه کرده ایم (نک: ادامه مقاله).

<sup>۸</sup> بر اساس بافت جمله،  $sr\delta m'nyt$  را «یاری، کمک» ترجمه کرده ایم. این واژه، اسم انتزاعی از  $sr\delta m'n$  به معنای «خوشحالی» است.

<sup>۹</sup> رایشلت:  $//////y////...////$  <sup>۱۰</sup> رایشلت:  $//////m//////$

<sup>۱۱</sup> رایشلت:  $//////mn$  <sup>۱۲</sup> رایشلت:  $\beta n'p'ynt$

<sup>۱۳</sup> رایشلت این واژه را حرف نویسی کرده است.

- 20 'ym 'HR(Z)Y.... ]mn.[. ]y .[....](tk) ZNH čy(r)[.].tn [..](.H)[RZ]Ym
- 21 KZNH pt(γw)š(t) xrstrnk<sup>1</sup> ZYt 20 styr n('k)[rt](k) p(r)[t](w) [δ'r](t)<sup>2</sup>  
'H(R)ZY<sup>3</sup> KZNH
- 22 ršt<sup>4</sup> βr"mw<sup>5</sup> 'HRZYm δβrtw δ'rt<sup>6</sup> ZKw n(')krtkw 'H[R](Z)Ym<sup>7</sup> ptm't<sup>8</sup>
- 23 'HRZY 4½ styr 'spt<sup>9</sup> 'HRZY m ptβršt (k)δZYm (20) s(tyr) [prs](t')tw<sup>10</sup>
- 24 δ'rt<sup>11</sup> 'čwZYm 4½ styr δβry 'HR[Z]Y KZNH wytw
- 25 δ'rt<sup>12</sup> 'spnd't ZYm 'βyrtw δ'rt<sup>13</sup> 'wy r(')δyh 'HRZYm
- 26 δ(βrtw) δ'(rt) 'H(R)ZY (KZ)NH wytw δ'(r)t 7½ s n'(k)rt(k) KZNHm  
pr 4 styr 4 δ(n)k<sup>14</sup>
- 27 'st(k)[.](m) 'β[y]r(t) 'HRZY ZKy š'wkty ZK n('kr)tk
- 28 'yt p'rZ(Y) KZNH wytw δ'r'n(t) 'zy(')mk<sup>15</sup> ZYn nyst

<sup>۱</sup> رایشلت: *xrttrZKnyt*. سیمزویلیامز معتقد است که این واژه، نام خاص و یا یک عنوان است.

<sup>۲</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: */////////ny*

<sup>۳</sup> رایشلت: *pšt* به معنای «پیان، فرداد». سیمزویلیامز معتقد است که این واژه می‌تواند به صورت *βšt*، *wšt* به کار رود، ولی در اینجا از *ršt* استفاده می‌کنیم، این واژه به همراه قید *čānu* به صورت فعل و به معنای «گفتن و اظهار داشتن» به کار می‌رود.

<sup>۴</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *βr"m* فعل مضارع اول شخص مفرد است.

<sup>۵</sup> این واژه را رایشلت حرف نویسی نکرده است. رایشلت: *ptm'nh* به معنای «پیان، عهد».

<sup>۶</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۷</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *tps*

<sup>۸</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۹</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۱۰</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۱۱</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۱۲</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۱۳</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

<sup>۱۴</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد رایشلت: *////////.tw*

29 *p'rZY p(r)trw 'zw<sup>1</sup> 'β(z)βr'k β'w 'YKZY wy<sup>2</sup> HRZ(Y)tn*

30 *ptywšt<sup>3</sup> 'YKZYm 'xwrmztkk γyδrp<sup>4</sup> 'krtw δ'rt<sup>5</sup>*

31 *'HRZYn m(s) ptywš pyšt MN xypδ β(n)tk pryxwt'(w)*

32 *np'xšt ZNH δykh 'č kč'n pr 'δrtyk m'(x)w p 30'k.*

## آوانوشت

*ar βayu* [ *pišt* ]

*xutāw* *čan xēpθ*

*Sārtaspāw* *βandē*

*Aspaṇdatu* *parēw* [ *xutāw* ]

1 *ar βayu xutāw Aspaṇdat āfrīwan namāčyu utəti[š šir] mēθ*

2 *xō – ti? went δrūk ančyu šāt(x)u (ə)pu rāfu əxunsundu č[an Fri – xutāw ] xēpθī*

3 *βandē ərti – man xō mēθ fratar āt kaḍuti – fan xutē wenān utəti-tan*

4 *ač nazdu namāčyu βarān kaḍuti wēšnu βayānu ərti – m ač čandarsār mēθ*

5 *mēθ (ə)βžtaru patyušt nē frataru ərti – n (ač) (ə)x[urmazdē a]ču nipēsu*

6 *kaḍuti [xutē] [w](it) [a]rt ərti – š aču wimāt '...[... ] (py) [... ]δ....](n)t*

7 *pwštym\_ərti nāy Kačānī (ə)skawām ərti nē ōrδ nē marθ witarām*

<sup>۱</sup> رایشلت: *nw* <sup>۲</sup> معنای این واژه مشخص نیست. <sup>۳</sup> رایشلت: *ptxwšt't*

<sup>۴</sup> رایشلت: *γyδβp* به معنای «زیان، آسیب». <sup>۵</sup> ماضی نقلی متعدی سوم شخص مفرد

- 8 *arti maḍa ač (ə)βexār nēst arti Kačānī 4 βand (ə)spēč par frastu*
- 9 *utəti paḍpaḍ[.] 2 zār 5(100) par frastu utəti aḍβ parastak n(..y)t*
- 10 *utəti 5 parastak rise utəti ½ stēr nāk(a)rtak arti kaḍu γāwtus*
- 11 *ač kačān witart arti – š piš witartēm arti – m āya[tēm] at*
- 12 *θruwān arti – m βēksār paryaštu (āy)[a](βd) arti – n (p. ) [.] . γāwtus*
- 13 *p'rštč rāθu wītē arti-man xā šāwēt nyznyt'y arti*
- 14 *γarfī Suyd[ī]k āmātē wimāt xō – ti – tan niž(i)tē arti nē niž(i)t  
(ə)kṛtand*
- 15 *pār(u)ti xō γāwtus (a)wi γarī witart arti – n at θurwān pattāw par(u)ti*
- 16 *mandz – γāmē wimātand arti – t patwēdam ač əprak (ə)ma sarḍ(mān)ēt*
- 17 *pār(u)ti ny [.]δ[.].. əspyēšē (ə)skawam Kčānī arti – m [..]....[...]. .*
- 18 *arti – m ny..]ʷ kun(ē)[n]d arti – m (a)wi '(βy)[.]γ(w) [..].[.] k(β)  
[...].”sry*
- 19 *βirand [ərt]i – mn par [.]'(z)mw (ə)βžāwēnd arti [.]'.[.] . kāḍyu [ ] (ə)βžβarē*
- 20 *ūm ərt[i ..... ]mn. [..]y .[....](ʹtk) yu čy(r)[.]tn [..]. arti – m*
- 21 *čānu paty[u]št xarastarang ti – t 20 stēr nāk(ar)tak partu [ḍār](t) arti  
čānu*
- 22 *rašt βrām – ut arti-m ḍβartu ḍārt awu nāk(ar)taku arti – m patmāt*
- 23 *arti 4½ stēr (ə)spat arti – m ptβršt (k)adūti–m (20) s(tēr) [fras](t)ātu*
- 24 *ḍārt (ə)čuti – m 4½ stēr ḍβarē arti čānu waydu*
- 25 *ḍārt Aspaṇḍat ti–m anβartu ḍārt awi rāθī arti–m ḍβrtu*

26 *δā(rt) erti čānu waydu dārt 7½ s nāk(ar)tak erti – m par 4 ster 4 dang*

27 *'st(k)[.](m) (ə)β[y]art erti (a)wi šāwētī xō nāk(ar)tak*

28 *āit pār(u)ti čānu waydu dārand (ə)zyāmē ti – n nēst*

29 *pār(u)ti frataru azu (ə)βžβarē βāw kaḍuti wi erti – tan*

30 *patyuštāt kaḍuti – m (ə)xurmazdē γišp (ə)krtu dārt*

31 *erti – n mas patyušša pišt čan xēpθ βandē Fri – xutāw*

32 *nipaxšt yu deγ ač Kačān par (ə)štik māxu p 30'k.*

## برگردان

### نشانی نامه:

از: بندهٔ شما فری-خوتاو<sup>۱</sup>

به: خداوندگار [= جناب سرور] اسپندات<sup>۲</sup> سرکاروان سالار

۱. به خداوندگار [= جناب سرور] اسپندات – کاروان سالار – آفرین ، نماز ، پس او را روز خوب [باشد].

۲. که می‌بیند ترا تندرست، آرام، شادمان، بدون بیماری و خشنود. از [طرف] بندهٔ شما فری – خوتاو.

۳. و برای من، آن روز بهتر خواهد بود چون تو را می‌بینم و تو را

۴. از نزدیک نیایش آورم [= کم] چون خدایان را پس من از داخله [= کشور چین از نظر سغدیان مهاجر] روز به روز

۵. [اخبار] بدتر می‌شنوم نه بهتر و هر چه می‌نویسم از [طرف] هرمزد<sup>۳</sup>

۶ چنانچه رهسپار شود و چه او بود ..... تنها

۷. .... و بنگر در گوزانگ<sup>۴</sup> می‌مانم پس اینجا و آنجا رهسپار نمی‌شوم

<sup>۱</sup> *fri-khwatāw*

<sup>۲</sup> *aspandhāt*

<sup>۳</sup> *akhurmaztakk*

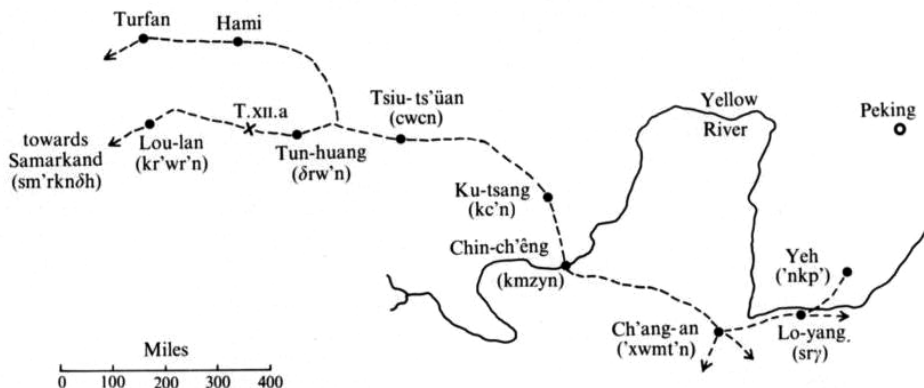
<sup>۴</sup> نخستین بار رایشلت متوجه شد که **کچان**، همان شهر **گوزانگ** است.

۸. پس از اینجا کاروانی نیست [= نمی‌گذرد] و در گوزانگ چهار بسته فی برای ارسال
۹. و دو هزار و پانصد فلفل برای ارسال و یک جفت پراستاک<sup>۱</sup> .....
۱۰. و پنج پراستاک برنج و نیم استاتر نقره و چون گاوئوس از
۱۱. گوزانگ رهسپار شد پس از او راهی شدم و من آمدم به
۱۲. دون-هوانگ و مانع آوارگی من در خارج [چین] شد و ..... گاوئوس
۱۳. راهی راست دید [= یافت] پس ما «سیاهان» را درک کردیم [= دیدیم]
۱۴. و سغدیای بسیاری، که آماده رفتن شدند و نتوانستند بروند
۱۵. زیرا گاوئوس به [سمت] کوهستان رهسپار شد و در دون-هوانگ ماندم زیرا
۱۶. [مردمان] سغد نیازمند بودند و من نیاز به یاری اپراک دارم
۱۷. زیرا خدمت می‌کند ..... در گوزانگ هستم و مرا .....
۱۸. و مرا ..... مجبور می‌کنند و من .....
۱۹. به دست آورند و ..... افزایش دهند و خیلی بیچاره هستم
۲۰. و .....
۲۱. و من چنین شنیدم: خرس‌ترنگ بیست استاتر نقره به شما بدهکار است
۲۲. چنین اظهار داشت: می‌آورم پس نقره را به من داد و آن را وزن کردم
۲۳. چهارونیم استاتر کامل، پس من پرسیدم چون برای من بیست استاتر فرستاده‌است.
۲۴. چرا به من چهارونیم استاتر دادی؟ و چنین گفت:
۲۵. اسپندات، مرا در راه یافت [= دید]
۲۶. و به من داد پس چنین گفت: هفتونیم استاتر نقره [است] و برای چهار استاتر من
- چهار پشته .....
۲۷. گرفتم و سیاه‌ها نقره گرفتند .....
۲۸. پس چنین گفتند: پولی نیست
۲۹. پس بهتر [است] من بدبخت باشم چنانکه ..... و شما
۳۰. بشنوید چون هرمزد به من آسیب رسانده‌است

۳۱. و نیز شما بشنوید از [طرف] بنده فری-خوتاو

۳۲. نوشته شد این نامه از گوزانگ به روز سی از ماه سوم.

Sketch-map of the eastern end of the silk route, showing (in parentheses) the Sogdian forms of place-names occurring in the "Ancient Letters."



تصویر شماره ۱

(Encyclopedia Iranica)



تصویر شماره ۲

(Stein, 1921: 4/333)

## کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳)، تاریخ زبان فارسی، تهران: سمت.
- تفضلی، احمد/آموزگار، ژاله (۱۳۷۷)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: سخن.
- زرشناس، زهره (۱۳۸۰)، جستارهایی در زبان‌های ایرانی میانه شرقی، تهران: فروهر.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، فرهنگ سغدی، تهران: فرهنگستان.



- Bartholomae, Chr. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Gerrchevitch, I. (1961), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
- Henning, W. B. (1948), "The Date of the Sogdian Ancient Letters", *Bulletin of the School of Oriental and Africa Studies*, Vol. 12: 601–615
- Mackenzie, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford.
- Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi: Glossary*, Wiesbaden.
- Reichelt, H. (1931), *Die Soghdischen Handschriftenreste Des Britischen Museums in Umschrift und mit Übersetzung*, Heidelberg.
- Sims-Williams, N./Grenet, F./De la Vaissière, É. (2001) "The Sogdian Ancient Letter", *Alexander's Legacy in the East: Studies in honor of Paul Bernard*, *Bulletin of the Asia Institute*, Vol. 12: 91–104.
- Stein, A. (1921), *Serindia: Detailed Report of Explorations in Central Asia and Westernmost China* (Vol. 2, 4), Oxford.

## Translation and Review of a non-Religious Sogdian Text (Fifth Letter of Sogdian)

Saeed Nazari  
Islamic Azad University, Sanandaj

### Abstract

There is no trace of the Sogdian language in the ancient period of the Persian languages. However, in the Middle Ages, there are several works of this language, one of the most important of which is the ancient Sogdian letters. Sir Aurel Stein found the ancient Sogdian letters in 1907 in one of watch-towers of the Great Walls of China. These documents consist of 5 complete letters and 4 letter-like fragments. The fifth letter was written by a man named *Fri-khwatāw* from *Guzang* to *Aspandhāt* of Khotan on May 11, 313 AD. This letter includes the names of products such as silver, linen, a kind of unprocessed fabric, pepper, etc. In the present article, the author has read and translated this letter.

**Keywords:** *Sogdia, Ancient Sogdian Letters, Fifth Letter*



تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۲۵

(ص ۱۰۹-۱۱۲)

## نکته‌ای درباره جاینام «دیلِم»

ایشخان لُونیان\*

### چکیده

جاینام/ قومنام دیلم در زبان فارسی امروز به کسرِ دال (دیلِم) تلفظ می‌شود، ولی در لغت‌نامهٔ دهخدا، قومنام دیلم به فتح دال (دیلِم) و جاینام‌های دیلم و دیلمان به ترتیب، به کسر و فتح دال (دیلِم و دِلِمَان) ضبط شده‌اند. نگارنده در مقالهٔ حاضر، نشان داده‌است که بر اساس صورت‌های مکتوب واژهٔ دیلم در زبان ارمنی، این جاینام در زبان فارسی نیز به صورتِ دیلم تلفظ می‌شده و نگارش و آوانگاری آن به شکل دیلم، همان طور که مینورسکی نیز اشاره کرده، مأخوذ از رسم‌الخط عربی-فارسی است.

کلیدواژه‌ها: تلفظ واژهٔ دیلم، رسم‌الخط عربی-فارسی

## مقدمه

در لغت‌نامه دهخدا قوم‌نام دیلم، به فتح دال (دیلیم) و جاینام‌های دیلم و دیلمان به ترتیب، به کسر و فتح دال (دیلیم و دیلمان) ضبط شده‌اند. نگارنده در مقاله حاضر، برای تحقیق درباره تلفظ کهن این واژه به منابع ارمنی رجوع کرده‌است، زیرا همان طور که بر پژوهشگران پوشیده نیست نظام نوشتاری زبان ارمنی تا حد بسیاری آوانگار و نشان‌دهنده تلفظ واژه‌ها است. البته بدیهی است که با گذر این زبان از دوره کلاسیک و ورود به دوره‌های میانه و نو، این ویژگی به سبب تحولات طبیعی زبان از یک سو و محافظه‌کار بودن کتابت و نوشتار از سوی دیگر، قدری کم‌رنگ شده‌است. ولی به هر حال، زبان ارمنی برای یافتن تلفظ کهن جاینام‌ها، قوم‌نام‌ها و کلمات دخیل کارکرد ویژه‌ای دارد.

## بحث

نخستین مأخذ ارمنی که به سرزمین دیلم اشاره کرده، کتاب جهان‌نما (جغرافیا)<sup>۱</sup> اثر آنا نیا شیراکاتسی<sup>۲</sup> (۶۱۰-۶۸۵ م) است که نام این سرزمین در آن به صورت دلونک (Dlmownk)<sup>۳</sup> ضبط شده‌است (نک: Markuart, 1901: 10). در این مأخذ، از دیلم در کنار گلان (Getan)، طبرستان (Taprēstan)، آترپاتاکان (Atrpatakan) و... به عنوان یکی از سیزده استان کوست کاپکوه سخن به میان آمده‌است (Ibid.: 9-10).

تقریباً هم‌زمان با آنا نیا شیراکاتسی، سبتوس<sup>۴</sup>، اسقف و تاریخ‌نگار ارمنی سده هفتم میلادی نیز در تاریخ خود به قوم دیلم اشاره کرده‌است. در چاپ‌های مختلف این متن - از جمله در چاپ میهرداتیان (گنستان‌تنوئل، ۱۸۵۱ م)، پاتکانیان (سن‌پترزبورگ، ۱۸۷۹ م) و مالخاسیان (ایروان، ۱۹۳۹ م) - به دو قوم با نام‌های دلومن (Delowmn) و دلن (Deln) برمی‌خوریم

<sup>۱</sup> در گذشته این اثر را از آن مؤسس خورناتسی (موسی خورنی)، مورخ و نویسنده سده پنجم میلادی، ملقب به پدر تاریخ‌نگاری ارمنی می‌دانستند، ولی پژوهش‌های جدید این نظر را مطرود می‌داند.

<sup>۲</sup> Anannia Širakac'i، فیلسوف، ریاضی‌دان و جغرافی‌دان سده هفتم میلادی.

<sup>۳</sup> مارکوارت در نسخه‌بدل‌ها، ضبط‌های zDilowms و zDilowmn را نیز به دست داده‌است (Markuart, p. 10, f. α).

<sup>۴</sup> Sebeos

*Սերէոս* → *Միհրդատյանց* (Խմբ.), 1879: 230; *Պատկանյան* (Խմբ.), 1851: 151, 150; *Մալխասիանց* (Խմբ.), 1939: 150, 186; که البته صورت اخیر، یعنی *دِلن*، بی‌گمان تصحیف واژهٔ *کلن* (*Geln*)<sup>۱</sup> یا همان *گیلان* است (نک: *Շալչյան*, 1941: 108؛ نیز قس: *Սերէոս* → *Աբգարյան* (Խմբ.), 1979: 360 ولی آبگاریان که این متن را تصحیح انتقادی کرده، واژهٔ *دلومن* (*Delowmn*) را صحیح ندانسته و ضبط *دِلن* (*Delamn*) را پیشنهاد کرده‌است. همان طور که پیداست، یافتن صورت صحیح واژهٔ دیلم در تاریخ سبئوس نیازمند تحقیق بیشتری است، بنابراین فعلاً می‌توانیم صورت *دِلن* (*Delamn*) را به‌عنوان ضبط نهایی این واژه بپذیریم.

در کتاب تاریخ سرزمین آغوان<sup>۲</sup> (اران)، اثر مؤسس کاغان کاتواتسی<sup>۳</sup> (1983: 264) نیز قوم‌نام دیلم به‌صورت *دِلمیک* (*Delemik*) آمده‌است. باید توجه داشت که واژهٔ دلمیک در این مأخذ به قوم دیلم اشاره دارد، نه به سرزمین آنها و خود نویسنده نیز به این موضوع تصریح کرده‌است (نک: *Ibid.*). یک سده پس از اثر فوق‌الذکر در تاریخ آریستاکس لاستیورتسی<sup>۴</sup> (1963: 92)، مورخ ارمنی سدهٔ یازدهم نیز به واژهٔ دیلم برمی‌خوریم، ولی این بار به گونهٔ *دِلمک* (*Delm(k)*).

حال اگر امکان تصحیف را در واژه‌های مذکور منتفی بدانیم و گونه‌های بالا را ضبط نهایی فرض کنیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم همان طور که مینورسکی (1932) اشاره کرده، آوانگاری واژهٔ دیلم به‌صورت *Dailam/Daylam* مأخوذ از رسم‌الخط عربی-فارسی است و تلفظ اصلی این واژه احتمالاً *Dēlam* یا حتی *Dēlim* بوده‌است؛ چه، در تمامی منابع بالا، هجای نخست این واژه با *dl/del* آغاز می‌شود. از میان تواریخ ارمنی، در تاریخ آسوغیک (استپانوس تارونتسی)<sup>۵</sup> به‌صورت *Ստեփանոսի Տարոնեցի*, 1885: (نک: *Delmestan*) نیز برمی‌خوریم (نک: *Ստեփանոսի Տարոնեցի*, 1885: 271) که یادآور تلفظ فارسی این کلمه است و می‌تواند نظر مینورسکی را تأیید کند.

<sup>۱</sup> املای حروف *d (դ)* و *g (գ)* در زبان ارمنی شبیه یکدیگر است، به همین سبب امکان تصحیف و خلط آنها چندان دور از ذهن نیست.

<sup>۲</sup> شایان ذکر است که برجسته‌ترین اثر ارمنی که از مورخان قدیم دربارهٔ آلبانیای قفقاز برجای مانده، همین کتاب است.

<sup>۳</sup> *Movses Kalankatvac'i*، تاریخ‌نگار سدهٔ دهم میلادی.

<sup>۴</sup> *Aristakes Lastiverc'i*

<sup>۵</sup> *Step'anos Asolik* یا *Step'anos Taronec'i*، مورخ سدهٔ یازدهم میلادی.

- Marquart, J. (1901), *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Berlin.
- Minorsky, V. (1932), *La domination des Dailamites*, Paris.
- Արիստակես Լաստիվերցի (1963), **Պատմություն, Կ. Յուզբաշյան (խմբ.)**, Երևան.
- Մովսէս Կաղանկատուացի (1983), **Պատմութիւն աղուանից աշխարհի, Վարազ Առաքելյան (խմբ.)**, Երևան.
- Շալջյան, Ս. (1941), **„Դեմիկները և նրանց արշավանքները դեպի Հայաստան, Տեղեկագիր, ՍՍՌՄ ԳԱ հայկական ֆիլիալ, հ. 5-6: 107-116.**
- Ստեփանոս Տարօնեցի (1885), **Ասողկան Պատմութիւն տիեզերական, Ստ. Մալխասեանց (խմբ.)**, Ս. Պետերբուրգ.
- Սեբէոս (1851), **Պատմութիւն Սեբէոսի եպիսկոպոսի ի Հերակլն, Ք. Պատկանյան (խմբ.)**, Կոստանդնուպօլիս.
- (1879), **Պատմութիւն Սեբէոսի եպիսկոպոսի ի Հերակլն, Թ. Միհրդատյանց (խմբ.)**, Ս. Պետերբուրգ.
- (1939), **Սեբեոս եպիսկոպոսի պատմություն, Ս. Մալխասիանց (խմբ.)**, Երևան.
- (1979), **Սեբեոսի պատմություն, Գ. Աբգարյան (խմբ.)**, Երևան.

## A Note on the Toponym *Deylam*

Ishkhan Levonian

Russian-Armenian (Slavonic) University, Yerevan

### Abstract

The toponym «ديلم» is pronounced in Persian as *Deylam* but in *Dehkhoda Dictionary* it is recorded both as *Deylam* and *Daylam*. In the present article, the author has shown that, according to the written forms of the word «ديلم» in Armenian, this toponym was also pronounced as *Dēlam* in Persian, and its writing and transcription in the form of *Daylam*, as Minorsky also pointed out, is derived from the Arabo-Persian script.

**Keywords:** *Deylam/Daylam, Arabo-Persian Script*

festivals, rituals and ethical principles. While the attention of foreign specialists is focused on the status of the state languages in the newly established Post-Soviet Central Asian Republics and Azerbaijan, the minorities were mostly overlooked. As the term minority already implies, the speakers of former regional languages are rare. Today, nevertheless, the compound reality of Azerbaijan still includes the presence of these regional languages forming a vital part of the remaining colorful mosaic. Since the history and archeology offers sparse information, an anthropological method adjusted to *observant participation* becomes a suitable way to discover the identity of the Lahij people living remotely in the Caucasus Mountains. On the one hand, the government recognizes Lahij for its Eastern architectural style and has given it the status of a historical preserve. On the other hand, it is not understood yet how it is possible to explore an ancient Iranian heritage of Azerbaijan through an authentic way of life. Within the overwhelming Azerbaijanization the Lahij people form one of the most striking exceptions to assimilation. Their endangered language, however, could be soon lost and their fragile identity could erode.

**Keywords:** *Lahij language, Identity, Craftsmanship, Narratives, Ethics*

- Каланкатуаци, М. (1984), *История Страны Алуанк*, Ш. В. Смбатяна (пер.), Ереван.
- Калашев, Н. (1886), “Описание М. Саян Джевацкаго Уезда Бакинской Губернии”, *Сборник Материалов для Описания Местностей и Племян Кавказа*, ип. 5, отд. 1, Тифлис.
- Караулов, И. А. (1901), *Сведения Арабских Писателей о Кавказе, Армении и Азербайджане*, Тифлис.
- Минорский, В.Ф. (1963), *История Ширвана и Дербента X-XI Веков*, Москва.
- Миллер, В.Ф. (1905), “Татские Этюды”, *Труды по востоковедению, Лазаревский институт Восточных Языков*, Том 1.
- Семенов, И. Г. (2007), “Очерк Истории и Географии Расселения Горских Евреев”, *Еврейские Памятники Восточного Кавказа*, Г. С. Сосунов (изд.), Махачкала.
- Сумбатзаде, А. С. (1960), *Производство медной посуды и ружей в местечке Лагич в XIX в.*, Баку.
- Эфендиев, М. (1901), *Селение Лагич, Геокчайского Уезда, Бакинской Губернии*, Баку.

## Living Heritage of Lahij

*Galina Woodova*  
*Charles University, Prague*

### **Abstract**

This introductory essay is based on my doctoral field research, done while residing in Azerbaijan from 2012-2016, exploring the identity of the Lahij coppersmiths. The Lahij people, living in the remote *mountain sanctuary* valley of the Girdiman River, have remarkably preserved their ancient southwest Iranian mother tongue, officially called ‘Tat,’ craftsmanship, traditional lifestyle, folk narratives, prayers,



- Laidlaw, J., (2014), *The Subject of Virtue: New Departures in Anthropology*, Cambridge.
- Landau, J. M./Kellner-Heinkele, B. (2001), *Politics of Language in the ex-Soviet Muslim States*, London.
- Marquardt, K. (2011), "Framing language policy in post-Soviet Azerbaijan: political symbolism and interethnic harmony", *Central Asian Survey*, Vol. 30 (2): 181-196.
- Schwartz, M. (1985), "The Religion of Achaemenid Iran", *The Cambridge History of Iran* (Vol. 2: The Median and Achaemenian Periods), Cambridge.
- Swientochowski, T. (1985), *Russian Azerbaijan, 1905-1920: The Shaping of National Identity in a Muslim Community*, Cambridge.
- /Collins, B. C. (1999), *Historical Dictionary of Azerbaijan*, Maryland/London.
- Wacquant, L. (2015), "Habitus as Topic and Tool: Reflections on Becoming a Prizefighter", *Qualitative Research in Psychology*, Vol. 8(1): 81-92.
- Windfuhr, G. (2012), *The Iranian Languages*, New York.
- Wood, G. (2012), *Novruz in Lahij*, Элми Хэбэрлер, Министерство образования Азербайджанской Республики, АДУ, №. 2: 82-89.
- Woodova, G. (2015), "Lahij, Living Heritage of Azerbaijan", PhD Dissertation, Charles University, Prague.
- Агарунов, Я./Агарунов, М. (2010), *Большой словарь языка горских евреев-Джухури*, Баку.
- Ализаде, А. Х. (2010), *Лагич: историко-этнографическое исследование*, Баку.
- Анисимов, И. С (1888), *Кавказские евреи-горцы*, Москва.
- Беккер, М. (2000), *Евреи Азербайджана: история и современность*, Баку.
- Грантовский, Е. А. (1970), *Ранняя история иранских племен в передней Азии*, Москва.
- Грюнберг, А. Л. (1961), "О месте татского языка среди иранских языков", *Вопросы языкознания*, № 1. : 106–114.

- (2002), *Studies in Languages of Azerbaijan* (Vol. 2), Baku/St. Petersburg.
- Cornell, S. E. (2011), *Azerbaijan Since Independence*, New York.
- Cummings, S. N. (2012), *Understanding Central Asia*, London/New York.
- Diakonoff, I. M. (1985), "Media", *The Cambridge History of Iran* (Vol. 2: The Median and Achaemenian Periods), Cambridge.
- Delaney, C. (1991), *The Seed and the Soil: Gender and Cosmology in Village Turkish Society*, Berkeley/Los Angeles.
- Fabian, J. (2002), *Time and the Other: How Anthropology Makes Its Object*, New York.
- Faubion, J. D. (2011), *An Anthropology of Ethics*, Cambridge.
- Fishman, J. A., (1968), "Nationality-Nationalism and Nation-Nationism", *Language problems of developing nations*, New York.
- (1977), "Language and Ethnicity", *Language, Ethnicity, and Intergroup Relations* (European Monographs on Social Psychology), No. 13.
- (1991), *Reversing Language Shift: Theoretical and Empirical foundations of assistance to Threatened Languages*, Clevedon.
- Frye, R. N. (1963), *The Heritage of Persia*, Cleveland/New York
- (1996), *The Golden Age of Persia*, New York.
- (1997), *Bukhara: The Medieval Achievement*, Costa Mesa.
- (2012), *The Heritage of Central Asia*, Princeton.
- Garibova, J./Asgarova, M. (2009), "Language Policy and Legislation in Post-Soviet Azerbaijan", *Language Policy and Language Planning*, Vol. 33 (3): 191-217.
- Haciyev, M. (1995), *Toj Dujun Xezinemizden*, Baki.
- Hüseynova, G. (2002), *Lahic Tatlarinin Dili*, Baki.
- Khalid, A. (2007), *Islam after Communism Religion and Politics in Central Asia*, Berkeley.

диалект – постепенно исчезает «вне границ»,<sup>1</sup> т.е. за пределами Лагича, ослабевает традиционная этика. ЮНЕСКО внесла ремесла и, в частности, мастерство медников Лагича в список всемирного нематериального культурного наследия. В пределах своей природно-исторической ниши, Лагич является уникальным примером персо-тюркской культурной общности.<sup>2</sup>

### Библиография

- Abdullah, B./Babaev, T. (2007), "Novruz bayramı", *Azərbaycan etnoqrafiyası* (cild 3), Bakı.
- Abazov, A. (2008), *The Palgrave Concise Historical Atlas of Central Asia*, New York.
- Aleksidze, Z. (2003), "Caucasian Albanian Script: The Significance of Decipherment", *Azerbaijan International*, Vol. 11 (3): 56.
- Altstadt, A. L. (1992), *The Azerbaijani Turks: Power and Identity Under Russian Rule*, Stanford.
- Barth, F., (1998), *Ethnic Groups and Boundaries: The Social Organization of Culture Difference*, Illinois.
- Bolukbasi, S. (2011), *Azerbaijan a Political History*, New York.
- Brunner, Ch. (1983), "Geographical and Administrative Divisions: Settlements and Economy", *The Cambridge History of Iran* (Vol. 3 (2): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods), Cambridge.
- Cavadov, Q. (2000), *Azerbaijanin azsayli xalqlari ve milli azliglari*, Bakı.  
 ----- (2005), *Yazdim ki, izim qalsın*, Bakı.
- Clifton, J. M. (2008), "Do the Tat and Talysh languages have a future in Azerbaijan?", *Work Papers of the Summer Institute of Linguistics, University of North Dakota Session*, Vol. 49.

<sup>1</sup> Терминология Барта (Barth, 1998).

<sup>2</sup> К вопросу о "персо-тюркской культурной общности" см. Abazov, 2008.

навыков, хорошее владение ремеслами, способность обеспечить семью в разных обстоятельствах остаются важным элементом идентичности лагичцев.

В процессе анализа полевых данных я часто задавалась вопросом, какое отношение имеет идентичность к этике. Современные антропологические дискуссии сосредоточены на ранее отвергнутой, но недавно вновь востребованной теме морали.<sup>1</sup> Жизнестойкость и строгая трудовая этика характерны для общины Лагича. Во времена нужды жители Лагича действуют и молятся, что раскрывает их отношение к Богу.<sup>2</sup>

Приведенные примеры демонстрируют такие качества жителей Лагича, как преданность семье, которую надо прокормить трудом своих рук, гостеприимство, жажда справедливости, находчивость, творчество и жизнерадостность. Ранее отвергнутая как пережиток, жизненная практика добродетелей становится настоящим показателем того, что значит быть лагичцем. Результаты полевых исследований Лагича подтверждают, что этика общины, сплоченной религиозными понятиями, четко определяет восприятие принадлежности.

## Выводы

Лагич можно охарактеризовать как обитель традиций, ценностей и менталитета, сохраняющихся даже во время необратимого влияния глобализации. Лагич по-прежнему является сплоченной общиной с ярко выраженными склонностями к мастерству, творчеству, с собственной устной традицией, которая включает в себя популярные истории о Шахе Аббасе. Однако самобытность Лагича очень хрупка. В то время как их жизнестойкий характер приспособливается и сохраняется, язык Лагича – иранский

---

<sup>1</sup> Антропология и этика: см. Fabian, 2002; Faubion, 2011; Laidlaw, 2014.

<sup>2</sup> Зороастрийское течение в Азербайджане и Лагиче выходит за рамки настоящей статьи и рассматривается в "Zoroastrian Glow in Azerbaijan."

*мечетей. Тогда люди шаха схватили сапожника и заставили его работать дворцовым привратником. Сапожник должен был сторожить ворота безо всякой платы, на хлебе и воде, пока не стемнеет.*

*Однако даже в ту ночь зазвучал благодарный бой барабана. «Дервиш» узнает, что для того, чтобы прокормить свою семью, сапожник продал меч, данный ему для защиты ворот. На следующий день Шах Аббас попытался окончательно заманить в ловушку и унижить непобедимого сапожника. Правитель приказал сапожнику казнить преступника на площади, отрубив ему голову мечом, который он получил накануне. Сапожник не растерялся, собрал все свое мужество и попросил разрешения сначала произнести молитву. Он молился: "О, Боже, если этот человек виновен, пусть ему будет отрублена голова, а если нет, пусть этот острый медный меч превратится в дерево". Затем он достал из ножен деревянный меч, который сделал ночью, и люди вокруг него стали ликовать и праздновать. Невинный человек не погиб, и всё пошло вопреки злым планам шаха. «Воистину, Бог гораздо могущественнее шаха!» - с благодарностью восторженно воскликнул обрадованный сапожник - Бог продолжает обеспечивать и спасать нас, *Şukr ba Xudo*, - Хвала Богу!».*

Это — самая популярная история из прошлых веков, повествующая о преодолении трудностей во время гонений. Она прекрасно иллюстрирует творческую способность лагичцев отвечать на вызовы. Ремесленники упорно ищут новые способы сохранять традиционные ремесла. Наличие соответствующих

*ответил: «Не надо ничего бояться и зря волноваться, надо только уповать на Бога. Ты, как дервиш, прекрасно знаешь, что Бог сильнее шаха, и, в конечном счете, именно Бог обеспечивает нас всем».*

*На следующий день шах издал указ, запрещающий сапожникам заниматься своим ремеслом. «Странствующий дервиш», на самом деле - переодетый Шах Аббас, возвратился вечером к тем же воротам и снова услышал звуки барабанного боя, танца и счастливого пения. Выяснилось, что в то время, как многие сапожники собирались и ворчали по поводу запрета, сапожник принялся за метлу и воду, и, подметая рынок, заработал на еду для своей семьи. Это привело в замешательство «дервиша», который снова сел за стол вместе с семьей сапожника.*

*На следующее утро люди шаха сломали метлу сапожника, но когда «дервиш» вернулся, он снова услышал радостное пение за ужином. В тот день сапожник подавал чай и хорошенько тер и мыл людям спины в хамаме, в общественной бане, и всё равно принёс домой хлеб. На следующий день шах закрыл все хамамы. Находчивый сапожник, однако, стал помогать подавать еду для скорбящих в мечети. Таким способом, он смог принести домой ещё больше, чем раньше, приготовленной пищи и даже свежих фруктов и орехов. Вечерний посетитель удивлялся продолжающимся празднованиям ежедневной помощи Бога. На следующее утро властолюбивый шах отреагировал на находчивость сапожника закрытием всех*

распространился на Россию, Турцию, Грузию, Иран, Индию и дальше. Искусство Лагича украшает европейские музеи.

Кустарная промышленность семейных предприятий поддерживала процветание Лагича вплоть до XX века, когда индустриализация заставила многих ремесленников уехать. С тех пор как массово производимые продукты наводнили рынок, жители Лагича борются с экономическим кризисом. Они уезжают в современные города в поисках работы, и там, помимо потери языка, испытанием для них становится иная моральная среда. Оставшиеся в Лагиче приспособливают ремесло под сезонный туризм. Азаде Мокадов, пожилой мастер, занимающийся изготовлением конного снаряжения всех видов, олицетворяет неунывающий характер лагичца. Этот слепой умелец продолжает ежедневно работать, не покладая рук. Лагичцы продолжают изобретать способы прокормить свои семьи, подобно популярному персонажу одной из историй о Шахе Аббасе – «Находчивый сапожник».

### **Находчивый сапожник**

*Шах Аббас имел обыкновение переодеваться в простую одежду дервиша, чтобы ходить среди своих подданных неузнанным. Однажды вечером, проходя мимо какого-то дома, он услышал веселое пение и барабанную дробь во дворе и зашел, чтобы узнать, что происходит. Его, как и положено по правилам гостеприимства, пригласили поужинать. Сапожник и его семья пели и танцевали от радости, просто, искренне благодаря Бога, что отец заработал для них на ужин. «Дервиш» спросил сапожника, как идет его работа, и тот ответил: «Люди всегда изнашивают свою обувь и нуждаются в ремонте, поэтому работы много». Тогда «дервиш» спросил сапожника, что он будет делать, если шах запретит шить и чинить обувь. Сапожник*

## Творчество и мастерство

«Восточный город средневекового стиля» Лагич состоял из семи площадей. Каждая из них была обеспечена колодцем, баней (*хамам*) и местом поклонения (последнее на данный момент представляет собой мечеть). Преемственность архитектуры обеспечивалась тем, что новые жилые дома строились на тех же участках, где были прежние. Чтобы построить двухэтажные белые дома, люди таскали камни с реки Гирдиман. Лагичцы оттачивали каждый камень, чтобы он вписался в компактный дизайн. Строители насаивали горизонтальные деревянные балки между рядами камней для опоры против землетрясений.

Оборона территории от вражеских атак требовала услуг одного из самых ранних ремесел Лагича - *zirəhgar*, изготовителя оружия и доспехов. Мастера производили защитные доспехи - от шлемов и щитов до наколенников и медных перчаток. Оружие, как огнестрельное, так и с лезвиями - мечи, ножи и т. д. - использовалось как в регионе, так и вывозилось за границу.

Средневековый ремесленный центр Лагич был разделен на профессиональные кварталы. Среди ремесленников Лагича были *mizgər* - медник; *zərgər* - ювелир; *ahəngər* - мастер по железу; *nəilbənd* - кузнец; *xarrat* - резчик по дереву; *nəcor* - плотник; *kuzəgər* - гончар; *rıxtəgər* - плавильщик металла; *bazzos* - изготовитель тканей и многие другие.

Среди исчезающих ремесел синонимом Лагича стало искусство медников. Мастера-медники отличаются т.н. Ахеменидской техникой орнаментации *ойма* (*оута*). Медное дело достигло своего "золотого века" в середине XIX века. Лагич был признан профессиональной школой медного мастерства всего Кавказа. Тысяча жителей Лагича занималась медным делом, тогда как в Баку было всего два мастера. Медники из других городов приходили обучаться в Лагич, а сами лагичские медники работали и за пределами Лагича. Спрос на произведения мастеров



Джаваншире крепость стала процветающей столицей Гирдиманского ханства.<sup>1</sup>

В. Ф. Минорский (1963: 32-33) связал Лагич с Лагичаном в иранской провинции Гилан. Он утверждает, что новые места обитания обычно получают наименования старых, прежних мест обитания.<sup>2</sup> Топоним Ниял в Гилане, а также горный хребет Ниял в Лагиче подтверждают его предположение. Тем не менее, юго-западная иранская речь и некоторые иные детали указывают на то, что, возможно, некогда лагичцев жили в провинции Парс. Кроме того, название ласточки - *parstak* - указывает на то, что лагичцы, вероятно, проживали здесь, прежде чем они мигрировали через провинцию Гилан.

*Культурная ниша» включает в себя влияние данной культурной и природной среды, через которую создается идентичность. Память и понимание вызывают ощущение особого места. С этими пейзажами тесно связаны истории людей и события, которые они вспоминают, культурное богатство, которое способствует чувству местной самобытности (Тейлор, 2008).*

---

<sup>1</sup> Лайзан принадлежал Ширванскому ханству (Минорский, 1963). Хосров I переселил некоторые юго-западные иранские племена на север (Brunner, 1983: 764-765). Йездигерд (420-438) и Хосров I Ануширван построили Северный горный пояс из 360 крепостей и переселили иранцев (Ализаде, 2010: 40). Баласаган простирался от Гилана до Дербенда, укрепленного Хосровом I (ibid.: 764-765) Эта прибрежная Татско-говорящая территория, проходила через Баку до Дербенда; сейчас в России 50 км на север от границы. Крепость Фит-Кала над Гирдиманом была частью этой системы.

<sup>2</sup> О мастерстве и жизни Лагича: Ализаде, 2010; Балаев, 2011; Буниядов, 2007; Эфендиев, 1901; Хаджиева, 2013; Калашев, 1886; Караулов, 1901; Маммедбейли, 2004; Сумбатзаде, 1960.

доме. Чейран-ханум, жена Дадаша-*muəllim*<sup>1</sup>, приготовила вкусное блюдо - *dulmə bih*, долма, завернутая в айвовый лист.

“Мы, жители Лагича, были исконными кавказскими албанцами, жившими в этом прекрасном, приятном месте до того, как сюда прибыли носители татского языка. Люди решили жить здесь давным-давно, потому что здесь много воды и пастбищ. Турки, прибывшие последними, должны были поселиться в пустыне и на равнинах, так как это было все, что осталось. Иранский язык заменил коренной язык, на котором мы говорили раньше. Наша кулинария - доказательство того, что мы оседлые люди, а не кочевники. Сложные блюда, которые мы готовим, зависят от развитого сельского хозяйства; мы используем рис, овощи и специи”.

Дадаш-муэллим подчёркивает: порой забывают о том, что первые селения принадлежали коренным кавказским народам, и что Азербайджан представляет собой этническую смесь кавказского, иранского,<sup>2</sup> семитского и новейшего тюркского элементов. Тюркский язык стал доминирующим в настоящее время.

При правлении Сасанидов северные границы Ирана должны были быть защищены от нападений кочевников. Переселение иранцев произошло во времена правления Ездигерда (420-438 гг.) и Хосрова I Ануширвана (531-578 гг.), которые построили оборонительный пояс из 360 крепостей. Этот процесс продолжался и при сыне Хосрова. Армянский автор «Хроник Кавказской Албании» Моисей Каланкатуаци (1984) упоминает о 30000 семьях, говорящих по-татски, которые были переселены Мехром, родственником Хосрова II, над рекой Гирдиман. При

---

<sup>1</sup> Muəllim, "учитель" является уважительный термин.

<sup>2</sup> См., в частности, Diakonoff, 1985; Frye, 1963, 1996, 1997, 2012; Грантовский, 1970; Schwartz, 1985.

Жители сел сохранили *йежимчи* – «первый», с оригинальной корневой морфемой *йек*- «один», но сами лагичцы перешли полностью на тюркское слово *биринчи*. Азербайджанский язык постоянно изменяет не только фонетические и лексические, но и грамматические особенности этого древнего иранского языка.

Лексика Лагича заимствовала тюркское *гузи* – «ягненок», тогда как сельчане сохранили иранское *вере*. Слово *вечеле* – «мальш, маленький», употребляемое в сёлах, в Лагиче сократилось в *бизле*, заменяя и архаичное древнеиранское начальное *в*- на современное новоперсидское начальное *б*- (Hüseynova, 2009).

Сегодня Лагич стал популярным центром, окруженным деревнями, зависящими от его производства. Жители сел приходили покупать или обменивать на натуральные продукты почти все предметы повседневного обихода.

Жители поселка городского типа гордятся своим мастерством. Целенаправленное использование жилья – отличительная характеристика образа жизни ремесленников. Двухэтажные дома построены с *emalatxana* - мастерской на первом этаже. У крестьян, вместо мастерских, нижний этаж превращен в амбар, курятник или конюшню; домашний скот остаётся в тепле во время суровых зим. До сих пор сельские жители зависят от Лагича в плане таких услуг, как подковывание лошадей. Все предметы повседневной жизни по сей день представляют собой ручную работу мастеров Лагича. Таким образом, «городской менталитет» был приобретен через практику многочисленных ремесел.

### Этногенетические легенды лагичцев

Одна из версий жителей Лагича об их происхождении была озвучена во время интервью бывшим директором исторического заповедника, директором Центра туризма и преподавателем Лагичской школы Дадашем Алиевым. Разговор проходил за столом, накрытым к празднику Новруз, 2012<sup>1</sup> в их гостеприимном

<sup>1</sup> Wood, 2012; Новруз: Abdullah/Babaev, 2007.

Для внутренней самоидентификации лагичцы избрали имя своего родного края, называя себя *лойишихон* а свой язык, соответственно, - *лойиши*. Дадаш Алиев предложил исправить название монографии Гулсум Хусейновой *Язык Лагичских татов на Татский язык*<sup>1</sup> лагичцев. Лагичцы подчеркивают приверженность как к своей местной, так и к общенациональной идентичности. Жизненно важным элементом идентичности лагичцы считают родной язык. Самые сокровенные мысли *лойишихон* выражают на родном языке и хотят сохранить его для потомков.

Из интервью с носителем *лойиши*, который называет азербайджанский язык "тырки", т.е. тюркским: "Под давлением азербайджанского образования мы стали стыдиться своего языка. Азербайджанский язык является официальным. Мы почему-то чувствовали себя практически вне закона, говоря на нашем языке; хотя наш древний язык, на котором мы говорим, действительно делает нас теми, кем мы являемся. Мы не хотим, чтобы наши дети забыли его навсегда, но, когда мы переезжаем в Баку, становится все труднее его сохранять. Молодое поколение уже перешло на тырки."

Лагичцы считают себя носителями единственно правильного, нормативного языка. Соответственно, жители сёл говорят на «искаженных диалектах». Однако фактическое сравнение показывает, что крестьяне из *Heftəsou*, *Brədol* и *Ahən* сохранили более древние, полные формы слов. Деревни не являлись оживленным рынком ремесел и, следовательно, оставались менее подверженными влиянию извне. Это можно проиллюстрировать сравнением порядковых чисел. В обоих местах они уже приобрели тюркские суффиксы *-чи*. На персидском в числительных *дувомин* «второй», *севомин* «третий» сохранился иранский суффикс *-ин*.

---

<sup>1</sup> О юго-западном иранском языке Лагича, см. Windfuhr, 2012; в частности, о грамматике см. Грюнберг, 1961; Миллер, 1905; Hüseyinova, 2002. Клифтон составил карту региональных языков (см. Clifton, 2002, 2008).

Правительство называет указанные преобразования в среде этнических меньшинств позитивным термином «интеграция». Для описания того же процесса азербайджанский язык использует идиоматическое выражение "перемешиваются и варятся." Следовательно, образ котла более точно отражает данную реальность. В английском языке «интеграция» иллюстрируется примером «салатницы» с различными, все еще узнаваемыми кусочками овощей; тогда как «кипящий котел», скорее, соответствует термину ассимиляция. Пример «салатницы» подразумевает возможность того, что все еще есть некоторые живые семена, доступные для воспроизведения их собственного вида. Это параллель с носителями языка в отдаленных общинах, стремящимися передать свой родной язык следующему поколению.

На данный момент осталось всего около 1600 носителей лагичского языка, которые используют его в основном дома. Помимо родного и азербайджанского, старшее поколение, получившее советское<sup>1</sup> образование, знает и русский язык. Молодые люди также понимают турецкий язык благодаря тому, что смотрят турецкие телепрограммы. Старейшины обеспокоены тем, что дети подвергаются пропаганде потребительского мышления. Стремясь противостоять этому влиянию, они стараются добавлять еще один язык религиозной службы, арабский. В период летних каникул муллы учат школьников читать на арабском. Лагичцы ощущают отсутствие собственного письменного языка. Древние защитные надписи на фасадах их домов, однако, вырезаны на каменных табличках с использованием алфавита, адаптированного для персидского языка.

---

<sup>1</sup> Примеры советского влияния: Cummings, 2012; Khalid, 2007.

проведенные в сотрудничестве ЛИЯ и НАНА, подтверждают реальность многоязычного ландшафта Азербайджана. Одновременно, данные полевых работ подчеркивают стремительную азербайджанизацию и угрозу исчезновения языков автохтонов. До советизации и далее, вплоть до господства государственного языка<sup>1</sup> языки автохтонов и азербайджанский язык находились в состоянии стабильной диглоссии. Эти отношения равенства были устойчивыми, потому что два сосуществующих языка проявлялись каждый в своей специфической области. В дальнейшем, когда азербайджанский язык был закреплён как язык образования, ситуация изменилась. Социолингвистический анализ Джона Клифтона предполагает, что основная причина срыва передачи заключается в том, что родители, стремясь к образовательному успеху, говорят по-азербайджански уже с дошкольниками (Clifton, 2008).

Жители Лагича в беседах приводят факты, подтверждающие анализ Клифтона: «Пока нам не исполнилось шесть лет, мы разговаривали со всеми на нашем родном языке и не находили в этом ничего странного. Самое большое потрясение мы испытали, когда вошли в подготовительный класс школы. Мы вдруг погрузились в тырки (так мы называем азербайджанский), и нам сказали, что тырки теперь наш родной язык. Не было никакого постепенного обучения. Учитель говорил по-азербайджански, ничего не объясняя на понятном нам языке. Конечно, мы сначала не понимали, что происходит, и чувствовали себя отстающими в обучении. Переход к школьной жизни был болезненным. Именно от этого мы и хотели оградить наших малышей. Потом мы стали разговаривать с ними на тырки дома, чтобы они не чувствовали себя запуганными, начиная учебу».

---

<sup>1</sup> Altstadt, 1992; Bolukbasi, 2011; Cornell, 2011; Cummings, 2012, Swientochowski, 1985; Swientochowski/Collins, 1999.

отнесены к татарам-мусульманам".

С появлением независимой Азербайджанской Республики азербайджанский стал официальным языком средств массовой информации и образования. В настоящее время азербайджанский язык доминирует в стране. Удивительно то, что, несмотря на активную национальную политику ассимиляции, оставшиеся меньшинства еще не растворились полностью: три основные группы - тюркских, иранских и коренных кавказских языков - по-прежнему представляют собой многоязычную картину. Ключевой проблемой меньшинств является то, что в непреодолимой конкуренции с азербайджанским языком их родные языки находятся на грани вымирания.<sup>1</sup>

Американский исследователь Кайл Л. Марквардт (2011) рассматривает языковые проблемы национальных меньшинств, раскрывая символическую природу социально-политической терминологии. Он поясняет, что в стране анонсируются цели сохранения разнообразия, но при этом требуют, чтобы меньшинства выражали исключительно идентичность граждан Азербайджана. То есть Азербайджан пытается одновременно извлечь выгоду из национализма и из имиджа мультикультурализма. Государство упоминает о разнообразии, на самом деле не поддерживая его жизнеспособность (Marquardt, 2011: 182). Правительство создает видимость поддержки языков меньшинств, при этом всячески поощряя доминирование азербайджанского языка.<sup>2</sup> Социо-лингвистические исследования,

---

<sup>1</sup> Радикальный подход к противодействию утраты языка предложен Фишманом (Fishman, 1991). Объективные взгляды на проблемы азербайджанских исследователей: Cavadov, 2000, 2005; о языке и культуре северных татов, Naciyeu, 1995.

<sup>2</sup> О точке зрения местных специалистов на языковую политику см. Garibova/Asgarova, 2009.

Ранний иранский элемент присутствовал в регионе уже несколько тысячелетий. Грантовский утверждает, что задолго до Сасанидов ираноязычные племена были жителями территории, ныне называемой Азербайджаном, начиная с 700 года до н. э. (Грантовский, 1970).

Хотя азербайджанский язык относится к тюркской языковой семье,<sup>1</sup> в нем сохранилось множество слов иранского происхождения, которые, с точки зрения носителя азербайджанского языка, не воспринимаются как иностранные. Во времена Сасанидов среднеперсидский был общераспространенным языком. Таким образом, уцелевшие иранизмы были частью субстрата тюркского диалекта, который позже стал доминирующим. Широкое использование персидской речи сохранялось в течение девятого и десятого веков (там же.).

В 1853 году Российская академия наук осуществила первые экспедиции по документированию иранской речи. В 1961 году Грюнберг классифицировал этот язык как юго-западный иранский, тесно связанный с персидским языком (Грюнберг, 1961). Уже тогда он заметил, что иранский язык быстро исчезает, будучи вытесняем тюркским наречием. Русские филологи называли этот юго-западный иранский язык татским и, соответственно, говорящих на нем - татами. Само это название предполагало кого-то отличающегося от тюркоязычного населения. Сами носители данного иранского диалекта называли себя парсами, так что «тат» закрепилось изначально как экзоэтноним.

Санкт-Петербургские ученые обратили внимание на некоторые диалектические разновидности татского языка. Большинство из них приписывали это религиозной дифференциации. Всеволод Миллер, тем не менее, утверждал, что различия, скорее, зависят от географического положения. Поскольку религиозные различия были ярко выраженными, таты были подразделены на три группы: таты-иудеи, таты-христиане и таты-мусульмане. Люди Лагича были

---

<sup>1</sup> Изначально *azəri* - название иранского языка, близкого к талышскому.



учителями. Одна наставница, *kele zən*,<sup>1</sup> мудрая и жизнерадостная 72-летняя Зибо *ханум*,<sup>2</sup> стала для меня ключом к открытию понимания Лагича. Люди с юмором называли меня *Зибора дими*, т.е. хвостиком Зибо, так как я постоянно за ней ходила, следовала её советам по поводу всех мероприятий и принимала участие в ее ежедневных делах.

### Отношение к этнониму «тат»

Изначально, на основании имеющихся публикаций, моя диссертация должна была называться «Неизвестные таты Азербайджана». Столкновение с реальной ситуацией и восприятием людей потребовало внесения некоторых изменений.

Первая историческая запись этнонима «тат» обнаружена в рунах, высеченных на каменных стелах древними тюрками. Они называли себя *Kök Türk*, т.е. «небесные, голубые турки». Надпись находилась рядом с рекой Орхон в Монголии, к востоку от Алтайских гор, колыбели тюрков. Текст представляет собой эпитафию в честь усопшего правителя Тоньюкука в 726 году нашей эры. Общим значением «тат» в данном контексте было «другой, иной», «живущий рядом, но отличный от 'нас', (*Kök Türk*)». Позднее обозначение «тат» также вобрало в себя значение оседлого, иранского народа.

Следующая тюркская ссылка, указывающая на тот же статус отношений, содержится в сборнике Махмуда Кашгари XII века. Древняя тюркская пословица, переведенная на азербайджанский язык, звучит следующим образом:

*Başsız börük heç olmaz, Tatsız Türk de olmazdır - Как börük (традиционная меховая шапка), не имела бы значения без головы, так и турок был бы никем, если бы не жил вместе с татом.*

<sup>1</sup> *Kele zən* – букв. «великая женщина», та, к которой приходят за советом.

<sup>2</sup> Вежливое обращение к женщине.

основном издается за рубежом, а учебники и словари - также в Баку.

С одной стороны, у лагичцев нет письменности, с другой, обширное богатство их устной традиции до сих пор не было тщательно изучено. Лагичцы привязаны к своей земле-сердцевине. Хотя они принимают невест извне, те интегрируются, досконально изучая язык и нравы. Таким образом, Лагич остается однородным. Лагич также имеет преимущество перед несколькими пастушескими поселками народностей Шахдагского горного хребта – только Лагич является центром традиционного мастерства с самобытным образом мышления. Окончательное решение было принято, когда гостеприимные лагичцы пригласили меня приехать и пожить среди них.

### Доступ и подход

Лагич, расположен высоко в горах, в зеленой, живописной долине реки Гирдиман. Народ Лагича называет свой плодородный край *Sənnət Bağı*, т.е. «рай, райский сад».

Веками, вплоть до 1969 года, когда проложили первую грунтовую дорогу, до Лагича можно было добраться только по узкой опасной тропинке. Путешественники, ехавшие верхом на лошадях или верблюдах, иногда были вынуждены спешиваться и прислоняться спиной к крутому утесу. Сегодня до Лагича можно доехать за четыре часа, направляясь на северо-восток от Баку в сторону районного центра Исмаиллы. В свое время горная крепость была построена как оборонительное сооружение. Параллельно с этим Лагич устоял как обитель традиций и особого менталитета, который если и подвергается изменениям, то медленными темпами.

Подход к традиционной общине требовал соответствующего отношения. Так как я приехала намерением изучать местный язык и культуру, практически все жители Лагича стали моими

приведенных для выделения актуальности данной темы, заключается в том, что малочисленные народности Азербайджана составляют менее 10% от общего числа населения страны. Носители региональных языков уже встречаются редко, хотя все еще представляют собой живую часть оставшейся красочной мозаики. Антропологический метод включенного наблюдения,<sup>1</sup> адаптированный к данной ситуации, был использован как один из способов выявления самобытности лагичцев региона.

*Ключевые слова:* Лагич, язык, идентичность, самобытность, ремесленничество, сказания, этика

## Выбор Лагича

При рассмотрении вопроса о выборе общины, говорящей на родном языке, было нецелесообразно сосредотачиваться на лезгинах и талышах из нестабильных пограничных зон. Удины,<sup>2</sup> как народ имеющий раннехристианскую историю со времен Кавказской Албании, имеют некоторый привилегированный статус. Горские евреи, также говорящие на юго-западном иранском языке,<sup>3</sup> более известны благодаря высокому интересу со стороны мирового сообщества евреев. Многие горские евреи переселяются за рубеж, особенно в Израиль. Более того, они также наделены преимуществами письменного языка. Их литература<sup>4</sup> в

---

<sup>1</sup> Психолог Лоик Вакквант использовал термин «включенного наблюдения», тренируясь с боксерами, чтобы понять моральное обоснование с их точки зрения (Wasquant, 2010). Антрополог Кэрл Делани анализирует подобный способ приспособления жизни иностранного исследователя в анатолийской деревне Турции (Delaney, 1991).

<sup>2</sup> Об удинском языке см., в частности, Alexidze/Blair, 2003: 56-57).

<sup>3</sup> Русские филологи называли его татским, но таты-евреи, подчеркивая еврейскую идентичность, добились переименования на *Juhuri* и самоназвания *Juhurihon*.

<sup>4</sup> Анисимов, 1888; Беккер, 2000; Семенов, 2007; Агарунов, Я./ Агарунов, М., 2010.

Дата получения: 08/05/2020

Дата принятия: 16/09/2020

(стр. 1-22)

## **Живое наследие Лагича<sup>1</sup>**

*Галина Вудова<sup>2</sup>*

### ***Аннотация***

Данное исследование основано на полевом материале,<sup>3</sup> собранном во время проживания в Азербайджане в 2012-2016 гг., и рассматривает идентичность населения Лагича. Лагичцы живут в отдалённом горном святилище<sup>4</sup> долины реки Гирдиман, где они удивительным образом сохранили древний юго-западный иранский 'татский' язык, ремесленничество, традиционный образ жизни, народные сказания, праздники, ритуалы и моральные ценности. Внимание зарубежных специалистов сосредоточено в основном на статусе государственных языков новообразованных республик Средней Азии и Азербайджана. Одна из причин,

---

<sup>1</sup> Я благодарна жителя Лагича, моему научному руководителю доктору Малечковой (Jitka Malechkova) и поддерживавшему меня супругу Джорджу. На это исследование меня вдохновил Джошуа Фишман.

<sup>2</sup> Карлов Университет, Прага (woodsinaltai@yahoo.com)

<sup>3</sup> Докторская диссертация "Lahij, Living Heritage of Azerbaijan" защищена в 2016 году в FF UBVA, UK [кафедра востоковедения], Карлов Университет, Прага.

<sup>4</sup> Я выбрала термин "горное святилище" для культурной ниши в горах, сохранившей некоторые архаичные черты, в основном исчезнувшие вне ее.

## **Штудии по кавказско-каспийской словесности**

**Том 1. 4, 2020**

**Главные редакторы:** Гарник Асатрян (Ереван), Надере Нафиси (Тегеран)

**Директор:** Амир Зейгами (Ереван/Тегеран)

**Редакционная коллегия:** Жале Амузгар (Тегеран), Уве Блэзинг (Лейден), Хабиб Борджян (Нью-Джерси), Йост Гипперт (Франкфурт), Зохре Заршенас (Тегеран), Катаюн Маздапур (Тегеран), Михаил Пелевин (Санкт-Петербург), Антонио Панаино (Болонья), Джахандуст Сабзалипур (Рашт), Дональд Стило (Сиэтл), Джусто Траина (Париж).

**Консультативный совет:** Виктория Аракелова (Ереван), Ваге Бояджян (Ереван), Загрос Занд (Тегеран), Энаятолла Маджиди (Тегеран), Вида Наддаф (Хамадан), Мохаммад-Реза Насири (Тегеран), Паоло Оньибене (Болонья).

**Адрес:** Армения, Ереван 0051, ул. Овсепя Эмина, 123.  
Институт востоковедения Российско-Армянского университета.

[www.orient.rau.am](http://www.orient.rau.am) / [www.cgie.org.ir](http://www.cgie.org.ir)

Email: [orientinstitute@rau.am](mailto:orientinstitute@rau.am)



# Штудии по кавказско-каспийской словесности

научный журнал

Том 1. 4, 2020



THE CENTER FOR THE GREAT  
ISLAMIC ENCYCLOPAEDIA  
(CENTRE FOR IRANIAN & ISLAMIC STUDIES)

